

تاریخ تبریز

از دوران باستان تا برآمدن مغولان



تالیف : مجید رضازادعموزین الدینی

History Of Tabriz

From Ancient Time To The Rise Of Mongols

By: Majid Rezazad Amouzeinaddini

تصاویر جلد توسط اوژن فلانڈن و پاسکال کست فرانسوی
(۱۸۴۰-۱۸۴۱ م) از شهرتاریخی تبریز تهیه شده است .



نشر آختر

تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۳۰۱۷۶ و ۰۴۱۱ ۴۱۶ ۶۸۹۷
تبریز، خیابان طالقانی، بازارمرورید، پلاک ۲۴

شابک: ۹۶۴-۶۷۵۶-۸۱-۶
ISBN: 964-6756-81-6



«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ

الَّذِينَ هَدَىٰ لَهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و

بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای

هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

«سورة الزُّمَرِ»

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مقدمه ۷-۸

بخش اول

جغرافیا و وجه تسمیه تبریز

- فصل اول: موقعیت جغرافیایی تبریز ۱۰-۱۶
- فصل دوم: جغرافیای تاریخی تبریز از ظهور اسلام تا پایان اتابکان آذربایجان ۱۷-۲۷
- فصل سوم: تبریز و آرای مختلف در مورد وجه تسمیه آن ۲۸-۴۰

بخش دوم

تاریخ تبریز تا ظهور اسلام

- فصل اول: منابع تاریخی و اخبار تبریز تا ظهور اسلام ۴۲-۵۶
- فصل دوم: یافته‌های جدید و نگرش نو بر تاریخ باستانی تبریز ۵۷-۶۴

بخش سوم

تاریخ تبریز از ظهور اسلام تا آغاز عصر سلجوقی

- فصل اول: تبریز در دوره فتوحات و فرمانروایی اعراب مسلمان ۶۶-۷۹
- فصل دوم: تبریز از دوره ساجیان تا پایان سالاریان ۸۰-۹۸
- فصل سوم: تبریز در دوره حکومت پادشاهان روادی ۹۹-۱۲۲

بخش چهارم

تبریز در دوره سلجوقیان و اتابکان آذربایجان

- فصل اول: تبریز در دوره سلطنت سلجوقیان بزرگ و جانشینان آنان ۱۲۴-۱۳۳
- فصل دوم: بحثی در مورد زبان ۱۳۴-۱۴۴
- فصل سوم: احمدیلیان و تبریز، [آقسنقریان و تبریز] ۱۴۵-۱۵۰

ادامه فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۵۱-۱۶۷	فصل چهارم: اتابکان آذربایجان و تبریز
۱۶۸-۱۷۱	نتیجه
۱۷۲-۱۸۴	ضمائم
۱۸۵-۱۹۳	منابع
۱۹۴	فهرست اعلام اشخاص

ولادیمیر منورسکی ۱۲۲۷ (تاریخ تبریز)
ترجمه محمد الهی کارنگ - تبریز

۴۲
۴۳
۴۴

توضیح

کتاب حاضر، نخست بصورت پایاننامه، جهت اخذ درجه فوق لیسانس در رشته تاریخ از دانشگاه تبریز، نگاشته شد^(۱)، لذا از مسوولین و دست اندرکاران دانشگاه تبریز، خصوصاً از معاونت پژوهشی و تحصیلات تکمیلی این دانشگاه و همچنین از اساتید محترم گروه تاریخ دانشگاه تبریز، خصوصاً از آقای دکتر داود اصفهانیان، استاد راهنمای این پژوهش، و از سایر اساتید این گروه، آقایان دکتر سیروس برادران شکوهی، دکتر یوسف رحیملو، دکتر یحیی کلانتری و دکتر محمدمیر شیخ نوری کمال تشکر و قدردانی را دارم.

بر خود لازم می دانم از دیگر اساتید و بزرگان، خصوصاً استاد صمد سرداری نیا، مهندس احمد موتاب و دکتر بهروز صراف که در این کتاب از راهنمایی های ارزنده ایشان برخوردار بودم، سپاسگزاری نمایم.

همچنین از مدیریت محترم انتشارات اختر که امکان چاپ و انتشار این کتاب را با علاقمندی فراهم کردند، و از سایر دوستانم که مشوق من در این راه بودند تشکر و سپاس را دارم.

و کلام آخر اینکه از زحمات بی دریغ پدر و مادرم که اساتید بزرگ من در زندگانی هستند و از همسر فداکارم که یارویاورم در تمام مراحل زندگانی است، کمال سپاس و قدردانی را دارم، هر چند که زبان از بیان محبت ها و زحمات آنان قاصر است.

مجید رضازاد عموزین الدینی - تبریز

۱- لازم به ذکر است در زیرنویسی و فهرست منابع این کتاب اکثراً از روش و اسلوب رایج در تحصیلات تکمیلی دانشگاه تبریز استفاده شده است.

«ساریانا باریگشا زاشتران
 شهر تبریز است و کوی گلستان
 نرفردوسیست این پالیز را
 شمشه عرشیت این تبریز را
 هر زمانی فوج روح انگیز جان
 از فراز عرش بر تبریزیان»

«مولوی، (مثنوی معنوی)، ۱۳۷۹، ص ۹۰۷»

تبریز شهر کهنسال و باستانی ایران است که هر تکه از خاک پاکش، رازها و افتخارات با شکوهی را در سینه خویش جای داده است. بدون شک صحبت کردن از این شهر بزرگ با آنهمه رازهای نهفته و حوادث بی شمار تاریخی کار آسانی نمی باشد، اما از آنجا که «آب دریا را اگر نتوان کشید/هم بقدر تشنگی باید چشید» و با توکل و استعانت از درگاه خداوند منان، و با راهنمایی های اساتید محترم قدم در این راه سخت و دشوار گذاشته شد. گفتنی است که در مورد تاریخ تبریز، کتاب ها و مقالات گوناگونی از طرف اهل فضل به نگارش درآمده است که نگارنده نیز در این کتاب و امدمدار تلاش این محققین بزرگ بوده است. اما، در مقابل این نوشته ها، ناگفته های زیادی نیز در مورد تاریخ پر بار این شهر وجود دارد که در این تحقیق، همچنین سعی در بازگو کردن این ناگفته ها در حد توان بوده است. بهر حال نگارنده این سطور با احترام و عظمتی که به تاریخ آذربایجان قائل است، در طی دوران تحصیل خود همواره با علاقه و عطش فراوان هر مطلبی را که در مورد تاریخ این منطقه پیدا می کردم، به دقت خوانده و از آن یادداشت بر می داشتم و همچنین سوالات خود را در مورد تاریخ منطقه با مطلعین این امر در میان می گذاشتم که در این مورد راهنمایی های آنان همواره راهگشای مشکلات می شد، که در اینجا از صمیم قلب کمال تشکر را از آنان دارم. اما در این نوشته: در بخش اول این تحقیق؛ به موقعیت جغرافیائی بی نظیر و استراتژیک تبریز پرداخته شده است. و همچنین جغرافیای تاریخی تبریز و اینکه قسمت اصلی و هسته مرکزی شهر در دوره مورد نظر (از دوره باستان تا پایان عصر اتابکان)، در کدام قسمت از تبریز فعلی متمرکز بوده است، مورد بررسی قرار گرفته، و همچنین وجه تسمیه و برخی از تلفظ های نام تبریز در این بخش آورده شده است.

بخش دوم؛ مربوط به تاریخ تبریز در دوره باستان می باشد. در این بخش تاریخ تبریز براساس منابع تاریخی و همچنین براساس یافته های جدید اطراف مسجد کبود [گوی مسجد]، مورد بررسی قرار گرفته است. لازم به تذکر است تاریخ تبریز دوره باستان، تا سالهای اخیر زیاد روشن نبود و تنها دلیل بر وجود شهر تبریز در دوره باستان، کتیبه سارگن دوم پادشاه آشوری (۷۱۴ ق.م) و برخی اطلاعات جسته و گریخته عده ای از مورخین بود، اما یافته های اخیر در محوطه گوی مسجد [مسجد کبود]، دنیای جدیدی را در مقابل چشم محققان گشوده است، تا

بصورت علمی و آکادمیک، تاریخ باستان تبریز را مورد تحقیق و بازمینی قرار دهند. که در این پژوهش، برای نخستین بار، قسمت‌هایی از این اطلاعات جدید گردآوری شده است.

بخش سوم؛ به تاریخ تبریز در دوره فتوحات اعراب مسلمان و همچنین به وضع تبریز در این دوره و آمدن خاندان عرب رواد آزدی، که یعقوبی ورود آنان را همزمان با خلافت منصور خلیفه عباسی می‌داند، مربوط می‌باشد. گفتنی است که این بخش از تاریک‌ترین قسمت‌های تاریخ شهر تبریز می‌باشد، زیرا منابع تاریخی اطلاعات زیادی در مورد تاریخ شهر در این دوره، مطرح نکرده‌اند. همچنین در این بخش به بر افتادن روادیان شاخه اول، و دست به دست شدن تبریز بین حکومت‌های محلی، از جمله ساجیان آسروشنه‌ای که خاندانی از آسیای مرکزی بوده‌اند. و همچنین به سرگذشت ابن دیسم‌گرد، که نخست از ملازمان ساجیان بود و سپس به جنگ قدرت با سالاریان برای تسلط به آذربایجان، برخاسته بود، اشاره‌ای شده است. و سپس در مورد تسلط سالاریان به این شهر و در مورد حوادث شهر در این دوره مطالبی ارائه شده است. و همچنین در این بخش به قدرت‌گیری دوباره خاندان رواد آزدی بوسیله، ابوالهجاج حسین (۳۳۴ هـ)، و به رشد و رونق فوق‌العاده شهر تبریز در دوره روادیان شاخه دوم، خصوصاً در دوره ابومنصور و هسودان رواد، پرداخته شده است و در نهایت شمه‌ای از شرح قطران تبریزی که شاعر و مداح خاندان رواد بوده و ما قسمت اعظم اطلاعات مربوط به تاریخ آن دوره را از دیوان اشعار او در اختیار داریم، اشاره شده است.

بخش چهارم؛ به تاریخ تبریز در دوره سلجوقیان و اتابکان اختصاص دارد. گفتنی است که در مورد تبریز، منابع دوره سلجوقی اطلاعات زیادی ارائه نکرده‌اند و از این جهت، مطالب متنوعی در طی قرون متمادی در مورد وضع سیاسی، اقتصادی شهر، از بین رفته است. ولی با توجه به برخی مستندات، شهر تبریز در دوره سلجوقیان قدم در راه توسعه و شکوفایی گذاشته بوده است هر چند که اطلاعات ناچیزی از آن به دست ما رسیده است. همچنین در این بخش مسئله زبان مردم آذربایجان از دیدگاه‌های گوناگون، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. و در قسمتی دیگر به جانشینان احمدیل [آقسنقریان] و شهر تبریز و همچنین به اصل و نسب آنان اشاره شده است.

و در نهایت با بررسی وضع سیاسی اتابکان آذربایجان و حوادث و اتفاقات دوران سلطنت آن خاندان و همچنین با بررسی وضع اقتصادی - فرهنگی شهر تبریز در دوره اتابکان، که از قدرت‌های مهم منطقه محسوب می‌شدند و در اقصی نقاط ایران نیز تأثیر گذار بوده‌اند، مطالب خود را به پایان برده‌ایم.

بخش اول

جغرافیا و وجه تسمیه تبریز

فصل اول

موقعیت جغرافیایی تبریز

تبریز یکی از قدیمی ترین و مهمترین شهرهای ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی در «۳۸ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی بر گوشه شمال شرقی دشتی به وسعت ۳۰۰۰ کیلومتر مربع، به ارتفاع تقریبی ۱۳۵۰ متر از سطح دریا قرار گرفته است. این دشت محصور در میان کوه‌ها و تپه‌ها با شیب ملایمی تا دریاچه ارمیه [ارومیه] در مغرب ادامه می‌یابد. بلندترین کوه نزدیک به تبریز سهند - به احتمال استونند مذکور در اوستا - است که در ۵۰ کیلومتری جنوب آن قرار گرفته است ... بین سهند و تبریز تپه‌هایی به ارتفاع ۶۰۰-۵۰۰ متر پراکنده شده که یانیق داغ (کوه سوخته)، خوانده می‌شوند»^(۱) «تبریز از شمال به شهرستان مرند و اهر، از جنوب به شهرستان مراغه و هشترود، از مشرق به شهرستان سراب و میانه و از مغرب به دریاچه ارومیه محدود است»^(۲)

«شمال این بلده [تبریز] متصل به کوه معروف به سرخاب، و خانه‌ها تا به اصل جبل رسیده، این کوه خشک و همه آن سنگ و مواد معادن بی فایده و نفع است ... مشرق این شهر با بعضی از سلسله‌های کوه سرخاب بسته و منتهی به جبال رفیعه و عقبه مشهور شبلی است. مغرب تبریز گشاده است و منظر آن دریای «خنجست» [چیچست]، که اکنون «شها» [شاهی] نویسند و بنام روستای کوچک که بدان عقبه است، شاهی گویند»^(۳)

«تبریز در گوشه شرقی جلگه رسوبی همواری واقع شده که مساحتش تقریباً (۳۰×۵۵) کیلومتر مربع می‌باشد. این جلگه شیب ملایمی بسوی ساحل شمال شرقی دریاچه ارمیه [ارومیه] دارد و بوسیله چند رودخانه آبیاری می‌شود که مهمترین آنها آجی چای (تلخه رود) است که از سمت جنوب غربی کوه سولان^{سولان} (سبلان) سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از محاذات قراجه داغ یعنی حد شمالی تبریز، وارد جلگه شده از شمال غربی شهر می‌گذرد، مهرانرود (میدان چائی کنونی) که در وسط شهر جاری است از سمت چپ به تلخ رود ملحق

۱- رئیس نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۹۷۳.

۲- خاماچی، فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۷.

۳- نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۱۳۷۳، ص ۴۳.

می شود. ارتفاع اطراف مختلف تبریز را طبق جغرافیائی روسی میتوان ۱۳۵۰ تا ۱۵۰۰ متر دانست».^(۱) در مورد جلگه تبریز، در مجله «صفه»، نشریه دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، آمده است: «جلگه تبریز به جز قسمت غربی، در میان دیواره‌ای مرتفع کوهستان‌های منطقه محصور است و به صورت کاسه‌ای مثلث گونه از شرق و غرب بسط یافته است. رشته کوه میشو در شمال غربی، کوه مورو و ارتفاعات عون بن علی در شمال، رشته کوه قره داغ در شمال شرقی، ارتفاعات «نرمیق» در شرق، رشته کوه بزغوش در جنوب شرقی و دامنه‌های سهند در جنوب، مرزهای طبیعی این جلگه را تشکیل می‌دهد. شیب عمومی جلگه از سوی ارتفاعات به جانب مرکز دشت و محور آجی چای و نهایتاً به سمت غربی و اراضی پست حاشیه دریاچه ارومیه است. این شهر در موقعیت چهارراهی سرزمین تاریخی آذربایجان و در جلگه مرتفع تبریز قرار دارد که از مستعدترین جلگه‌های این سرزمین بشمار می‌رود و قریب به ۳۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت [دارد].^(۲) «توده آتشفشانی سهند در ۵۰ کیلومتری جنوب شهرستان تبریز قرار گرفته، حد شرقی آن از شهرستان هشترود و سراسکند و قره چمن گذشته تا حدود قافلانکوه پیش رفته است. این رشته کوه تقریباً مدور، در میان جلگه تبریز - مراغه قرار گرفته است و جهت آن بین دره قزل اوزن و گودال ارومیه، شرقی - غربی می‌باشد. جبهه جنوبی آن به سمت مراغه و جبهه شمالی اش به طرف تبریز متوجه است».^(۳)

«در ناحیه شمال شرقی شهر، کوه عینلی - زینلی (زیارتگاه عون بن علی وزید بن علی)، به چشم می‌خورد که ارتفاعش ۱۸۰۰ متر و به مثابه رشته‌ایست که سلسله جبال قراجه داغ را که در شمال و شمال شرقی واقع شده به دامنه‌های کوه سهند که مرتفعترین قللش در حدود ۳۵۴۷ متر می‌باشد، متصل می‌کند».^(۴) م. آمبروزیو کنتارینی، (M. Ambrosio contarini)، در مورد کوه عون بن علی، [عینالی] می‌نویسد: «نزدیک این شهر [تبریز] چندین کوه سرخ رنگ دیده می‌شود که می‌گویند کوه‌های توری خوانده می‌شود».^(۵) و بالاخره در فرهنگ جهانگیری (تألیف در حدود ۱۰۱۷ هـ)، در مورد کوه سرخاب [عون بن علی = عینالی] آمده است: «سرخاب نام کوهی است در نواحی تبریز که مقبره مردم آن در دامن آن کوه واقعست «سید جمال عضد»، به معنی «شراب» و به معنی «کوهی» که مرقوم شد نظم نموده:

«تا بریزاند تب غم را زدل سرخاب نوش بر سر سرخاب رو تابنگری تبریز را»^(۶)
از دیگر کوه‌های شمال تبریز می‌توان به کوه بهلول و باباباغی که بین کوه بهلول و سرخاب واقع

۱- مینورسکی، تاریخ تبریز، ۱۳۳۷، صص ۲-۳

۲- محمد زاده، «مجله صفه»، ۱۳۷۸، س ۹، ش ۲۹، ص ۷۵.

۳- خاماچی، همان، ۱۳۷۰، ص ۳۶۷ ۴- مینورسکی، همان، ص ۳.

۵- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۵. ۶- انجو شیرازی، ۱۳۵۹، ش ۱، ص ۱۰۱۷.

شده و همچنین به پکه چین که آجی چای بین آن و کوه سرخاب [عون بن علی]، جریان دارد، اشاره نمود. در مشرق شهر تبریز کوه کم ارتفاع ساری داغ (زردکوه) قرار گرفته است. «دیگر زرد کوه یا ساری داغ که در پنج کیلومتری [شرق] شهر تبریز در حوالی باغمیشه، در سمت چپ رودخانه ليقوان قرار گرفته و با هشتاد متر ارتفاع بر آن رودخانه مشرف است، این کوه دارای معادن ذغال سنگ است.»^(۱) لازم به ذکر است که این کوه [ساری داغ]، امروزه به علت خانه‌سازی حذف و محله‌های گلپارک و نگین پارک در محدوده آن ساخته شده است.

در مورد معادن موجود در این شهر، در سفرنامه شاردن (Chardin) آمده است: «در اطراف تبریز کانهای عظیم مرمر سفید مشاهده می‌شود. همچنان در نقاط بسیار نزدیک شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمک و دیگری طلا است. مدت مدیدی است که استخراج زر موقوف شده است چون معلوم شده است که عایدات حاصله به زور مخارجش را تکافو می‌کند و مردم متقاعد شده‌اند که هیچگونه نفعی در آن متصور نیست.»^(۲) و بالاخره علامه دهخدا در مورد معادن تبریز می‌نویسد: «۱- معادن زغال سنگ در حومه جنوب خاوری شهر (باغمیشه) ۲- معادن زرنیخ در حومه خاور تبریز (بارنج) ۳- معادن نمک در دهات کنار دریاچه که از آب دریا استخراج می‌کنند ۴- معدن خاک رس در قریه ليقوان از دهستان سهند آباد که برای تهیه ظروف سفالی بکار می‌رود، بعلاوه دارای منابع زیرزمینی دیگری هم می‌باشد که هنوز اقدام به استخراج آنها نشده است مانند طلا - مس، زغال سنگ، نفت.»^(۳) در مورد رودهای مهم این شهر، دکتر مشکور می‌نویسد: «بزرگترین رود تبریز آجی چای یا تلخه رود است که از اجتماع چند رود تشکیل می‌گردد و به طول ۱۶۰ کیلومتر از کوه‌های سبلان سرچشمه می‌گیرد. شاخه‌های شمال این رود همگی از بلندیهای جنوب شرقی قرا داغ و قوشه داغ از ارتفاعی بین ۲۸۰۰ تا ۲۹۰۰ متر سرچشمه می‌گیرد و مسیر آنها از شمال به جنوب است. این رود از دره‌های بین کوه سرخاب و پکه چین از شمال تبریز و بخش اسکو [شهرستان اسکو] می‌گذرد و به دریاچه رضائیه [ارومیه] می‌ریزد»^(۴) «از مشرق، رشته کوه‌های سبلان و قوشاداغ و بزغوش و ارسباران (کوه‌های گویچه بل) و قسمت سفلی کوه‌های گمناب و ایری داغ (کوه‌های بزرگ شمال تبریز) از مغرب میشوداغ و از سمت جنوب خط الراس سهند، حوضه آبریز این رود می‌باشد. آبهای دامنه‌های جنوبی سبلان، پس از طی مسافتی وارد منطقه آبریز این رود شده، شورچای از جنوب سراب و رودخانه پسلر و تاجیار سراب، در ناحیه اندر آب به هم

۱- مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ۱۳۵۲، ص ۴.

۲- شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۱۱.

۳- دهخدا (فرهنگ)، ۱۳۳۵، [حرف ت - تاجور]، ص ۳۱۶.

۴- مشکور، همان، ص ۵.

پیوسته، شاخه اصلی آجی چای را تشکیل می دهند. آب این رودخانه تا قصبه مهربان [بخش مهربان] تا حدودی شیرین است، ولی در ناحیه دوز دوزان به علت عبور از طبقات نمکی و قلیایی، شور می شود. این رودخانه به طور متوسط ۵۴۷ میلیون متر مکعب آبدهی سالانه دارد که از غرب تبریز و در زمینهای باطلای به سوی دریاچه ارومیه جریان یافته و به این دریاچه وارد می شود.^(۱) شاردن در مورد آجی چای می نویسد: «نهری دیگری هم در جانب شمال شهر در مجاورت آن [مهران رود] جریان دارد، پهنای آب این شهر اخیر [آجی چای] در فصل بهار تا پائیز از رودخانه سن پاریس هنگام زمستان کمتر نیست، نام آن آجی یعنی شور و نمکین می باشد.»^(۲) «نام رود [آجی چای] را فرهنگستان به تلخه رود تبدیل کرد (۱۴ مهر ۱۳۱۴ ش)، ولی نام سابق بر جای مانده است.»^(۳) یکی دیگر از رودهای مهم تبریز مهران رود یا میدان چای می باشد که از داخل شهر عبور می کند، «این رود یا نهر از کریم کوه و سلطان کوه و کرگج و بارنج وارد تبریز می شود و بعد از پشت سر گذاشتن شهر، در شمال غربی هکماوار (حکم آباد) به آجی چای می پیوندد.»^(۴) مشکور نیز محل اتصال مهران رود با آجی چای را در شمال غرب حکم آباد نوشته است.^(۵) اما در مورد محل پیوستن رود میدان چای به آجی چای، باید گفت که محل دقیق آن شمال غرب محله «گامیشاوان» [جمشیدآباد] می باشد و نوشته محققان در مورد پیوستن میدان چای به آجی چای در منطقه هکماوار دقیق نیست. در اصطلاح عامیانه مردم «گامیشاوان» به محل اتصال رود میدان چای به آجی چای، که تشکیل یک سه راهی می دهد «آجی قاریشان» و یا «چای قاریشان» گفته می شود. همچنین در مورد مهران رود، تاورینه (tavernier) فرانسوی می نویسد: «رودخانه کوچکی از وسط شهر تبریز می گذرد که آبش هم بقدر کفایت خوب است، و سه پل یک چشمه روی آن بنا شده که بواسطه آنها از این طرف شهر بطرف دیگر رفت و آمد می نمایند. این رودخانه را می توان یک نهر مسیلی نامید که گاهی طغیان کرده یک قسمت شهر را خراب کرده آسیب بسیار وارد می آورد.»^(۶) و شاردن (Chardin) نیز آنرا نهر کوچکی به نام «اسپین» می نامد «که از وسط آن [تبریز] می گذرد و اغلب اوقات موجب ضایعات عظیم می گردد.»^(۷) و بالاخره جملی کارری (Gemlli Careri) جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۶۹۴ م / ۱۱۰۵ هـ ق و در زمان شاه سلیمان صفوی ۱۶۶۷-۱۶۹۴ م ۱۰۷۸-۱۱۰۵ هـ ق. به ایران آمده است، این رودخانه را «شیرین چای» نامیده است. او در یکی از روزهایی که در تبریز بوده است با چند تن از رفقاییش برای گردش در داخل شهر به راه افتاده و از روی پل های زیبای

۱- خاماچی، همان، ۱۳۷۰، ص ۱۶. ۲- شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۵۹.

۳- دایرةالمعارف مصاحب، ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۵۹. ۴- رئیس نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۹۷۶.

۵- مشکور، همان، ص ۸. ۶- تاورینه، ۱۳۶۳، ص ۶۶.

۷- همان، ص ۴۰۲.

رودخانه عبور می‌کند و در مورد آن می‌نویسد: «با چند تن از رفقا سواره به قصد گردش در شهر به راه افتادیم، از روی چند پل قشنگ رودخانه «شین چای» [شیرین چای] که از وسط تبریز می‌گذرد عبور کردیم. این رودخانه آب صاف و فراوان دارد و گاهی آب آن طغیان می‌کند و قسمت پائین شهر را زیر امواج خود می‌گیرد»^(۱) بنابراین موقعیت جغرافیائی شهر تبریز، که به عنوان چهارراه ارتباطی آذربایجان معروف است و حاصلخیزی و معتدل بودن آب و هوای آن باعث شده است که این قسمت از خاک آذربایجان نیز مانند سایر شهرهای این استان از دیرباز مورد توجه سرداران و فاتحان طول تاریخ قرار گرفته و همچنین به پاکی هوا و کمی آلودگی و بطور کلی به عنوان یک «سرزمین مساعد» مشهور باشد. تا جائیکه شاردن فرانسوی می‌نویسد:

«هوای تبریز سرد و خشک، سخت نیکو و بسیار سالم است، به طوری که در این محیط به هیچوجه برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی و خلق بد زمینه‌ای موجود نیست. سرما مدت مدیدی دوام دارد، چون شهر روبه شمال است، در قتل جبال آن (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده می‌شود. تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد می‌وزد. اغلب اوقات سال به استثنای تابستان باران می‌بارد و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده می‌شود. و حیات مردم قرین لذت و معاش بسیار است».^(۲) «تأکید می‌کنند که شصت قسم انگور در اطراف تبریز بار می‌آید. در ایران به هیچوجه نقطه‌ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیرتر و ارزانتر از تبریز زندگی کرد».^(۳) و تاورنیه (۱۶۳۲-۱۶۶۸ م - ۱۰۴۱ ق ۱۰۷۹ هـ) نیز می‌نویسد: «مملکت حاصلخیزی است غله و علف به حد وفور بعمل می‌آید».^(۴) و در جای دیگر می‌نویسد: «هوای ایالت آذربایجان خیلی سرد و حال اینکه بسیار سالم است».^(۵) و این پاکی آب و هوا باعث شده است که بعضی از مولفین برای وجه تسمیه این شهر، ریشه تراشی کنند و در ذهن خود زبیده خاتون را به تبریز آورده و مریضی او را در این شهر شفا دهند. آدام االتاریوس (Adam Olearius) نیز که همراه با یک هیئت آلمانی به دربار شاه صفی اعزام شده بود، در مورد آب و هوای این شهر می‌نویسد: «ولی هوای تبریز به باور ایرانیان از همه جا سالم‌تر و موجب بهبودی بیماران است، زیرا اهالی آن هیچگاه از بیماری تب رنج نمی‌برند».^(۶) و مولف کتاب «نخبة‌الدهر فی عجائب البر و البحر»، در این زمینه می‌آورد:

«بزرگترین شهر این سرزمین تبریز نام دارد که توریز نیز خوانده می‌شود. این شهر دشتی

۱- همان، ۱۳۴۸، ص ۲۷.

۲- شاردن، همان، ص ۴۰۹.

۳- شاردن ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۱۱.

۴- تاورنیه، ۱۳۶۸، ص ۶۶.

۵- همان، ص ۳۶۱.

۶- اوتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ۱۳۶۳، ص ۲۴۹.

پردرخت و سر سبز دارد که در نکوبی و زیبایی همانند غوطه دمشق است»^(۱) و مینورسکی (Minorsky) نیز می‌نویسد: «هوای شهر بطور کلی سالم است و شیوع بیماری‌های و باو حصبه مربوط به مراعات نشدن بهداشت عمومی می‌باشد»^(۲) و به نظر دکتر مشکور: «این شهر چون در دره بادگیری قرار گرفته هوای آن در زمستانها سرد و در دیگر فصول معتدل و بطور کلی هوای آن سالم و فرح‌افزا است»^(۳) و بالاخره نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، می‌نویسد: «هوای این شهر به لطافت در تمامی ایران مشهور و به برودت مایل، و در کمال سلامت و هیکی است، و در این مصر مبارک از بعضی امراض که ما را از کثافت هوا خبر می‌دهد نشانی نیست»^(۴) در مورد اهمیت ارتباطی تبریز که یکی از ویژگی‌های جغرافیائی این شهر است، در کتاب «قالی ایران» آمده است:

«تبریز مانند بسیاری از شهرهای مهم ایران در محل تقاطع چند جاده کاروان رو قرار گرفته است. ولی اهمیت آن خیلی بیشتر از یک مرکز ارتباطی است، زیرا در قلب ایالت وسیع و حاصلخیز آذربایجان واقع شده و همچنین پاسدار و نگهبان یکی از دروازه‌های ایران است»^(۵) بخاطر همین اهمیت، تاورنیه فرانسوی که بین سالهای ۱۶۳۲-۱۶۶۸ م / ۱۰۴۱-۱۰۷۹ ه.ق. بارها به ایران سفر کرده است، می‌نویسد: «شهر تبریز بواسطه تجارت بزرگ یکی از معروفترین شهرهای آسیا است. با عثمانی و اعراب و گرجیها و منگولی‌ها و ایران و هندوستان و دولت مسکوی و تاتارها دایماً تجارت دارد و بازارهای آن که تمام سرپوشیده است، همیشه پر است از امتعه نفیسه»^(۶) مینورسکی در «تاریخ تبریز» در مورد علت اهمیت ارتباطی تبریز می‌نویسد: «چون قراجه داغ منطقه کوهستانی است و کوه بزرگ سهند تمام فاصله بین تبریز و مراغه را اشغال کرده، لذا تبریز یگانه راه مناسب برای مواصلات بین شرق (امتداد: آستارا] واقع بر کرانه بحر خزر] - اردبیل، تبریز - و طهران - قزوین - میانه - تبریز) و غرب (امتداد: طرابوزان - ارضروم - خوی - تبریز) و شمال (امتداد: تفلیس - ایروان جلفا - مرنند - تبریز) می‌باشد، بالاخره چون دامنه‌های کوه سهند معبر بسیار باریکی به کرانه شرقی دریاچه ارومیه ایجاد کرده، لذا راه مواصلات بین شمال (ماوراء قفقاز، قراجه داغ) و جنوب (مراغه، کردستان)، باید از تبریز بگذرد»^(۷) بنابراین بخاطر این ویژگی‌های خاص جغرافیائی است که تبریز به صورت مرکز سیاسی - اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی، شمال غرب درآمده و از قرنهای دور تا به امروز یکی از مهمترین شهرهای ایران و منطقه خاورمیانه محسوب شده است. بنابراین «تبریز به جهت

۱- انصاری دمشقی، متوفای ۷۲۷ ه.ق، ۱۳۵۷، ص ۳۱۹.

۲- مینورسکی، تاریخ تبریز، ۱۳۳۷، ص ۴.

۳- نادر میرزا، ۱۳۷۳، ص ۴۳.

۴- ادواردز، «EDWARDS»، ۱۳۶۸، ص ۶۲.

۵- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۳.

۶- تاورنیه، همان، ص ۶۷.

موقع جغرافیائی ممتازش مرکز استان حاصلخیز و وسیع آذربایجان (واقع بین ترکیه و ماوراء قفقاز روسیه شوروی) و یکی از شهرهای پرجمعیتی است که میان استانبول و هند واقع شده و جز تفلیس و تهران و اصفهان و بغداد که از همین قبیل بشمار می‌روند، هیچ شهری به پای آن نمی‌رسد.^(۱) و بالاخره مولف کتاب «ایران و قضیه ایران» در این زمینه می‌نویسد: «در حوزه شمال غربی ایران دو جاده از اروپا هست که هر دو به تبریز می‌رسند که بزرگترین مرکز توزیع جنس در ایران به شمار می‌رود».^(۲) که مطالب فوق نشانی از موقعیت حساس و استراتژیک این شهر دارد.

فصل دوم

جغرافیای تاریخی تبریز

«از ظهور اسلام تا پایان اتابکان آذربایجان»

جغرافیای تاریخی شهر تبریز در دوره قبل از اسلام و در اوائل قرون اسلامی به چه شکلی بوده است؟ یا اینکه در قرون اولیه بعد از اسلام، محلات اصلی و محل سکونت مردمان و کاخ و سرای حاکمان این شهر در کدام نقطه از خاک این شهر متمرکز بوده است؟ مسلم است که پاسخ دادن به این سوال به آسانی میسر نبوده و پی بردن به این مطالب، کنکاش وسیع و دقیق را می طلبد، بخصوص اینکه مطالب زیادی در مورد توصیف جغرافیایی شهر تبریز، از آن دوران در اختیار ما نمی باشد.

بنظر می رسد که جغرافیای تاریخی شهر تبریز نیز مانند همه شهرها، در طی سالهای متوالی، با تغییرات و تحولاتی رویرو شده و در هر دوره ای به شکلی درآمده است. مثلاً حفریات جدید اطراف «گوی مسجد» [مسجد کبود] تبریز (۱۳۷۸)، ثابت می کند که از ۱۵۰۰ ق.م، اطراف این مسجد، محل تمدن و سکونت انسانهای باستانی بوده است. با توجه به اینکه مهران رود (میدان چای) از شمال این منطقه می گذرد و با اطراف «گوی مسجد» فاصله کمی دارد، به نظر می رسد که محل تمدن اولیه در این شهر نیز مانند سایر تمدنهای بشری بر اساس وجود آب و مساعد بودن شرایط زیست محیطی، بوجود آمده است. [اطراف رودخانه میدان چای].

در قدیمترین کتیبه ای که نام تبریز در آن به کار رفته است، در محل تبریز فعلی، به دو قلعه اشاره می شود که گویا از هم مجزا بوده اند. دیاکونف در تاریخ «ماد» به جنگهای سارگن، پادشاه آشوری در ۷۱۴ ق.م، اشاره کرده و به حمله او به طرف آذربایجان فعلی و جنگ او با اوراتوها می پردازد و در ادامه می نویسد: «بدنبال فراریان عرصه جنگ کوه «او آوش» [سهند] ساکنان «اوشکائیا» [اسکوی فعلی] و پادگان محل، آنجا را ترک گفتند و سارگون بدون اینکه پیکاری کند، اشغالش کرد و فرمان داد دیوارهای آنرا که چهار متر ضخامت داشت، خراب کنند»^(۱) و سپس

به حمله سارگن به قلعه مضاعف «تاروئی - تارماکیس» (تبریز کنونی)، اشاره کرده و می‌نویسد: «و قلعه مضاعف «تاروئی و تارماکیس» (تبریز کنونی) را در سرزمین قبیله دالیان - که آن نیز پایگاه اسبان ذخیره سواران اوراتو بود، ویران کردند، لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم زارها و مراتع را نابود می‌کردند.»^(۱) با توجه به نوشته دیاکونف، گفته می‌شود که در اطراف تبریز، قبیله‌ای به نام «دالیان» زندگی می‌کردند، به نظر می‌رسد که نام این قبیله به صورت «تاروئی» بر تبریز اطلاق شده و در طی گذشت قرون تبدیل به تبریز شده است، لذا شناسایی قبیله دالیان می‌تواند تا حدودی هویت اقوام باستانی شهر را در دوره باستان معرفی کند. در کتاب ایران‌ویج و در ذکر قبائل پارسی و مادی، نامی از قبیله «دالیان» نیامده است.^(۲) در مورد تاروئی - تارماکیس در کتاب «تبریز قدیم، از کهن‌ترین ایام تا کنون» از زبان پادشاه آشور آمده است: «تامارکیسا [تارماکیسا] (تبریز فعلی): در این محل بناهای مستحکم وجود دارد که دارای دیوارهای مزین و پی‌هایی محکم است، که با خندق‌های عمیق پر از آب محافظت می‌شود. در این مکان قشون همیشه به حال آماده باش بود، و همچنین اسبها زین شده. «من» [سارگن دوم، پادشاه آشور] این ولایت را همچون تار عنکبوت محاصره کرده و مابین شهرهای آراسته آن نفاق افکنده و آنها را به جنگ با یکدیگر وا داشتیم. دیوارهای محکم آن را ویران ساخته و با خاک یکسان کردم. خانه‌ها را آتش زدم.»^(۳) این قدیم‌ترین سندی است که نام تبریز در آن آمده است. نویسنده کتاب «زبانهای باستانی آذربایجان» محل قلعه تارماکیس را در «دره تلخه رود [در] جای تبریز کنونی» نشان می‌دهد.^(۴) این مطلب نیز موید آنست که کنار رودخانه‌های مهم تبریز «آجی چای - میدان چای»، بهترین و قدیم‌ترین محل کنونی برای سکونت و پی‌ریزی تمدنهای اولیه در این شهر بوده است. از جمله مکانهای باستانی دیگر تبریز که به عنوان محل سکونت انسانهای باستانی مطرح است، می‌توان به اطراف مسجد جامع تبریز اشاره کرد. سید جمال ترابی طباطبایی، مسئول پیشین موزه آذربایجان، در گفتگو با روزنامه مهد آزادی، در اینمورد می‌گوید: «آقای وهابزاده که با دفتر فنی آثار باستانی همکاری داشت در حفاریهای مسجد جامع تبریز که به منظور بازسازی مسجد مذکور صورت می‌گرفت [۱۳۵۰ ش]، به لایه‌ای برخوردند که تعدادی کوزه سالم و بعضاً شکسته سفالی خاکستری رنگ منقوش یافتند» و «همانطوریکه گفته شد آثار سفالینه یافته شده در حفاریهای «آلچاق مسجد» واقع در محوطه مسجد جامع فعلی تبریز در دهه ۱۳۵۰ ش. و نیز سفالینه‌های مختلف از بعضی مناطق داخل تبریز که در نتیجه پی‌کنی ساختمانها، به دست آمد عمر این شهر را به اواخر هزاره دوم

۱- ایران‌ویج، فره‌وشی، ۱۳۷۴، ص ۲۶.

۱- همان، ص ۲۷۱.

۲- کاتبی، ص ۳۱.

۳- خانلو، ۱۳۶۴، ص ۱۶.

(۱۱۰۰ تا ۸۰۰) پیش از میلاد می‌رساند». (۱) از مطالب بالا نیز نتیجه می‌گیریم که نقطه مورد نظر در اظهارات آقای ترابی، یعنی اطراف مسجد جامع نیز با رودخانه میدان چای، فاصله چندانی ندارد، بخصوص اینکه بعلت گذشت زمان، شاید تغییراتی در بستر رود اتفاق افتاده و نهر به طرف شمالی تر گرایش پیدا کرده است و شاید در زمانهای گذشته مثلاً سه هزار سال قبل، فاصله میدان چای «مهران رود» با اطراف مسجد جامع کمتر از این مقدار نیز بوده است. بهرحال در این فصل، تکیه ما بیشتر بر همین منطقه یعنی اطراف مسجد جامع و بازار قدیمی تبریز و محلات اطراف آن می‌باشد. زیرا به نظر می‌رسد که این منطقه بعد از اسلام و در قرون اولیه اسلامی، از اهمیت خاصی برخوردار بوده و مرکز سکونت و قلب شهر محسوب می‌شده است. و این نشان از موقعیت ممتاز جغرافیائی و محور بودن میدان چای می‌باشد تا جائیکه محل سکونت اقوام باستانی بعد از سه هزار سال، باز هم اهمیت خود را حفظ کرده و مرکزیت خود را از دست نداده است. زیرا در عصر حاضر مراکز سیاسی (استانداری، فرمانداری)، و تجاری و اقتصادی در این نقطه از شهر متمرکز شده‌اند و در دوره قاجار نیز اطراف بازار محل اقامت شاهزادگان و جانشینان پادشاهان قاجار بوده است و در دوره قدیمتر نیز، شعاع اطراف بازار تبریز در شمال مهرانرود، محل کاخهایی بود که توسط خواجه شمس الدین محمد جوینی، وزیر اعظم ایلخانان مغول به نام صاحب آباد ساخته شده بود، و سلاطین بعدی نیز از آن به عنوان محل اقامت و فرمانروائی خود استفاده کردند: «وی [خواجه شمس الدین محمد جوینی، (۶۶۱-۶۸۳ هـ.ق)]، که به مدت بیست و دو سال، وزارت ایلخانان را بر عهده داشت»، غالباً در تبریز می‌بود، و در ساحل شمالی مهران رود این شهر در موضعی که اکنون به صاحب الامر معروف است باغ بزرگ زیبایی ساخت و عمارتی شاهانه در وسط آن بنا نمود که معروف به باغ «صاحب آباد» شد. در تواریخ اشارت رفته که بعد از وی نیز این باغ و عمارت محل اقامت و مقر فرمانروائی امرا و حکام و سلاطین بوده است. اوزون حسن آق قویونلو در همین باغ مقیم بود و در میدان بزرگ جلو این باغ از سپاهیان خود سان می‌دید. سلطان یعقوب پس از درگذشت وی، عمارت معروف هشت بهشت را در وسط همین باغ بنا کرد. عمارت نصریه نیز در جنب همین باغ در قسمتی از زمین همین باغ بنا گردید. شاه اسمعیل هم در کاخ هشت بهشت اقامت گزید. شاه طهماسب در جانب شرقی میدان صاحب آباد مسجد سلطنتی خود را بنیاد نهاد. در زمان قاجاریه میدان صاحب آباد نام صاحب الامر گرفت». (۲) در این فصل، هدف ما روشن کردن این مسئله است که در اوایل دوره اسلامی تا بر افتادن اتابکان آذربایجان، جغرافیای تاریخی شهر

۱- (ترابی طباطبایی)، مهد آزادی، ۲۸ اردیبهشت، ۱۳۷۸، صص ۲ و ۱.
 ۲- کارنگ، آثار باستانی آذربایجان، ۱۳۷۴، ج ۱ صص ۱۶۰ - ص ۱۶۱.

تبریز به چه صورتی بوده است؟ و آیا منطقه بازار قدیمی شهر، که مسجد جامع نیز در آن قرار گرفته است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است؟ و به عبارت دیگر شهر در هزار سال پیش در کدام قسمت از جلگه تبریز قرار داشته و محور اصلی آن، کدام نقطه بوده است؟

قدیمترین سندی که بعد از اسلام از جغرافیای تاریخی تبریز اطلاعاتی را در اختیار ما می‌گذارد، کتاب فتوح البلدان بلاذری می‌باشد: «اما تبریز، رواد آزدی و سپس وجنا بن رواد به این شهر وارد شدند و وجنا، و برادرانش در آنجا بنائی بساختند. وی بر شهر حصار کشید و همراهان وی در آن بلد منزل گزیدند».^(۱) معلوم می‌شود که روادیان بعد از ورود به تبریز، به اطراف شهر حصار کشیده‌اند و در آبادانی و شکوفائی آن کوشیده‌اند، اما اینکه شهر در کدام قسمت از جلگه تبریز، گسترده بوده و یا کدام مناطق داخل بارو بوده‌اند، مشخص نیست. مسلماً روادیان شهر را بوجود نیاورده‌اند، بلکه در آن ساکن شده و قدرت را به دست گرفته و شروع به آبادانی آن نموده‌اند: «بنا کردن سور و بارو به دور شهرها به این معنی نیست که این مواضع پیش از آن صورت شهری نداشته‌اند، بلکه به این معنی است که پیش از آن نیاز به برج و بارو احساس نمی‌شد، زیرا شهرها در داخل حکومتی قوی و پهناور بودند و فقط شهرهای مرزی به قلعه‌های مستحکم نیاز داشتند. اما پس از فتح اسلام چون امرا، و شیوخ قبایل هر کدام با طایفه و عشیره خود در شهری مسکن گزیدند، از تجاوز امیر و رئیس شهر مجاور در امان نبودند و از این روست که بلاذری می‌گوید مردم املاک و دهات خود را به رؤسا و امراء «الجاه» می‌کردند. این قلعه‌ها و باروها نظیر قلعه‌ها و برجهای امرای فتودال اروپا در قرون وسطی است»^(۲) در حدود العالم راجع به وضعیت جغرافیای شهر آمده است: «تبریز - شهر کیست خرد و با نعمت و آبادان و از گرد وی باره و آن علاء بن احمد کرده است».^(۳) «تبریز شهری گرانمایه دارای برج و بارو است، پیرامون آن چشمه سارها و باغهای میوه‌دار است»^(۴) از مطالب «حدود العالم» و «تجارب الامم» فقط تا این حد استنباط می‌شود که تبریز در قرون اولیه اسلامی، رو به آبادانی و وسعت گذاشته و حصارهای آن نیز آنرا در بر گرفته بود، اما به جغرافیای تاریخی شهر و وضعیت داخلی آن اشاره زیادی نشده است. اما در «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، در ذکر تبریز، به مسئله مهمی اشاره شده است که با مقایسه آن مطلب با برخی از منابع و مطالب دیگر، تا حدودی به جغرافیای تاریخی شهر تبریز پی می‌بریم، یعنی به این مهم که شهر در قرون اولیه اسلامی، در کدام قسمت از اراضی فعلی تبریز گسترده بوده است. مقدسی «۳۷۵-۴۳۰ هـ ق»، در ذکر تبریز، می‌نویسد:

۱- بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۴۴۶.

۲- زریاب، (دائرة المعارف بزرگ اسلامی)، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲، ص ۱۵۸.

۴- ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۶۲.

«تبریز ... نه‌هایش روان، پیرامنش درختستان است. از ارزانی نرخها و بسیاری میوه که مپرس. جامع‌اش در میان شهر و نیکی‌هایش بی‌شمار است»^(۱) در اینجا او به مسله مهمی اشاره کرده است که تعمق در آن ما را تا حدودی به جغرافیای تاریخی شهر رهنمون می‌کند. او در نوشته خود به محل مسجد جامع تبریز اشاره کرده و آنرا در میان شهر نشان می‌دهد. این اصل که مساجد جامع همیشه در مرکز و منطقه مهم شهر و یا روستا ساخته می‌شده است، نیازی به استدلال ندارد. اما مسئله دیگری که ما باید در اینجا به آن پردازیم، اینست که مسجد جامع تبریز در زمان «مقدسی»، در کدام قسمت از شهر قرار داشته است و آیا مسجد جامع فعلی در محل همان مسجد هزار سال پیش بنا شده است یا نه. بدیهی است که اگر به مطالب فوق پاسخ داده شود، در آنصورت قسمت مهم و بافت قدیمی شهر نیز مشخص خواهد شد. مؤلف کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز»، در مورد مسجد جامع این شهر می‌نویسد: «مسجد جامع را بانی نخست، مجهول است. پس از آنکه به زلزله ویران شد امیر نامدار حسین قلیخان دنبلی، عمارت کرد به همان بنیان قدیم و آن مسجدی است مرتفع و طولانی و عریض»^(۲)، از نوشته او معلوم می‌شود که مسجد جامع قدمتی طولانی داشته و بعد از زلزله، تخریب شده و «حسین قلیخان دنبلی»، در محل همان مسجد قدیمی، مسجد جامع فعلی را مورد مرمت و بازسازی قرار داده است. نویسنده «چهل مقاله» در مورد مسجد جامع تبریز و تاریخ بنای آن می‌نویسد: «مسجد جامع تبریز از آثار قدیم و ظاهراً از بناهای قرون اولیه اسلامی است. ساختمان بنا و طرز معماری آن حاکی از قدمت آن می‌باشد. تاریخ بنا و اسم بانی این مسجد صحیحاً معلوم نیست. سید محمد رضا طباطبائی تبریزی در تاریخ خود موسوم به «تاریخ اولاد اطهار» که تاریخ بعضی از مساجد تبریز را نیز منحصراً شرح داده، تاریخ بنای مسجد جامع را چنین نگاشته: «مسجدی که در اول اسلام ساخته‌اند و حالا به مسجد جامع مشهور است آنرا (عبدالله بن عامر) ساخته است. مؤلف محترم این روایت را از کجا نقل کرده و استناد وی به کدام تاریخ است، تصریح نکرده است ولی در قدمت این مسجد شبهه و تردیدی نیست»^(۳). در مورد اهمیت مجموعه بازار قدیمی شهر و مسجد جامع و محیط اطراف آن، در کتاب آثار باستانی آذربایجان آمده است: «اولاً: از نخستین سالهای فرمانروائی روادیان، این محل [مسجد جامع] در درون قلعه تبریز بوده و همیشه جزء قسمت معمور شهر به شمار می‌رفته است ثانیاً: در زمان روادیان، سلاجقه و اتابکان، این ناحیه از قسمتهای مقدس شهر محسوب می‌شده و بسیاری از سلاطین، امراء و وزراء در کنار معابد و مساجدی که شاید خود ساخته بودند به خاک سپرده شده‌اند»^(۴)

۲- نادر میرزا، ۱۳۷۳، ص ۱۴۶.

۴- کارنگ، ۱۳۷۴، ص ۲۶۴.

۱- مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۶۱.

۳- نخجوانی، حاج حسین، ۱۳۴۳، ص ۷۰.

اسماعیل دیباج نیز بنای مسجد جمعه فعلی را، بر روی مسجد دوره سلجوقیان می‌داند.^(۱) با استناد به مطالب فوق، معلوم می‌شود که بافت تاریخی شهر در کنار میدان چای (مهران رود) و در اطراف بازار قدیمی و مسجد جامع فعلی، که در مورد تاریخ بنای این مسجد باید گفت، از زمانیکه مردم تبریز به دین مبین اسلام درآمده‌اند، در این شهر بناگشته و قدمتی به درازای ایمان مردم شهر تبریز به اسلام دارد، قرار داشته است. بنابراین می‌توان گفت که شهر تبریز، در قرون نخستین اسلامی، در این نقطه از جلگه تبریز، گسترده بوده است. و رواد آزادی و فرزندان او در این محدوده ساکن شده و به ساخت ابنیه و توسعه شهر همت گمارده و در آبادانی آن تلاش کرده‌اند، و با روئی برای حفظ و حراست شهر به اطراف آن کشیده‌اند. گفتنی است که قبور دو تن از خاندان روادی، در همان محدوده قرار گرفته است. این قبور ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر با مسجد جامع فاصله داشته و در اصطلاح اهالی منطقه، به «دورد قیبرلر» [قبور چهارگانه] معروف شده‌اند: «و همچنین در همان محله گنبدی است مشهور به گنبد امیر مولا و این امیر مولا، امیر میلان است. پسر امیر دهسودان [وهسودان] بن محمد روادی که در زمان القائم بامرالله عباسی [۴۲۲-۴۶۷ هـ.ق] به عمارت تبریز مشغول بوده، آن گنبد مدفن ایشانست و در آنجا مزارست بر لوح آن نوشته که «هذا مرقد سلالة آل طه ویس، علی بن مجاهد ابن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام» اینچنین معلوم می‌شود که قبل از آنکه ایشان آنجا مدفون گردند آن سید بزرگوار آنجا مدفون گشته بوده و پدر امیر میلان و خودش بواسطه شرف عزت آن بزرگوار و محبت و مودت به خانواده سید مختار (ص)... مدفن خود را آنجا قرار داده [اند].»^(۲) بعد از مشخص شدن منطقه تاریخی و مرکز اصلی شهر، در قرون اولیه اسلامی تا دوره اتابکان، که بی‌شک کاخها و سرای فرمانروایان وقت نیز در این محدوده قرار داشته است، به وسعت و محدوده شهر تبریز در دوره مورد نظر، می‌پردازیم.

آنچه مسلم است، وسعت شهر تبریز در طی سالهای اولیه اسلامی تا دوره اتابکان، شاهد دگرگونی‌هایی بوده است و باگذشت زمان و افزایش جمعیت به وسعت آن افزوده شده و یا بعضاً بوسیله بعضی از عوامل مانند زلزله؛ جنگ و یا عوامل دیگر از جمعیت و وسعت آن کاسته شده است. متأسفانه چه از زمان رواد آزادی که با خاندان و عشیره‌هایی از عرب، در زمان خلافت منصور عباسی [۱۳۶-۱۵۸ هـ.ق] به تبریز مهاجرت کرده‌اند و چه قبل از مهاجرت این دسته از اعراب، اطلاعی از وسعت شهر و یا شکل عمومی آن، و یا تعداد محلات شهر، در دست نیست. (قدیمترین منبعی که در آن به وسعت شهر تبریز، اشاره شده است، سفرنامه ناصر خسرو

۱- آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، ۱۳۴۵، ص ۷۰.

۲- کربلایی تبریزی، روضات الجنان و جنات الجنان، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۴۵۰-۴۵۱.

می‌باشد، گفتنی است که نویسندگان قبل از ناصر خسرو، در صحبت از تبریز به صورت کلی و بدون ارائه آمار و ارقام، به شرح حالی کوتاه و کلی از این شهر بسنده کرده‌اند و تنها اوست که در این مورد سنت شکنی کرده و به توصیف جغرافیائی شهر پرداخته و اطلاعات گرانبهایی در اختیار ما قرار داده است: «بیستم صفر ثمان و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۸ هـ] به شهر تبریز رسیدم و آن بیست و پنجم شهریور ماه قدیم بود. و آن شهر قصبه آذربایجان است. شهری آبادان طول و عرضش به گام پیمودم هر یک هزار و چهارصد بود ... مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنج شنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۴ هـ] و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بود...»^(۱) دهخدا در مورد اندازه گام می‌نویسد: «گام: آنقدر از زمین که میان دو پا باشد گاه راه رفتن. قدم پای. فرجه میان دو قدم ...

بکام و ناکام از بهر زاد راه دراز / زمین به زیر کفت زیر گام باید کرد، ناصر خسرو»
 «دهخدا، حرف گ، گام، ص ۲۲». دکتر مشکور در مورد وسعت شهر براساس نوشته ناصر خسرو، می‌نویسد: «طول و عرض آنرا هر یک ۱۴۰۰ گام نوشته که مساحت تقریبی آن ۱۹۶۰۰ و محیط آن ۵۶۰۰ گام می‌شده است. در این مساحت اندک گروه انبوهی از مردم می‌زیستند که چهل هزار تن از ایشان در زلزله مهیب آن شهر که در سال ۴۳۴ هـ روی داد هلاک شدند. اگر فرض کنیم ثلث مردم شهر در این حادثه به هلاک رسیده باشند بایستی جمعیت شهر تبریز در پیش از زلزله سال ۴۳۴ هـ با حومه‌اش در حدود یکصد و بیست هزار تن بوده باشد.»^(۲) آنچه باید در اینجا مد نظر قرار گیرد، این نکته است که توصیف وسعت شهر توسط ناصر خسرو (۴۳۸ هـ)، بعد از زلزله ویرانگر سال ۴۳۴ هـ بوده است، یعنی حدود چهار سال بعد از زلزله، ناصر خسرو به تبریز وارد شده و از وضعیت و وسعت شهر سخن بمیان آورده است. بنابراین، منطقی است که فرض کنیم، شهر عظمت قبل از زلزله را نداشته و بعثت تلف شدن عده زیادی از مردم شهر (۴۰ یا ۵۰ هزار نفر) وسعت آن نیز کاهش یافته بود.

از طرفی، با توجه به مطالب پیشین می‌توان اذعان کرد که این ۱۴۰۰ گام را که ناصر خسرو از آن صحبت بمیان آورده است، در داخل باروی شهر و در منطقه‌ای بوده است که امروزه بازار تبریز و محلات پیوسته به بازار یعنی سنجانان و چهار منار، و بخش‌هایی از ویجویه، گجیل، مهادهمین، نوبر، خیابان، ششگلان، سرخاب و دوجی آن سالها را شامل می‌شده است. مؤلف کتاب «بازار تبریز در گذر زمان» نیز سابقه بازار تبریز را تا قرن چهارم هجری پیش برده و از زلزله‌های ویرانگری که باعث تخریب بازار قدیمی شهر، در طی قرون شده است، سخن بمیان می‌آورد: «عمر بازار تبریز چند ساله است؟ ... بازار تبریز از قرن چهارم هجری در منبع مختلف

آمده است پس می‌توان گفت که از عمر بازارهای مسقف تبریز حداقل هزار سال می‌گذرد. اما بنای فعلی بازار تبریز بواسطه قرار گرفتن این شهر بر روی کمر بند زلزله بارها ویران شده و آنرا مجدداً بنا نموده‌اند».^(۱) در مورد شکل ساختمانهای شهر و مواد به کار رفته در آن، در کتاب «تاریخ ایران در قرون اولیه اسلامی»، آمده است: «باید این واقعیت را در نظر گرفت که ساختمانهای معمولی منازل آن زمان تقریباً در همه ولایات این سرزمین از خشت ساخته می‌شد. اینها را منابع، صریحاً به ما نشان می‌دهند و حفاریهای مناطق مسکونی از ایران قرون نخستین اسلامی نیز این واقعیت را تأیید می‌کند آنها نشان می‌دهند که خانه‌های خشتی همانگونه که از نظر سنتی معروف است، به صورتهای مختلف بر روی پایه‌های سنگی بنا شده‌اند».^(۲)

بعد از این زلزله شدید که اکثر کشتگان در قسمت مرکزی و مهم شهر که شعاع بازار امروز تبریز و اطراف آن را در بر می‌گرفت و کاخ و سرای پادشاه وقت نیز در این محدوده قرار داشته و ویران شده بود، پادشاه وقت آذربایجان یعنی امیر وهسودان، شروع به مرمت شهر نموده و باروی شهر را نیز از نو بازسازی کرد: «در این سال [۴۳۴ هـ] زلزله بزرگی در شهر تبریز رویداد. بنحویکه قلعه و باروی شهر و کوی و برزن و بازارها و اکثر ساختمانهای دارالاماره را روی هم کوبید امیر شهر چون در یکی از باغستانها بود سلامت ماند و تلفات شهر را شمارش نمودند، نزدیک به پنجاه هزار نفر هلاک شده بودند».^(۳)

و در کتاب «المنتظم فی تاریخ الملوک والامم» در مورد ویرانی‌های این زلزله آمده است: «زمین لرزه سخت تبریز که قلعه و سور و دور و خانه‌ها و گرمابه‌ها و بازارها و بیشتر دارالاماره را ویران ساخته است و امیر از این زمین لرزه جان بدر برده چون آن روز در باغی بوده است».^(۴)

بعد از سفرنامه ناصر خسرو، منبع دیگری که از جغرافیای تاریخی و وسعت شهر تبریز در دوره‌های مورد نظر [از ظهور اسلام تا پایان اتابکان] مطالبی را بیان می‌کند، نزهة القلوب مستوفی است: «دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد. ری و قلعه و سنجان و طاق و دروب و جو سرد و دستی شاه و نارمیان و نوبره و موکله محله است چون در عهد مغول این شهر دارالملک گشت، خلاق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد، غازان خان آنرا بارو کشید».^(۵)

مطالب فوق مربوط به اواخر دوره سلجوقیان و اتابکان آذربایجان است، که بعدها در

۱- خاماچی، ۱۳۷۵، ص ۲۰. ۲- اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۳۴-۳۵.

۳- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۳۵۱، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

۴- ابن الجوزی، به نقل از ذکاء، ۱۳۶۸، ص ۲۵. ۵- مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۷۶.

زمان ایلخانان بخصوص غازان خان به وسعت شهر افزوده می‌گردد، بنابراین به نظر می‌رسد که در دوره سلجوقیان و اتابکان آذربایجان، وسعت شهر نسبت به زمان روادیان که ناصر خسرو آنرا ۱۴۰۰ گام ذکر می‌کند، وسیعتر شده است: «بنابراین تبریز در اوایل قرن هفتم و پیش از پایتخت شدنش، محیط آن چهار صد گام از زمان ناصر خسرو یعنی قرن پنجم بیشتر بود ... حدود شهر را در این عصر بطور فرضی بقرار زیر می‌توان تعیین کرد: دروازه ری در مشرق در اول محله «خیابان» به طرف داخل شهر در جنوب، و دروازه سردرود در جنوب غربی، و دروازه نارمیان در مغرب، و دروازه سنجران در شمال شرقی، و حدود دیگر شهر در شمال سرخاب و شتریان بوده است»^(۱).

«هسته مرکزی شهر، محدوده [ای] نزدیک به چهارصد هکتاری درونی‌ترین بخش بافت شهر است که در پیرامون مجموعه بازار تبریز قرار دارد و آخرین باروی شهر، تمام گستره آن را در میان می‌گرفته است. آخرین باروی شهر تبریز، که در دروازه آن هنوز پابرجاست و محدوده شناخته شده‌ای دارد، بارویی بود که پس از آخرین و شدیدترین زلزله تاریخ تبریز «در واپسین شب سال ۱۱۹۳ هـ» در حدود سال ۱۲۲۴ ق به وسیله نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی تبریز، به گرد محدوده مرکزی شهر بنا شد»^(۲). «اهمیت مجموعه بازار و نقش آن در موجودیت شهر از یکسو، و قرار داشتن مجموعه دیوانخانه در بخش مرکزی شهر از سوی دیگر، ضرورت ایجاد بارویی در پیرامون هسته مرکزی را موجه می‌نمایاند. اما گفته شده است که در روزگار اوج رونق شهر در دوره ایلخانان هر محله دارای باروی جداگانه بوده و باروی اصلی شهر نیز، همه محله‌ها را در میان گرفته است»^(۳).

همچنانکه نوشته شد، بازار و اهمیت سیاسی و اجتماعی منطقه اطراف آن - «هسته مرکزی شهر» نه تنها در دوره قاجار و مغول که در قرون اولیه اسلامی، و در زمان سلجوقیان نیز مطرح بوده است.

بنابراین می‌توان گفت که در اوائل قرون اسلامی تا دوره سلجوقیان که تبریز رونق زیادی همچون زمان ایلخانان نیافته بود، و شهر وسعت کمی داشت، باروی شهر، در اطراف هسته مرکزی شهر که گفتیم بازار و مسجد جامع و محلات پیوسته به بازار قسمت مهم آن بود، کشیده شده بود. ولی در زمان ایلخانان و با پایتخت شدن تبریز، این شهر به سرعت رو به آبادانی نهاد و جمعیت زیادی نیز به آن وارد شدند، بنابراین وسعت شهر و به تبع آن جغرافیای تاریخی شهر

۱- مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ۱۳۵۲، ص ۵۰.

۲- صفامنش و دیگران؛ گفتگو (فصلنامه)، ۱۳۷۶، ص ۳۶.

۳- صفامنش و دیگران، همان، ص ۴۲.

نیز تغییر یافت و اراضی وسیعی از جلگه فعلی تبریز در داخل باروی شهر قرار گرفت «در سال ۷۰۲ [هق] [غازان خان] فرمان داد تا تبریز را از خالص اموال خانی با روئی استوار بسازند. اساس آن دیوار را چنان ریخت که به چرنداب و سرخاب و بلبان کوه [بیلانکوه] و همه بستانها و باغها محیط باشد. عرض آن ده گز و طول آن پنجاه و چهار هزار گام که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد. و پنج دروازه در اطراف آن باز کرد و هر یک به سمت ملکی چون بغداد، خراسان و آران و هشت دروازه کوچک دیگر مابین آنها تا خروج و دخول آسانتر باشد. و فرمان شد که هر کس خواهد، می تواند داخل دایره بارو، خانه بسازد یا باغ و بستان غرس کند و کسی حق تعرض به او ندارد، تا مردم به آبادانی و احداث قناتها و ساختن خانهها ترغیب شدند»^(۱).

«از این رقم معلوم می شود که تبریز نسبت به زمان ناصر خسرو ده برابر توسعه یافته بوده است»^(۲) مؤلف نزهة القلوب، درباره دور باروی شهر و دروازه های اصلی در زمان غازان خان که از دوره مورد نظر ما [اتابکان آذربایجان] فاصله زیادی ندارد، چنین می نویسد: «چون در عهد مغول این شهر دارالملک گشت، کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو می کشید چنانکه تمام باغات و عمارات و دیهها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود جهت وفات او تمام نشد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است و شش دروازه دارد او جان، واهر و شروان و سردرود و شام و سراورود...»^(۳) «حمدالله مستوفی دور باروی غازانی را بیست و پنج هزار گام یعنی نصف رقمی را که صاحب تاریخ و صاف ذکر کرده نوشته است، حدود شهر بنابه وصفی که در تاریخ و صاف و نزهة القلوب آمده در این عصر از طرف مشرق، بیلانکوه (ولیان کوه) و از طرف شمال سرخاب و سنجاران و از طرف جنوب چرنداب، و از طرف جنوب شرقی گازران، و از طرف مغرب کوچه باغ در داخل باروی شهر بوده است»^(۴)

بنابراین می توان گفت که جغرافیای تاریخی شهر در طول اعصار و قرون از شکلی به شکل دیگر درآمده و وسعت آن نیز کم و زیاد شده است. در دوره باستان، مکان سکونت مردمان شهر در نقاط مختلف جلگه تبریز پراکنده بوده است، مانند اطراف «گوی مسجد» فعلی و اطراف مسجد جامع ... و در اطراف رودخانه آجی چای، تا جائیکه نویسنده کتاب «زبانهای باستانی آذربایجان» جای تارماکیس را در دره آجی چای نشان داده است.^(۵) بنابراین به نظر می رسد که پیدایش تمدن اولیه در این شهر، مانند سایر تمدنهای بشری به وجود رودخانه و

۲-مشکور، همان، ص ۵۰
۴-مشکور، ۱۳۵۲، ص ۵۰.

۱-تاریخ و صاف، ۱۳۴۶، ص ۲۳۱.
۳-مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۷۶.
۵-کاتبی، ۱۳۶۹، ص ۳۱.

دسترسی به آب بستگی داشته است. زیرا اطراف گوی مسجد (مسجد کبود) و مسجد جامع با رودخانه میدان چای فاصله زیادی ندارند.

در قرون اولیه اسلامی تا پایان دوره اتابکان نیز، هسته مرکزی شهر در اطراف مسجد جامع و بازار فعلی گسترده بوده، و چون شهر اهمیت و وسعت زمانهای بعد یعنی (دوره ایلخانان) را نداشته است، بنابراین هسته مرکزی شهر و قسمت عمده مرکز شهر که شامل بازار بزرگ فعلی تبریز و محلات اطراف و پیوسته به آن می شد، در داخل بارو قرار داشته است. این محلات عبارت بودند بخشهایی از ویجوبه، گجیل، مهادمهین، خیابان، ششگلان، سرخاب و شتربان (دوچی)، که در شعاع اطراف بازار تبریز و هسته مرکزی شهر قرار گرفته اند. ولی با پایتخت شدن تبریز در دوره ایلخانان مغول، و عبور راه ابریشم از آن و اهمیت یافتن شهر، جمعیت شهر نیز افزایش یافته و وسعت آن رو به بزرگی نهاد، بنابراین باروی شهر نیز به نسبت جمعیت و وسعت شهر، گسترش یافته و حتی بساتین و باغات اطراف هسته مرکزی شهر، رانیز در برگرفت.

فصل سوم

تبریز و آرای مختلف در مورد وجه تسمیه آن

- نام شهری که امروز «تبریز» تلفظ می‌شود در قرون گذشته و حال و همچنین در زبان اقوام مختلف و در سفرنامه‌های جهانگردان و نیز در کتابهای تاریخی به شکلهای گوناگونی مطرح شده است که نشان از تلفظ و نگارش‌های مختلف این نام می‌دهد:
- ۱- «تبریز»، یاقوت، در معجم البلدان ج ۱، ص ۸۲۲، تلفظ تبریز به کسرتاء یکی از خصائص لهجه منسوب به خزرهاست. «مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۶».
 - ۲- «تربیز»، شکل مقلوب تبریز، بر وفق ترکی آذری، در زبان خود مردم تبریز «همان، ص ۷».
 - ۳- «تورژ» نگارش فاوست بیزانسی (Faust de Byzance) در قرن چهارم و آسولیک (Asolik) در قرن یازدهم میلادی و واردان (Vardan) در قرن چهاردهم «همان، ص ۷».
 - ۴- «تورش» شکل دیگر از نگارش فاوست (Faust) «همان، ص ۷».
 - ۵- «دورژ» نگارش واردان (Vardan) در قرن چهاردهم میلادی، گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «د-ای-ورژ» به معنی «این برای انتقام است» «همان، ص ۷».
 - ۶- «تورز» و آن در زبان فارسی متداول بمعنی «تب ریز» و «تب پنهان کن» «همان ص ۷».
 - ۷- «تاروئی» تلفظ و کتابت آشوری تبریز در زمان مادها به نقر به روی کتیبه‌های شاروخین دوم «سارگن» پادشاه آشور «۷۰۵-۷۳۲ ق.م» «توکلی مقدم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷».
 - ۸- «تارمکس» «همانجا» «همان»
 - ۹- «تاوری» نگارش دیگر تاروئی «همان»
 - ۱۰- «توری» تلفظ مردم بومی آذربایجان و گویش اکثر روستائیان پیرامون تبریز تا هفتاد و هشتادسال پیش «همان»
 - ۱۱- «توریس» صورت بازمانده «توری» در زبان فرانسه در سده‌های ۸ و ۹ ه «توکلی مقدم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷»
 - ۱۲- «توریز» نگاش تبریز در آثار پس از اسلام از جمله: تقویم البلدان و سفرنامه ابن بطوطه «همان»
 - ۱۳- «تاوریز» سفرنامه آدام اولتاریوس، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۶
 - ۱۴- «تیوریس» نگارش اولیاء چلبی از زبان مغولی (نخجوانی، مجله دانشکده ادبیات،

۱۳۳۸، «صص ۲۷۲-۲۷۳»

- ۱۵- «تیوریز» نگارش دیگر اولیاء چلبی از زبان دری «همان»
- ۱۶- «تاب ریز» نگارش دیگر اولیاء چلبی از زبان دهقانان «همان»
- ۱۷- «گابریز» سفرنامه گروته، ۱۳۶۹، ص ۲۹۶.
- ۱۸- «تاورژ» در منابع ارمنی «مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۸۹»
- ۱۹- «داورژ» در منابع ارمنی «همان، ص ۳۸۹»
- ۲۰- «تریص» در کتیبه سناخریب پادشاه آشور، (۷۰۵-۶۸۱ ق.م) «همان، ص ۳۹۱»
- ۲۱- «تاوروس» نگارش پرفسور علیف، «مجله یول، شماره ۱۷، ۱۳۷۰، ص ۲۱»
- ۲۲- «طب ریز» نگارش دیگر شاردن در داستان شفا یافتن زبیده بدست طبیب مادی «شاردن، ج ۲، ۱۳۳۵، ص ۴۱۴»
- ۲۳- «تومیریس» نگارش زهتابی، در کتاب «ایران تورکلرینین اسکی تاریخی» «ج ۱، ۱۳۷۷، ص ۶۳۶».
- ۲۴- «تومروس» از زبان روستائیان اهر، «زهتابی، همان، ص ۶۳۶»
- ۲۵- «گابریس» نگارش طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، ص ۱ «از زبان بتولومه (Botolome)»
- ۲۶- «تبرمیثیس» در کتاب «تبریز قدیم، از کهن ترین ایام تاکنون» «خانلو، ۱۳۶۴، ص ۲۰»
- ۲۷- «تاپیس» «همان، ص ۲۰»
- ۲۸- «تارماکیزا» «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» «رئیس نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۲۴».
- ۲۹- «دبریز» «رئیس نیا، همان، ص ۱۰۲۴»
- ۳۰- «تبریس» «اوژن فلاندن (flandin)، ۲۵۳۶، صص ۸۰-۸۱»
- ۳۱- «تبریز» نگارش کلمه در کتابهای پس از اسلام تاکنون از جمله: فتوح البلدان، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، البلدان... ابن اثیر، حدود العالم، صورة الارض، «توکلی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷»
گفتنی است که علاوه بر تلفظهای گوناگون از نام این شهر، در بعضی از منابع، نامهای دیگری به این نقطه از خاک آذربایجان اطلاق شده است. که بعضی از آنها عبارتند:
۱- غراقه (قاموس اعلام، استانبول، ۱۸۸۹، ج ۱، ص ۲۸).
۲- شاهاستن «شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۲۱»
۳- اکباتان از نظر توماس هربرت (thomas Herbert)، «بولای لوگوز (Bollayele Gouz) و برخی نویسندگان دیگر» «بهرامی، ۲۵۳۶، صص ۵۳-۵۴»
۴- آذر آبادگان «.. نام شهر تبریز نیز هست» «خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴».
۵- آذرباد، «نام شهر تبریز...» «برهان قاطع (خلف تبریزی)، همان، ص ۲۳».

بعد از ذکر بعضی از تلفظ‌ها و اسامی گوناگون تبریز، در اینجا به این نکته می‌پردازیم که وجه تسمیه آن چیست، و یا تبریز از نظر اتیمولوژی به چه معناست. گفتنی است که مورخان و محققان بسیاری از قرنهای گذشته تا به امروز در اینمورد به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند، ولی آنچه به نظر می‌رسد از این تحقیقات حاصل شده است، پراکندگی آراء و پیدا شدن معانی متناقض و متضاد بوده است، تا حل شدن اصل موضوع یعنی وجه تسمیه تبریز. به عبارت دیگر در مورد اتیمولوژی نام تبریز و ارائه نظرات گوناگون و گاه متضاد محققان در اینمورد، آدمی بی اختیار به یاد این شعر مولانا جلال الدین رومی می‌افتد که:

«هر کسی از ظن خود شد یار من / و از درون من نجست اسرار من»
براستی با اینهمه پیشرفت و دستاوردهای علمی و تحقیقاتی که بشر امروزی به آن دست یافته است، تا جائیکه دل خاکها به وسیله باستان شناسان شکافته و اسرار تمدنهای دیرین بشری آشکار می‌شود، آیا امیدی هست که سابقه تاریخی تبریز و وجه تسمیه این شهر نیز بصورت دقیق و علمی و نه متضاد و متناقض روشن شود؟ هرچند که یافته‌های اخیر مسجد کبود (گوری مسجد) تا حدودی سابقه تاریخی شهر را روشن کرده است، اما شاید پاسخ دادن به این سوالات هنوز هم زود باشد. جواب دادن به سوالات فوق تنها در گرو حفاری‌ها علمی مختلف در نقاط گوناگون جلگه تبریز، و دست یابی به لوحه‌ها و نوشته‌های احتمالی در آن است.

در کاروندکسروی، به کوشش یحیی ذکاء، در مورد وجه تسمیه تبریز و اظهارات مختلف و متضاد در مورد آن، آمده است: «یقین است که «تبریز» هم در لغت معنی داشته و به مناسب همین نام، آن آبادی شده لکن سپس آن معنی فراموش گردیده و از میان رفته است، ما می‌خواهیم این معنی‌های از میان رفته را پیدا کرده بدانیم، که برای چه تبریز را «تبریز» نامیده و آیا معنیهای این نامها چه بوده». (۱) «در باره «تبریز» فارسی زبانان آن را «ریزنده تب» معنی می‌کنند. در کتابهای ارمنی چون «داوریژ» نوشته می‌شود آن را «داوریژ» (آن کینه جویی) (یا آن است کینه جویی)، می‌پندارند که هر دو غلط است، غلطتر از اینها آنکه از این راه تاریخ می‌سازند». (۲)

هر چند که خود کسروی نیز در آخر، به وجه تسمیه تبریز دست نیافته و آنرا به حال خود رها کرده است. در اینجا ما به بیان بعضی از نظرات مختلف، در مورد وجه تسمیه می‌پردازیم. معروفترین این نظرات، همانا برگرفته از داستان آمدن زبیده خاتون، زن هارون الرشید خلیفه عباسی به منطقه تبریز فعلی، و برطرف شدن مرض تب او در این شهر می‌باشد. «نام این شهر در زبان مغولی «تیوریس» و در زبان دری تیوریز و دهقانان «تاب ریز» و در زبان فارسی تبریز می‌گویند. یعنی تب را می‌ریزد حقیقتاً یک نفر مریض تب دار اگر به این شهر وارد شود و از

آب گوارا و هوای لطیف این شهر استشمام کند از تب خلاص می شود، موسس این شهر هارون الرشید خلیفه عباسی است، زبیده خاتون زن هارون الرشید آب و هوای این شهر را پسندیده ... و این خاک پاک عبیرآمیز را محل سرور و خوشگذرانی کرده بود مبلغ زیادی خرج کرده به بنای این شهر اقدام نمود و برای نام این شهر علمای فارسی دولت عباسی تبریز گفتند ...»^(۱) «و شهر تبریز را زبیده خاتون بنیاد نهاد»^(۲) بنظر می رسد این افسانه، یعنی آمدن زبیده خاتون به تبریز و برطرف شدن تب او در این شهر، ریشه های قدیمی تری داشته است، تا جائیکه خاقانی براساس آن افسانه نوشته است:

«گرچه هست اول بدخشان بد نه نتیجش نکوترین گهر است
نه تب اول حروف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است
دیدي آن جانور که زاید مشگ نامش آهو و او همه هنر است»

«خاقانی، (دیوان)، ۱۳۳۸، ص ۶۸»

در منابع قدیمی علاوه بر بنیاد و وجه تسمیه تبریز، ساخت یک مسجد شکوهمند و بوجود آوردن یک قنات را نیز در این شهر به زبیده خاتون نسبت داده اند و شاید این مطالب باعث شده که برخی از نویسندگان، در مورد وجه تسمیه تبریز راه به خطا رفته و آنرا به زبیده خاتون نسبت داده اند.

در مورد قنات زبیده، مؤلف کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، می نویسد: «ما را چنین گفته اند مردمان و بزرگان این شهر که نخست کاهریز که بدین جای کرده اند قنات زبیده است. گویند این کهریز به فرمان زبیده بریده اند آنگاه که شهر آبادان کرده»^(۳)

نادر میرزا هر چند که بنای تبریز را بوسیله زبیده خاتون رد می کند و آنرا ساختگی می داند اما بوجود سنگی دارای متن نقر شده اشاره می کند که در آن نام زنی زبیده نام، نقر شده بوده ولی متاسفانه، نوشته روی این سنگ، بوسیله صاحب شرطه تبریز در سال ۱۲۹۸ هـ از بین رفته است: «قبرستانی است به کوی خیابان نزدیک به شاهراه، اکنون به میان آبادی افتاده و مستور است. آن جا قبری است و بر آن سنگی بود صافی از رخام^(۴) به طول یک گز و نیم به عرض یک گز تبریز، و آن سنگ را متنی بود منقور، یادداشت زبیده نامی بر آن به پولاد برآورده و تاریخ بدرودی آن زن، و کتابه از آیات قرآن کریم نبشته با خطی بس زیبا. من آن ندیدم، عم زاده ای از من چند نوبت دیده بود و از نیکی سنگ و خط و نقر، سخنها می گفت. نبشته فریاد نگرفته که من

۱- نخجوانی، حاج حسین، ترجمه سیاحتنامه اولیاء چلبی (نشریه دانشکده ادبیات)، ۱۳۳۸، صص ۲۷۲-۲۷۳.

۲- تاریخ بناکتی، ۱۳۴۸، صص ۱۵۲-۱۵۳. ۳- نادر میرزا، ۱۳۷۳، ص ۴۷.

۴- رخام: گونه ای سنگ آهکی است که تا حدی شفاف است و قابلیت صیقل شدن را دارد و چون به آسانی به صورت لوح در می آید از آن جهت در کتیبه روی آرامگاهها، سنگ قبر، مجسمه ... استفاده می شود.

بنگارم».^(۱) او در مورد چشمه منسوب به زبیده می‌نویسد: «به سالهای نخست که من به تبریز آمدم نامدارتر از چشمه زبیده نشنیدم... قسمتی بزرگ از شهر بدان مشروب می‌شد».^(۲) مؤلف «ایران امروز» در مورد این قنات می‌نویسد:

«هنوز هم قناتی که منبع انتقال آب از کوه به شهر است، به یاد بنیانگذار آن به قنات «زبیده» معروف شده است».^(۳) و در سفرنامه گروته، در این زمینه آمده است «نزدیک شهر نیز چشمه‌ای وجود دارد که بدان «چشمه زبیده» می‌گویند».^(۴) هر چند که او وجود «چشمه زبیده» را دلیلی بر ساخت شهر تبریز توسط، زبیده خاتون نمی‌داند.^(۵)

از طرفی، اولیاء چلبی سیاح مشهور دولت عثمانی که در سال ۱۰۵۰ هـ و در زمان سلطنت شاه صفی، (۱۰۳۹-۱۰۵۳ هـ) به تبریز سفر کرده است، در ذکر مساجد این شهر، به مسجدی اشاره می‌کند که مدعی است بوسیله زبیده خاتون ساخته شده است: «در تبریز سیصد و بیست عدد مسجد و جوامع قدیم و جدید هست. از جمله آنها یکی مسجد زبیده خاتون است که قبه و در دیوار آن باکاشی مزین بود و یک مناره عالی داشت مسجد دیگری از بناهای متوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷ هـ) است که بسیار عالی و باکاشیهای چینی مزین بود لیکن با مرور ایام خراب و بعداً از طرف صاحبان خیرات و مبرات تعمیر شده...».^(۶) با استناد به مطالب فوق، به نظر می‌رسد که نفوذ معنوی و مادی زبیده خاتون در تاریخ بعد از اسلام تبریز، کاملاً مشهود است. زیرا بنای شهر را به او نسبت داده‌اند و مهمترین قنات شهر را که «قنات زبیده» نام داشته، به فرمان او دانسته‌اند و همچنین نام یکی از مساجد مهم و قدیمی تبریز را زبیده خاتون ذکر کرده‌اند. گفتنی است به قنات زبیده در تبریز، جکسن (Jackson)، نیز اشاره کرده است^(۷) بنابراین بنظر می‌رسد که باید ارتباط این زن را با تاریخ تبریز بطور دقیق و عمیق بررسی کرد، گفتنی است که نگارنده به بنای تبریز بوسیله زبیده خاتون و وجه تسمیه ناشی از آن اعتقادی ندارد، زیرا تاریخ تبریز خیلی قدیمتر و نام تبریز نیز مربوط به دوره قبل از اسلام می‌باشد، و بقول نویسنده کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» «اساساً [در تواریخ قدیم] هیچ جا ذکری از اینکه زبیده زن هارون الرشید به آذربایجان آمده باشد، بمیان نیامده است».^(۸)

۱- نادر میرزا، همان، ص ۴۷.

۲- نادر میرزا، همان، ص ۴۸.

۳- اوین، ۱۳۶۲، ص ۵۴.

۴- گروته، ۱۳۶۹، ص ۲۹۶.

۵- همان، ص ۲۹۶.

۶- نججوانی (حاج حسین)، ۱۳۳۸، (ترجمه و تلخیص سیاحتنامه اولیاء چلبی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۲۷۶).

۷- جکسن، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ۱۳۵۲، ص ۵۷.

۸- لیسترنج، ۱۳۷۷، صص ۱۷۲ - ۱۷۳.

ولی وجود اینهمه داستان راجع به زبیده خاتون و تبریز، از قبیل شفا یافتن او در تبریز، بنای شهر بوسیله او و قنات اصلی شهر و مسجد معتبری که به نام او بوده است، لااقل این مسئله را می‌رساند که تاریخ تبریز با این زن، در دوره‌ای از تاریخ خود، رابطه‌ای داشته است. شاید با تعمیم دادن نظر پروفیسور مینورسکی (minorsky) در این مورد، بتوان به نتایجی رسید او در مورد بنای تبریز بوسیله زبیده خاتون، می‌نویسد: «اما روایت بعدی که در کتاب نزهة القلوب (۷۳۰ هـ) آمده و بنای تبریز را به سال ۱۷۵ هـ به زبیده زن خلیفه هارون الرشید نسبت داده، شاید از این جا ناشی شده است که پس از مصادره املاک امویان، ورثان از اعمال آذربایجان در کنار ارس، به زبیده رسید.»^(۱) بهرحال با نفوذ زبیده خاتون در این منطقه که قسمتی از املاک امویان، در آذربایجان به او رسیده بود، شاید بتوان استنباط کرد که کارگزاران او در آذربایجان و تبریز دست به کارهای عام المنفعه زده و در آبادانی این شهرها کوشیده‌اند و از این جهت نام این زن با تاریخ منطقه عجین شده است. در این مورد، مولف کتاب «گلستان ارم» می‌نویسد: «و در سنه ۱۷۳ هـ خزیمه بن جازم با دوازده هزار لشکر از طرف هارون الرشید به ایالت دربند آمده، جایهای خرابه حصار و بروج را تعمیر کرد ... گویند در طرف شمالی دربند، مقابل دروازه قرخلر، گنبدی از سنگ هست که پسر هارون الرشید در آن مدفون است و مشهور است اینکه زبیده خاتون بنت ابوجعفر منصور، زوجه جلیله هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هـ) به سبب صحت یافتن خود از تب مزمن در مکان تبریز که به لطافت آب و هوا موصوف و خرابه شهری قدیم از بناهای ملوک فارس بود در سنه ۱۷۵ این بلده را تعمیر و موسوم به تبریز کرده است از این مقدمه و فوت پسر هارون الرشید در دربند احتمال کلی می‌رود که زبیده خاتون نیز با شوهر خود به این دیار آمده است.»^(۲)

بهرحال نفوذ احتمالی معنوی و مادی زبیده خاتون در آذربایجان، به این معنا نیست که بانی تبریز او بوده و همچنین نام تبریز بعلت شفا یافتن او در این منطقه به این شهر داده شده است، زیرا تاریخ بنا و نام تبریز قدمتی طولانی و ریشه در اعماق تاریخ ایران باستان دارد. قدیمترین منبعی که از بنای تبریز بوسیله زبیده خاتون، در آن ذکری بمیان رفته است، نزهة القلوب می‌باشد:

«[تبریز را] زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهما الله ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه ... (۱۷۵ هـ)».^(۳) به نظر می‌رسد که نوشته فوق باعث شده است در قرنهای بعد نویسندگانی دست به افسانه سرایی و وجه تسمیه‌ای را در این مورد بتراشند در

۱- مینورسکی، تاریخ تبریز، ۱۳۳۷، ص ۹. ۲- باکیخانف، ۱۹۷۰ (۱۳۴۹ هـ ش)، «ص ۵۳ - ص ۵۴»
 ۳- مستوفی، همان، ص ۷۵.

حالیکه: «حمدالله مستوفی درباره وجه تسمیه تبریز چیزی نگفته و تنها درباره بانی و تاریخ آن نوشته است».^(۱)

مؤلف کتاب «ایران و قضیه ایران» نیز وجه تسمیه مربوط به شفا یافتن زبیده را رد کرده و می نویسد: «روایتی قدیم اصل نام این شهر را به سپاسگذاری زبیده زن مشهور هارون الرشید نسبت می دهد که در اثر هوای سازگار آنجا تب او قطع شده بود و از این رو آن نقطه را «تب ریز» نامید. این قول و تعبیرات گوناگونی که حس کنجکاو سیاحان اروپائی را در قرن هفدهم برانگیخته است نباید زیاد جدی گرفت»^(۲) و کینیر، «Kinnier» می نویسد: «ایرانیان زبیده خاتون زن نامدار هارون الرشید را بانی آن [تبریز] می دانند [اما چون نسبت به شهرهای خود اطلاع کمی دارند]، هرگونه اطلاعی که از ایشان بدست آید کمتر مورد اعتماد تواند بود...»^(۳) و در سفرنامه جکسن در اینمورد آمده است: «ایرانیان، بنای شهر را به زبیده زن هارون الرشید نسبت می دهند، و بدین گونه از قدمت تاریخ آن می کاهند. راست است که در تبریز چشمه ای به نام زبیده داریم، اما محقق است که این شهر در زمان ساسانیان یعنی چهار قرن پیش از زبیده وجود داشته است».^(۴)

در مورد یکی دیگر از وجه تسمیه های تبریز باید گفت که مورخین ارمنی و به تبع آنها برخی از مورخین دیگر، نام تبریز را برگرفته از لغت داوریز ارمنی می دانند. در سفرنامه شاردن، «chardin» در اینمورد از زبان مورخین ارمنی آمده است: «نویسندگان ارمنستان می گویند که این شهر یکی از بلاد بسیار قدیمی آسیا می باشد و در عهد باستان «شا - هاستن» یعنی مقر سلطنت، خوانده میشده است. چون محل اقامت پادشاهان ایران بوده است. و یکی از پادشاهان ارمنستان موسوم به خسرو ویس نام آنرا به تبریز تبدیل کرد که در زبان تحریری ارمنی به معنای محل انتقام است، و وجه تسمیه این اسم آنستکه پادشاه ارمنی مزبور، شاهنشاه ایران را که قاتل برادر وی بود در این محل شکست داد».^(۵)

نگارنده «تاریخ تبریز» در این زمینه می نویسد: «آسولیک (Asolik) در (قرن یازدهم میلادی) تورژ، و واردان (Vardan) (در قرن چهاردهم) تورژ و دورژ ذکر کرده است و گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «د - ای - ورژ» می باشد که معنی «این برای انتقام است، دارد»^(۶) محمد جواد مشکور در مورد داستان فوق می نویسد: «ارمنیان طبق یک وجه تسمیه عامیانه «داورژ» را مرکب از: دا - ای - ورژ می پندارند که در زبان ایشان معنی

۱- رئیس نیا، پیشین، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۲۶. ۲- لرد کرزن «Goree N. Curzon»، ۱۳۴۹، ص ۶۶۰.

۳- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۸۱. ۴- جکسن، پیشین، ۱۳۵۲، ص ۵۷.

۵- شاردن، ج ۲، ۱۳۳۵، صص ۴۲۰ - ۴۲۱. ۶- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۷.

عبارت «این است برای انتقام» را می‌دهد. گویند که تبریز را شاهی ارمنی که خسرو اشکانی (۲۳۲-۲۱۷ میلادی) نام داشت بنا کرد و به یاد گرفتن انتقام اردوان پنجم اشکانی از اردشیر بابکان در آن محل قلعه‌ای بنا نهاد و بدان نام داورژ، داد که به معنی انتقام‌گاه است، بنابراین طبق تواریخ قدیم ارمنی قلعه تبریز در سال ۲۳۵ میلادی توسط خسرو پادشاه ارمنی پی افکنده شده است.^(۱)

مسلماً داستان فوق از جنبه تاریخی فاقد ارزش علمی می‌باشد زیرا قدیمترین نام تبریز در کتیبه سارگن دوم، پادشاه آشوری در ۷۱۴ ق.م ذکر شده است و از اینجا معلوم می‌شود که تبریز ۹۰۰ سال قبل از جنگ خسرو اشکانی پادشاه ارمنستان با اردشیر بابکان وجود داشته است. هر چند که اصل موضوع نیز از نظر بعضی از مورخین، عاری از واقعیات تاریخی می‌باشد. در کاروند کسروی در این زمینه آمده است: «در باره تبریز ... در کتابهای ارمنی چون «داورژ» نوشته می‌شود آن را «داورژ» (آن کینه جویی)، یا (آنست کینه جویی) می‌پندارند، که غلط است. غلطتر از اینها آنکه از این راه تاریخ می‌سازند...»^(۲) و شاردن نیز نظرات مورخین ارمنی را درباره وجه تسمیه تبریز جدی نمی‌گیرد و می‌نویسد: «برای اینکه راجع به تاریخ تبریز نکته‌ای که وقوف به آن ولو چندان حائز اهمیت نباشد، ناگفته نماند، لازم است اقوال مولفین ارمنی در این خصوص نقل و ذکر شود»^(۳) و جکسن «Jackson» نیز در مورد روایات ارمنیان می‌نویسد: «این عقیده در نزد ما مسلم نیست که ایرانیان قدیم تبریز را شاهستان (شهر شاه) می‌خواندند و پادشاه ارمنستان خسرو اول که در ۳۴۶ م آن را به انتقام خون برادرش به باد غارت گرفت نام شاهستان را مبدل به تبریز (به معنی انتقام) «ته ورژ» کرد و از آن‌گاه تاکنون این نام به یادگار آن واقعه به جای مانده است».^(۴) و پرفسور مینورسکی «Minorsky» نیز در مورد آن می‌نویسد: «این داستان در هیچ مأخذی باستانی دیده نشده است...»^(۵) و دکتر مشکور نیز باور دارد که «این داستان نبایستی اصلی داشته باشد زیرا در هیچ یک از مأخذ قدیم از این واقعه سخن نرفته است»^(۶) و دکتر مرتضوی نیز آنرا افسانه‌ای بیش نمی‌شمارد و می‌نویسد: «نام این شهر از حدود قرن سوم و چهارم در متون ارمنی به صورت «تاورژ» و «داورژ» به چشم می‌خورد و بانی آن را خسرو ارشاکی و علت بنای آن را قصد انتقام از اردشیر نخستین پادشاه ساسانی دانسته‌اند. این روایت افسانه‌ای بیش نیست و ظاهراً برای توجیه اتمولوژی عامیانه «داورژ» = تبریز» از دیدگاه بعضی نویسندگان ارمنی ساخته و پرداخته شده است».^(۷)

۱- مشکور، همان، ص ۳۸۹.
 ۲- کسروی، ۱۳۵۲، صص ۲۷۱ - ۲۷۲.
 ۳- شاردن، ج ۲، ۱۳۳۵، ص ۴۲۰.
 ۴- جکسن، ۱۳۵۲، ص ۵۷.
 ۵- مینورسکی، همان، ص ۸.
 ۶- مشکور، همان، ص ۳۸۹.
 ۷- مرتضوی، ۱۳۵۳، ص ۶۰ «چهره آذربادگان در آئینه تاریخ».

برخی دیگر از مولفین، وجه تسمیه تبریز را ناشی از آتشفشانهای کوه سهند و آبهای گرم اطراف این شهر می‌دانند: «و آن در زبان فارسی متداول به معنی «تب ریز» و «تب پنهان کن» و بقول اولیاء چلبی «ستمه دوکوجو»^(۱) است و احتمال می‌رود این تسمیه یعنی «پنهان‌کننده تف و گرما» با جنبشهای آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد.^(۲) گراتتوسکی هم به مانند مینورسکی واژه تبریز را به دافع حرارت و پنهان‌کننده تف و گرما معنی کرده، آنرا ناشی از آتشفشانهای سهند دانسته است.»^(۳)

در مورد آتشفشانی بودن منطقه، اوژن فلاندن (E. flandin) می‌نویسد: «مشکل است اصل حقیقی این لغت را تشخیص داد ولی مسلم است که تبریز در آغاز پیدایش اسلام وجود داشته اما آتشفشانهای متعدد آنچه را که از پیدایش او بود، پنهان کرده‌اند. اکنون آنچه بنا دارد تازه ساز است»^(۴) و در کتاب «ایران و قضیه ایران» در این زمینه آمده است: «تبریز کلمه‌ای آریائی مستخرج از تب یا تاب به معنی گرم و نیم گرم و رز و ریزش و رش نیز از مصدر ریختن است. بنابراین معنی آن گرم‌ریزان و ناشی از چشمه‌ای آب گرم است که در مجاورت آن است این کلمه به صورت توریز قدیمی درآمده...»^(۵) اما در کتاب «چهره آذربایجان در آئینه تاریخ» در این زمینه آمده است: «در اتیمولوژی عامیانه ایران آن را به معنی «تب را از بین برنده» یا «تب پنهان کن» به مناسبت آتشفشانی بودن کوه سهند دانسته‌اند ولی این دو توجیه لغوی نیز هیچ کدام درست نمی‌تواند باشد زیرا هر دو توجیه براساس و معیار ملاک زبان فارسی جدید به وجود آمده است.»^(۶) نویسنده کتاب «پایتخت‌های ایران» به نقل از یحیی ذکاء در مورد ارتباط نام تبریز با آبهای گرم، اطراف شهر می‌نویسد: «تاروئی» (تا + روئی) یا «تاووری» (تاوا + ری) بهر شکلی که خوانده و تجزیه شود - نام مادی یا آذری آن «توزی» از روی واژه‌شناسی از دو بخش پدید آمده است: «بخش نخست آن «تو» است که در زبان آذری به معنی گرم و تب است و صورت‌های دیگر آن همچون تاب، تاو، تو، تف، تب و طب به معنی گرم و گرمی و گرما هنوز در زبانها و گویشهای ایرانی به کار می‌رود. بخش دوم «ری» است که در زبان مردم آذربایگان یا آذری به معنی جریان چشمه ورود بوده و هم اکنون در زبان تبریزیان و برخی آذربایگانیان دیگر به همین شکل و معنی زنده است و به کار می‌رود»^(۷) و سپس یحیی ذکاء به وجود آبگرم‌های

۱- سیتمه، صیتمه = Sitma به ترکی به معنی «تب» و دوکوجو Dokugu ریزنده را گویند. (مینورسکی،

تاریخ تبریز، ص ۷).

۳- تاریخ شهر تبریز در سده‌های ۱۷-۱۳ م، ص ۶۵ به نقل از، رئیس نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۲۸.

۴- اوژن فلاندن، ۱۳۵۶، ص ۸۱.

۵- کوزن، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۶۶۰.

۷- کیانی، ۱۳۷۴، صص ۵۳۳-۵۳۴.

۶- مرتضوی، ۱۳۵۳، ص ۶۱.

اطراف تبریز همچون «گرو» «بارنج» «صید کند» «سیاوان»، اشاره کرده است.^(۱)
 «نام تبریز از واژه توریز گرفته شده است که در زبان پهلوی به معنای باعث جاری شدن، می باشد و ظاهراً اشاره به چشمه های بی شمار آب معدنی دارد که در دامنه های سهند جاری است.»^(۲)

مینورسکی در نامه ای که به عبدالعلی کارنگ در زمینه، «قدیمترین مأخذی که نام تبریز در آن برده شده» نوشته است، بعد از بیان حمله سارگن دوم در سال ۷۱۴ ق.م و نام بردن از دو قلعه مضاعف «تاروی» و «ترماکیسو» در محل فعلی تبریز به وجه تسمیه شهر پرداخته و می نویسد: «دور نیست که یکی از این دو نام اسم جائی بوده که بعد از ورود ایرانیان بصورت ایرانی مبدل شده و آخر کار تبریز حالیه گشته است.»^(۳)

دکتر مشکور نیز بعد از بیان حمله سارگن دوم و تسخیر قلعه مضاعف «تاروئی - تارماکیس» می نویسد: «احتمالاً نام تبریز از جزء اول آن یعنی تاروئی آمده...»^(۴) برخی از محققین نیز اعتقاد دارند لغت تبریز ریشه ترکی دارد، مینورسکی با بیان گفته یا قوت در معجم البلدان (ج ۱ ص ۸۲۲)، [یا قوت در معجم البلدان تبریز را با کسر «ت» یعنی تبریز آورده است]، می نویسد: «تلفظ تبریز به کسر تاء یکی از خصائص لهجه منسوب به خزرها است. اما یگانه تلفظ کنونی تبریز به فتح تاء می باشد و در خود تبریز بر وفق ترکی آذری بطور مقلوب یعنی «تربیز» تلفظ می شود.»^(۵)

م.آ. ممدوف، نام تبریز را دارای ریشه ترکی دانسته است در حالی که سکونت طوایف ترک زبان در آذربایجان به هنگام پدید آمدن شهر در ادوار باستان به اثبات نرسیده است.^(۶)
 «آقای مصطفی در فشی، ... لفظ (تربیز) را از دو جزء (تر + بیز) لغت ترکی به حساب می آورند و نامگذاری آنرا مدیون «وجود درختان تر و تازه و تیز و بران یعنی تربیزی = تربیزی در محل فعلی تبریز» قلمداد می کنند.»^(۷)

پرفسور علیف با بررسی قدیمترین نام تبریز در کتیبه سارگن دوم، گفته برخی از محققین و مورخین را درباره تاروئی - تارماکیس تأیید کرده و این کلمات را با «تاوری» هم ریشه دانسته و نزدیکی این لغات را به هم ثابت کرده و بر جاهائی که ترکها زندگی می کرده اند و آنجا را «تاور» نامیده اند اشاره کرده و می گوید: بنظر من از این لغت نمی توان تعبيرات گوناگون کرد، جز اینکه

۱- همان، ص ۵۳۴. ۲- سعیدیان، ۱۳۶۹، ص ۳۰۹.

۳- کارنگ، (نشریه ادبیات تبریز)، ۱۳۴۵، ص ۱۷۴.

۴- مشکور، (نظری به تاریخ آذربایجان)، ۱۳۷۵، ص ۷۸.

۵- مینورسکی، همان، ص ۷. ۶- رئیس نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۳۱.

۷- به نقل از یکرنگیان، ۱۳۷۷، ص ۱۹، (با یانامه فوق لیسانس).

کلمه «تاور» نام یکی از طایفه‌های معروف قدیم اغوز - هون بوده و تاوروس - تبریز نیز محلی بوده که ایل‌های قدیم آذربایجان در آنجا ساکن شده‌اند و کوه‌های توروس ترکیه نیز از جمله جاهای اقامتگاه این طوایف بوده و نام خود را از این طوایف گرفته است.^(۱)

گفتنی است که نام کوه‌های سرخاب تبریز در بعضی از منابع قدیمی «توری» خوانده شده است. مثلاً آمبروزیو کنتارینی (ambrosio contarini) که از سوی فرمانروای ونیز به سفارت دربار اوزن حسن آق قوینلو آمده بود، در اینمورد می‌نویسد: «شهر تبریز ... در دشتی نهاده است و محصور با دیوارهای گلی غم‌انگیز نزدیک این شهر چندین کوه سرخ رنگ دیده می‌شود که می‌گویند کوه‌های توری خوانده می‌شود».^(۲) و توماس هربرت (thomas Herbert) که در قرن ۱۷ میلادی به تبریز آمده است، در این زمینه می‌نویسد: «این شهر نام خود را از کوهستان توروس که در دامنه آن قرار دارد، گرفته است».^(۳)

مؤلف کتاب «تاریخ دیرین ترک‌های ایران»، وجه تسمیه تبریز را با یک شخصیت معروف تاریخی مرتبط دانسته و در این زمینه می‌نویسد: «در مورد اطراف دریای خزر و حوادث شرق نزدیک، هر دوت بعد از صحبت از جغرافیای این مناطق به مسائل و حوادث تاریخی پرداخته و می‌نویسد که رهبر ماسازت‌ها در زمان کوروش، زنی بنام «تومریس» بوده است. تومریس رئیس تمام ماسازت‌ها چه ماسازت‌های شمال رودخانه ارس و یا اطراف جیحون - سیحون بوده است. نام قدیمی تبریز تامراکیس و یا تارماکیس بوده است دیده می‌شود که بین نام قدیم تبریز و تومریس شباهت‌هایی وجود دارد، شاید در میان ایندو کلمه وابستگی‌هایی بوده است هر چند که می‌دانیم کلمه «تامراکیس» - تبریز، خیلی جلوتر از کلمه تومریس بوده است. امروزه هم در بعضی از روستاهای اهر وقتی می‌خواهند به تبریز بروند، می‌گویند، به تومروس می‌رویم».^(۴)

در قاموس الاعلام، بدون اشاره به منبع و مأخذی، در مورد وجه تسمیه تبریز آمده است. ⁺ «نام دیگر تبریز، مرکز آتروپاتنه، غرقه می‌باشد».^(۵) مؤلف بستان‌السیاحه در این زمینه می‌نویسد: «تبریز ... لفظ تبریز در لغت به معنی در فضل و هنر از همسران گذشتن است و نیز به جهت خوبی آب و هوا تب در آنجا می‌ریزد».^(۶) در «مدار الافاضل» (تألیف ب سال ۱۰۰۱ هـ)، در اینمورد آمده است «تبریز نام پدر فارس و نیز نام شهر مشهور که باو منسوب است فارسیان بیای فارسی خوانند، خواجه حافظ:

۱- احمدی آذر مقدم، یول (مجله ترکی)، ش ۱۷، ۱۳۷۰، ص ۲۱.

۲- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۵.

۳- بهرامی، تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، ۲۵۳۶، ص ۵۳.

۴- زهتابی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۳۶.

۵- قاموس الاعلام، ۱۳۰۶ هـ، ج ۱، ص ۲۸.

۶- شیروانی، بی‌تا، ص ۲۱۶.

عراق و پارس گزفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است. (۱)
در فرهنگ غیاث اللغات آمده است «تبریز، نام شهر است در آذربایجان در اقلیم پنجم و نام
شعبه‌ای از موسیقی ... و مردم آنجا اکثراً آهنگرند ...». (۲) و مؤلف برهان قاطع در این زمینه
می‌نویسد:

«آذربادگان: ... نام شهر تبریز - و نام آتشکده تبریز است گویند چون در تبریز آتشکده
بسیار بوده است بنابراین آن بدین نام موسوم شده است». (۳) «آذربایگان ... بروزن و معنی
آذربادگان است که آتشکده تبریز و نام شهر تبریز باشد». (۴) در فرهنگ جهانگیری در ذیل
«آذرباد، آذربادگان و آذربادگان و آذربایگان، آمده است: «شهر تبریز را نامند چون آن آتشکده
در آن شهر بوده آن شهر را بنام آن آتشکده موسوم ساختند». (۵) و در «فرهنگ انجمن آرای
ناصری»، در این زمینه آمده است: «آذربادگان، نام آتشکده تبریز بوده و به همین جهت آن
ولایت را آذر آبادکان خواندند ...». (۶)

عبدالرحمن عمادی نیز سعی دارد تا ریشه ایرانی بودن این لغت را ثابت کند: «مردم تبریز
نام شهر خود را تبریز و تربیز هم می‌گویند عقیده رایج امروز این است که تلفظ تبریز بصورت
«تربیز و تربیز» تلفظ عامیانه و مقلوب لغت و نام تبریز است، این داوری درست نیست. لغت و نام
«تبریز = تربیز» لغت و نامی است بسیار کهن و ایرانی مرکب از دو قسمت ریشه‌ای (تر) و (بیز) با
معناهای فراوان و یادآور داستانهای دینی و ملی ایران پیش از اسلام که در نامهای جغرافیائی
قدیم نیز همانند دارد». (۷) او سپس به آوردن مثال‌ها و داستانهای گوناگونی پرداخته و در آخر به
معانی متعددی از «تر» که گاهی متضاد نیز هستند مانند «آذر - آتش - آب، دریا، معجزتنگ، جای
بلند، شیرین و خوش، تلخ و ناخوش، ایرانیان و تورانیان» و همچنین به معانی گوناگون «بیز» که
بعضاً متضاد هم هستند مانند «بنیاد و اساس، آشخور، تخمه اصلی رویش و افزایش زمین و
خاک خوب، فرزند هشیار و آتشپاره، آئین، پایدار ...»، رسیده است. (۸) به نظر می‌رسد این نظریه
به آشفتگی و تعدد معانی و به تبع آن به سردرگمی محققان دریافتن نام واقعی تبریز منجر
می‌شود.

و بالاخره، دکتر وارسته، شهردار پیشین تبریز، در مورد وجه تسمیه تبریز می‌نویسد:

- ۱- الله داد فیضی سرهندي، ۱۳۳۷، ج ۱، ۳۴۹-۳۵۰.
- ۲- رامپوری، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۳- خلف تبریزی، ج ۱، ص ۲۳.
- ۴- همان، ص ۲۴.
- ۵- انجوشیرازی، ۱۳۵۹، ج ۱، صص ۹۸-۹۹.
- ۶- هدایت، بی‌تا، ص ۸۷.
- ۷- عمادی، ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۱۲۲.
- ۸- همان، ص ۱۵۷.

«تبریز یعنی توریس «مظهر و ظهورگاه آبها»»^(۱)

آنچه مسلم است، سابقه حداقل ۲۷۰۰ ساله اسم تبریز [تاروئی - تارماکیس] خیلی فراتر و قدیمی تر از نظر کسانی است که می خواهند با لغات و اصطلاحات امروزی، این کلمه را ریشه شناسی کنند، هر چند که کاوش و پرتو افکندن برای روشن شدن یک مسئله تاریخی ارزش محسوب می شود، و از این جهت این نظرات ارزشمند هستند، اما از طرف دیگر، این نظرات مختلف باعث پراکندگی آرا و در نهایت باعث تعبیرات و نظرات شخصی و سلیقه ای شده که آن نیز باعث سردرگمی محققین گشته است.

بخش دوم

تاریخ تبریز تا ظهور اسلام

فصل اول

منابع تاریخی و اخبار تبریز تا ظهور اسلام

تاریخ پیدایش تبریز مانند وجه تسمیه آن، از مباحث دیرین تاریخ محسوب می‌شود. در اینمورد نیز نظرات مورخان و نویسندگان، مختلف و متفاوت بوده، اما آنچه مسلم است، این حقیقت است که تبریز یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ایران و حتی جهان محسوب می‌شود و قدمت آن همپای تاریخ باستانی ایران و منطقه آذربایجان می‌باشد. جکسن «A. V. Williams Jackson» استاد دانشگاه کلمبیا و یکی از بزرگترین دانشمندان غرب در مسائل مربوط به تاریخ ایران، که در سال ۱۹۰۳ م / ۱۳۲۱ ق، به ایران سفر کرده است، در این زمینه می‌نویسد: «تبریز، ولیعهد نشین ایران و مرکز بازرگانی آذربایجان، شهری است که عمر و زادگاه آن مجهول است اما می‌تواند هزار سال را جزئی از زندگانی خود بشمارد...»^(۱) در اینجا جکسن به حقیقتی اشاره کرده، که این نشان از نگرش عمیق او در مسائل و حوادث تاریخی دارد، زیرا حفریات «گوی مسجد» تبریز (۱۳۷۸ ش) که در فصل دوم به آن خواهیم پرداخت، تأیید کننده نظرات این دانشمند می‌باشد.

در مورد تاریخ باستانی شهر تبریز، جالب‌ترین و جنجالی‌ترین نظر در سالهای اخیر مطرح شده است و آن ادعای پرفسور دیوید رول (David Rohl) باستان شناس معروف می‌باشد. «کتاب مقدس، در آغاز از بهشتی سرشار از نعمت یاد می‌کند و مرد و زنی آرمانی را به توصیف در می‌آورد. اکنون دیوید رول باستان شناس معروف مدعی است که بهشت عدن واقعی را در ایران یافته است» پیترو مارتین (P. Martin)، گزارش گر مجله سانددی تایمز (Sunday times)، دیوید رول را همراهی کرده و بخشی از کشور را با وی گشته است تا رد پای آدم و حوای عهد عتیق را در آن بجوید.^(۲) پرفسور دیوید رول، باستان شناس معروف برای یافتن بهشت عدن که قبلاً جای آنرا در آفریقا و یا هندوستان نشان می‌دادند، به ایران سفری می‌کند، او این سفر را از جنوب غربی ایران (اهواز) شروع کرده و تا رودخانه ارس در آذربایجان ادامه می‌دهد. و سپس براساس مطالبی که راجع به رودهای اطراف سرزمین عدن در کتاب مقدس آمده است، و براساس یافته‌های دانشمند دیگر بنام «رجینالد واکر» (Reginald Walker) که قبل از دیوید رول به این مسئله پرداخته و آنرا در خبرنامه «کلوب کتاب تاریخ باستان و قرون وسطی» منتشر

کرده است به این نتیجه می‌رسد که بهشت عدن در ایران و در منطقه تبریز - اسکو قرار داشته است.

«اما آیا واقعاً عدن مورد نظر کتاب مقدس همین جاست؟ آیات ۱۰ تا ۱۴ فصل دوم عهد عتیق را بخوانید در آنجا می‌گوید که عدن سرچشمه چهار رودخانه را در خود دارد: «فرات» و «هیدکل» (که همان تیگریس به زبان عبری است) و نیز «گیهون» و «پیشون». در مورد دو رود اولیه بحث فراوان است اما دیوید رول بر این عقیده است که هویت واقعی گیهون و پیشون توسط رجینالد واکر، دانشمند کم آوازه‌ای که ۱۰ سال پیش مرد روشن شده است. واکر، یافته‌های خود را در خبرنامه «کلوب کتاب تاریخ باستان و قرون وسطی» منتشر کرد.^(۱) در ادامه پیتر مارتین (گزارشگر مجله ساندی تایمز)، که همراه پروفیسور دیوید رول بوده است می‌نویسد: «... اجازه دهید یافته‌های «واکر» را بررسی کنیم. درست در شمال شرقی جایی که من [پیتر مارتین] و رول [باستانشناس] به عدن مورد نظر خود وارد شدیم، رودی به نام ارس در گذر است. این رود قبل از استیلای اعراب به ایران در قرن هشتم میلادی «Caihun» نامیده می‌شد که معادل «Cihon» «گیهون» عبری است. در پی تحقیقات خود رول با شگفتی دریافت که در قاموس انجیلی این رود Cihon-aras ثبت شده است. اما در مورد چهارمین رودی که در عهد عتیق از آن نام برده می‌شود، یعنی «Pishon» [پیشون]، «واکر» در این باره معتقد است که این رود همان «اوزن» uizun است که در زبان عبری به پیشون تبدیل شده، یعنی «U» به «p» و «z» به «sh» مبدل گشته است. «واکر» در یکی از نقشه‌هایش به کشف دیگری نیز دست یافت: روستایی به نام «نقدی» «Noqdi» آیا نام این روستا می‌تواند اثری از سرزمینی «نود» «Nod» جایی که قبایل پس از کشتن هابیل به آن جا تبعید می‌شود، باشد؟ جایگاه روستای نقدی با روایت عهد عتیق کاملاً هم خوانی دارد: «در سرزمین نود، که شرق عدن است». ^(۲) گفتنی است که در شمال اسکو و در نزدیکی دهکده کندوان نیز محلی به نام «نورداغی» وجود دارد. ^(۳) پروفیسور رول می‌گوید که، چون «رجینالد واکر» به ایران نیامده بود ولی شواهد او حیرت‌انگیز بود، بنابراین او خود با سفر به ایران و با مطالعه از نزدیک به گفته‌های «واکر» یقین پیدا کرده و به درست بودن آنها پی برده است. تا جائیکه او هنگام ورود به شهر تبریز و با دیدن کوه‌های سرخ رنگ اطراف شهر، به هیجان آمده و به گزارشگر ساندی تایمز (پیتر مارتین)، می‌گوید: «آنجا را نگاه کنید. کوه ماورای شهر بی‌شباهت با همه رشته کوه‌های زاگرس که در طول مسیر دیده بودیم، قرمز رنگ است و در نور خورشید بازتابی سرخ‌گون دارد رول گفت: ببینید، کوه از خاک سرخ است، کلمه «آدم»

۲-طبیعت، همان، صص ۲۱ - ۲۲.

۱-طبیعت، همان، ص ۲۱.

۳-نک: خاماچی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۴.

در زبان عبری یعنی «مرد خاک سرخ»، هر اسطوره و افسانه‌ای باید ماده خام خود را داشته باشد.^(۱) به نظر او «آثار سفالین به دست آمده نشان می‌دهد که سلاله آدم از باغ عدن (منطقه تبریز و اسکو) به سوی جنوب مهاجرت کرده‌اند».^(۲) بهر حال مطالب بالا نشان از تمدن دیرینه تبریز و اطراف آن دارد تا جائیکه تاریخ پیدایش این شهر در تحقیقات پرفسور رول به زمان حضرت آدم (ع) می‌رسد. گفتنی است که سرزمین تاریخی و طبیعت زیبای تبریز و اطراف آن از قرن‌ها پیش مورد توجه شعرا و جهانگردان بوده است به نظر جکسن «Jackson»: «این ناحیه [آذربایجان] یکی از حاصلخیزترین نواحی سراسر ایران و در خور لقب «بهشت ایران» است. در واقع تمام این ناحیه سزاوار ستایش است که اوستا درباره ناحیه بزرگتر ائیریانه و نجه (ایران و یج) یا آذربایجان کرده است، آنجا که از این مرز و بوم به عنوان «نخستین و بهترین جایی که اورمزد آفرید» یاد کرده است».^(۳) او در سفرنامه خود هنگام صحبت کردن از «پیرامون دریاچه ارومیه» می‌نویسد: «... در این سفر دانستم که چرا در اوستا زمستان را «کار دیوان» شمرده و گفته‌اند که زمستان را اهریمن آفرید تا در کار «ایران و یج» (آذربایجان کنونی) کاستی پدید آورده باشد چه در غیر این حال آن سرزمین بهشت بود»^(۴) و بالاخره اینکه شیخ کمال خجندی (وفات به سال ۸۰۳ هـ) در وصف ناحیه‌ای از تبریز (بیلانکوه) می‌نویسد:

«زاهدان تو بهشت جو که کمال و لیانکوه خواهد و تبریز» و هموست که می‌گوید: «از بهشت خدای عزّ و جلّ تا به تبریز نیم فرسنگ است»^(۵) بعد از پرداختن به نظرات دیوید رول در مورد تبریز و پیشینه آن، که به تاریخ تبریز، قدمتی همپای زندگی آدم (ع) داده است به نظرات دیگر محققین و مؤلفین، در مورد تاریخ باستانی شهر تبریز، می‌پردازیم.

(تقدیمی‌ترین سندی که نام تبریز در آن ذکر شده و از تاریخ دوره باستانی این شهر مطالبی را بیان کرده است، کتیبه سارگن دوم پادشاه جنگجوی آشوری می‌باشد) این پادشاه آشوری در سال ۷۱۴ ق.م برای جنگ با دولت اورارتو به طرف این مناطق حرکت کرده و طی آن شهر تبریز را نیز متصرف شده و با خاک یکسان کرده است، در حالیکه به نظر می‌رسد در این دوران ناحیه تبریز فعلی از یک نوع خودمختاری برخوردار بوده و به دولت اورارتو و یاماننا، که دولت‌های معروف منطقه بوده‌اند وابستگی نداشته است، در تاریخ ماد در این زمینه آمده است: «کرانه شرقی دریاچه ارومیه به ماننا مربوط بوده است و کرانه شمالی - یعنی دره رود آجی چای و ناحیه تبریز کنونی - ظاهراً مستقل بود. در اینجا قبیله دالیان زندگی می‌کرد».^(۶) گفتنی است که این

۱- همان، ص ۲۴.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- جکسن، همان، صص ۹۰-۹۱.

۴- جکسن، همان، ص ۸۹.

۵- حشری تبریزی، ۱۳۷۱، صص ۶۳-۶۷.

۶- دیاکونف، ۱۹۶۶ م، صص ۱۱۶-۱۱۷.

قسمت از ایران [ماد کوچک]، از لحاظ اقتصادی از سایر نواحی ماد، پیشرفته‌تر بوده است. در تاریخ ماد، در مورد اتحاد سارگن دوم آشوری با مانناها، بر علیه اورارتوها و حمله به اراضی فعلی آذربایجان آمده است: «سارگون در طی مذاکره با «اولوسونو»، شاه ماننا، گویا به درخواست وی نوید داد که علیه اوراتو [اورارتو] لشکرکشی کند و اراضی را که ماننا در کرانه شرقی ارومیه از دست داده است، مسخر ساخته، بوی باز گرداند».^(۱) بهرحال سارگن دوم در این جنگ (۷۱۴ ق.م)، برای گوشمالی دولت اورارتو، به جانب منطقه آذربایجان حرکت کرده و بعد از شکست دادن لشکریان اورارتویی در نزدیکیهای کوههای سهند یا «اوآوش» به طرف اسکوی فعلی حرکت کرده و بعد از تسخیر آن به طرف منطقه تبریز [تاروئی - تارماکیس] رهسپار می‌شود. رسیدن سپاهیان آشور به تبریز فعلی، برای ساکنین این منطقه، حادثه تلخ و نامبارکی بوده است، زیرا آشوریان بی رحمانه به خانه‌های اهالی حمله برده و به غارت و یغمای شهر مشغول شدند. «پس از آنکه اورارتوها از آن ناحیه طرد شدند - ماننا می‌توانست متصرفات خویش را بطرف شمال بسط دهد، ولی آشوریان نمی‌خواستند به متحد خویش ولایات ویران نشده و پرجمعیت و آباد تحویل دهند. [آشوریان] ۱۷ دهکده پیرامون (در گوشه شمال شرقی دریاچه ارومیه) و قلعه مضاعف «تاروئی - تارماکیس» (تبریز کنونی) را در سرزمین قبیله دالیان ... ویران کردند، لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم زارها و مراتع را نابود می‌کردند».^(۲)

به نظر اکثر مورخین تاروئی - تارماکیس، مورد نظر در کتیبه سارگن دوم، پادشاه آشوری، همان تبریز فعلی می‌باشد. در اینمورد مینورسکی در نامه‌ای که به عبدالعلی کارنگ، نوشته است، می‌آورد: «قدیمی‌ترین ذکر از اسم تبریز یحتمل در کتیبه پادشاه آشور (سارغن = [سارگن]) پیدا می‌شود. سارغن ثانی در سال ۷۱۴ قبل از میلاد سفری بر ضد ممالک اورارتو کرد و فتحهای خود را به اله (خدای) مملکت خود ذکر کرد، از ناحیه سلیمانیه حالیه (در کردستان عراق)، داخل کردستان مگری شد و ناحیتهای جنوبی دریاچه ارومیه را استیلا کرد. محل پارسوا که به عقیده این جانب آن را نزدیک قلعه خراب پسوی باید جست از آنجا سفرش از طرف شرق دریاچه بود، بعد از رسیدن به او شکایا (که بنظرم اسکوی حالیه است)، از آن پس در میان قلعه‌های سدیدالینا، تاروئی و تارماکیسو را ذکر می‌کند. دور نیست که یکی از دو نام اسم جایی بوده که بعد از ورود ایرانیان بصورت ایرانی مبدل شده و آخر کار تبریز حالیه گشته است».^(۳)

۱- دیاکونف، همان، ص ۲۶۹. ۲- دیاکونف، همان، ص ۲۷۱.

۳- کارنگ، (نشریه دانشکده ادبیات تبریز)، سال ۱۸، ۱۳۴۵، صص ۱۷۳ - ۱۷۴.

در مورد شهر تبریز در دوره مادها، نظرات گوناگونی مطرح شده است، مؤلف تاریخ تبریز در این زمینه می‌نویسد: «این مسئله که آیا تبریز عیناً نام یکی از شهرهای قدیم ماد بود یا نه، مشاجره زیادی برپا کرده است».^(۱) مؤلف «العبر»، در ذکر حوادث اواخر دوره ماد، از شهری بنام توریش^(۲) سخن گفته است که شاید با تبریز فعلی رابطه داشته باشد، ابن خلدون در ذکر پادشاهی حزقیاء که او را از مهمترین پادشاهان بنی یهودا می‌داند، و در ذکر فتوحات او به شهر «توریش» اشاره کرده و می‌نویسد: «احاز پس از شانزده سال که از حکومتش گذشته بود، بمرد و پسرش حزقیاهو جانشین او شد. او رسم بت پرستی را برافکند و سیرت جدّ خود داود را پی گرفت. او در میان پادشاهان بنی یهودا همانندی نداشت، او بر پادشاه موصل، بابل و توریش، تاخت آورد و فلسطین را شکست داد و قریه‌هایشان را ویران ساخت».^(۳) گفتنی است که فاوست بیژانسی در قرن چهارم، تبریز را «تورش» نوشته است.^(۴) ابن خلدون سپس به جنگ حزقیاء با سنخاریب پادشاه نینوا و متحد او شاه آذربایجان اشاره کرده و می‌نویسد: «طبری گوید: پادشاه بنی اسرائیل، سنخاریب را اسیر کرد و خداوند به اشعیاء وحی کرد که آزادش کند و او نیز آزادش کرد. و گویند آنکه از ملوک بنی اسرائیل، سنخاریب بر سر او لشکر کشید اعرج بود، و سنخاریب با پادشاه آذربایجان هم پیمان بود و او را سلیمان الاعسر می‌خواندند. چون به بیت المقدس فرود آمد کینه‌های دیرین و نهان سر برداشت و میانشان جنگ درگرفت و گروه کثیری از سپاهیانشان به قتل رسید و هرچه داشتند به چنگ بنی اسرائیل افتاد...».^(۵) در تاریخ طبری، در مورد اتحاد سنخاریب با شاه آذربایجان بر علیه بنی اسرائیل آمده است «و پس از آن سنخاریب که در نینوی مقرر داشت با شاه آذربایجان سوی شاه بنی اسرائیل رفت و شاه آذربایجان «سلیمان چپ دست» بود و سنخاریب و سلمان اختلاف کردند و بجنگیدند تا سپاهشان به نابودی رفت و اموالشان غنیمت بنی اسرائیل شد».^(۶) در مورد زمان حوادث فوق ابن خلدون می‌نویسد: «اورسیوس گوید: در عهد احاز بود که دولت مادیس (ماد) به دست کوروش پادشاه ایران منقرض شد و همه متصرفات آن به دست ایرانیان افتاده و گویند: که آخرین پادشاهانشان «اشتانیس» جد مادر کوروش بود».^(۷) لازم به تذکر است که سنخاریب، بعد از سارگن دوم که

۱- مینورسکی، پیشین، ص ۸.

۲- لازم به ذکر است که در کتیبه‌های آشوری از شهر دیگر به نام «تربیس» صحبت می‌شود که محققان محل آنرا در شمال غربی نینوا، پایتخت قدیم آشور دانسته‌اند. «مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۹۱ - ص ۳۹۲. احتمال اینکه «ابن خلدون» نام آن شهر را «توریش» نوشته است، نیز وجود دارد.

۳- ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱۰. ۴- مینورسکی، تاریخ تبریز، ۱۳۳۷، ص ۷.

۵- ابن خلدون، همان، ص ۱۱۱. ۶- طبری، ۱۳۵۳، ج ۲، صص ۴۴۸ - ۴۵۱.

۷- ابن خلدون، همان، ص ۱۱۰.

تبریز را نیز فتح کرده بود، به تخت آشوریان نشسته بود. (۱) و سارگن دوم بعد از فتح قسمت‌هایی از آذربایجان فعلی از دست اورارتوها، که تاروئی - تارماکیس نیز جزء آن فتوحات بود، این مناطق را به پادشاه مانائی که از متحدان او بشمار می‌رفت سپرده بود. (۲) و شاید منظور از اتحاد جانشین سارگن دوم یعنی سنخاریب، با پادشاه آذربایجان، همان پادشاه مانائی این منطقه باشد که بعد از آنکه با حملات پادشاه بنی اسرائیل به این منطقه [آذربایجان] روبرو می‌شوند، متحداً بسوی بنی اسرائیل لشکر می‌کشند، اما در نهایت سنخاریب و متحد او یعنی پادشاه آذربایجان هزیمت یافته و مجبور به عقب نشینی می‌شوند. (۳)

(۸) مؤلف «خلاصه الادیان» در مورد تبریز مطلبی را تذکر می‌دهد که آن نیز می‌تواند اشاره‌ای به پیشینه شهر، در دوره قبل از اسلام باشد به نظر او «اعتقاد به توتم پرستی در علائم ملی بعضی از اقوام و نیز در نام بعضی از شهرها اثر گذاشته است. مثلاً شهر برن، پایتخت سویس به معنای «خرس» می‌باشد که زمانی آن حیوان توتم آن قوم بوده است و یا «قورت میدانی» (میدان گرگ) در تبریز ظاهراً دلالت بر آن دارد که در روزگاران پیشین آن حیوان توتم آن سرزمین بوده است». (۴) مسلماً این امر (توتم پرستی) می‌تواند نشان از آداب و رسوم مردم تبریز در دوران قبل از اسلام باشد، که خود آن نیز می‌تواند دلیلی بر قدمت شهر در پیش از اسلام باشد. گفتنی است که غیر از این میدان، در تبریز میادین دیگری وجود دارند که به نام حیوانات معروف هستند مانند میدان طرلان [نزدیک سه راه امین فعلی]، آت میدانی و ...، در مورد میدان فوق [قورت میدانی] که از میدان‌های باستانی شهر تبریز است و امروزه به اشتباه «میدان قطب» نامیده می‌شود، مؤلف کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» می‌نویسد: «مردم تبریز ... به روزگار گذشته دیدنی‌هایی داشتند که یکی از آنها گرگ بازی بود و اکنون آن میدانی که این کار آن جا همی کردند به جای است و «قورت میدانی» نامند. آن جا بود که گرگ‌های نر به کوچکی می‌گرفتند و تربیت همی کردند به هر کویی به سال چند روز جنگ گرگ بود ... از هر محله گرگی درنده همی آوردند ... گرگ‌ها به یکدیگر حمله همی دادند ...». (۵) عده‌ای از مورخین و جهانگردان نیز در کتابها و سفرنامه‌های خود، اکباتان، پایتخت مادها را، همان تبریز فعلی قلمداد کرده و در این رابطه مطالبی را بیان کرده‌اند. لابلوی لوگوز (la Bollayele Gouz) که در سال ۱۶۴۵ م / ۱۰۵۵ هـ ق به ایران مسافرت کرده است، در این زمینه می‌نویسد: «این شهر [تبریز] در

۱- پیرنیا، ۱۳۷۵، ص ۳۸.

۲- شرح این جنگ در العبر، ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۳، صص ۱۱۰-۱۱۱، آمده است.

۳- مشکور، ۱۳۵۹، ص ۲۴.

۴- نادر میرزا، ۱۳۷۳، صص ۳۰۱-۳۰۲.

۵- دیاکونف، همان، ص ۲۶۹.

قدیم اکباتان نامیده می شد جائیکه کتابخانه شاهان ماد بود»^(۱) و پوله «poulet» فرانسوی که از سیاحان قرن هفدهم بوده و وسعت تبریز را به اندازه وسعت پاریس تخمین زده، در اینمورد می نویسد: «تمام شهرهائیکه من دیدم نام خود را حفظ کرده اند در میان این شهرها تبریز تنها شهر است که به نظر می آید موقعیت اکباتان معروف را حفظ کرده باشد»^(۲).

آدام اولئاریوس «Adam olearius» آلمانی که به سال ۱۶۵۴/۱۰۶۴ هـ ق به ایران مسافرت کرده است، در اینمورد می نویسد: «شاهان قدیم ایران در فصل های معینی از سال مقر خود را تغییر می دادند و در مناطق مختلف اقامت می کردند و به این ترتیب از نظر آب و هوا دچار ناراحتی نمی شدند. آنها در تابستان به اکباتانا (که امروز آن جا را تبریز می نامند) نقل مکان می کردند ...»^(۳) و دولیه دلند (Daulier Deslandes)، همسفر تاورنیه در مسافرت سال ۱۶۶۴ م / ۱۰۷۵ هـ ق به ایران، بر این باور است که «نخستین و قابل ملاحظه ترین شهری که پس از عبور از ازبکستان یا قسطنطنیه دیده می شود، توریس یا تبریز، به موجب تلفظ ترکی آن می باشد، گمان می رود این شهر همان اکباتان قدیم، پایتخت امپراطوری مدها = [مادها] باشد»^(۴).

«سیاحان قرن شانزدهم و هفده میلادی، چون دلواله و به پیروی از او دایر، جغرافیدان معروف و نویسنده «جغرافیای آسیا» (که در سال ۱۶۸۱/۱۰۹۲ هـ ق منتشر شد)، مدعی اند که اکباتان باستان نزدیک تبریز بوده است، اما ظاهراً آنها محل این شهر را با «اکباتان ثانی» اشتباه می کنند»^(۵).

در سفرنامه شاردن (chardin) در مورد نظر کسانی که عقیده دارند، تبریز همان اکباتان قدیم است، آمده است: «بنظر من [شاردن]، منطقی ترین و مستدل ترین عقاید موجود در اینمورد، همانا عقیده موله (molet) مترجم و مفسر بطلیموس (Ptolemce)، آنانی (Ananie)، اورتلیوس (ortelius)، گول نیتس (Colnits)، تی کسرا (teixera) لاواله (lavalle)، آتلاس (Athlas) و تقریباً تمام مولفین جغرافی جدید است، یعنی، تبریز همان شهر معروف و باستانی اکباتان می باشد که در تورات و در تواریخ قدیمی آسیا مکرراً از آن صحبت شده است... معهداً در اینمورد متذکر میشوم که در تبریز هیچگونه عمارتی از دوره قدیم آن دیده نمی شود و نیز اثری از بقایای کاخ عظیم الشان اکباتان که بیلاق سلاطین آسیا بود، مشاهده نمی گردد»^(۶) و بالاخره جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۶۹۴ م / ۱۱۰۵ هـ ق به ایران سفر کرده است، در این زمینه می نویسد: «تبریز یا اکباتان مرکز ایالت آذربایجان ... در قدیم ایلام پایتخت کشور ماد بود.

۲- بهرامی، ۲۵۳۶، همان، ص ۵۴.

۴- دولیه دلند، ۲۵۳۵، ص ۹.

۶- شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۱۳.

۱- بهرامی، ۲۵۳۶، ص ۵۴.

۳- التاریوس، ۱۳۶۳، صص ۲۴۷ - ۲۴۸.

۵- گروته، ۱۳۶۹، ص ۲۹۶.

ولی حالا از آن عظمت دیرین شبیحی بیش نمانده...»^(۱)

مؤلف کتاب «آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن»، محل اکباتان، پایتخت مادها را در ناحیه بیلانکوه فعلی تبریز دانسته و در مورد آن نوشته است: «در تبریز تپه ایست بنام قله اوستی (یعنی روی قله) و چون قله به انتهای مرتفع یک کوه که نوک آن باشد گفته می شود و در آنجا کوهی نیست که این تپه قله آن محسوب شود، پس بدین لحاظ، قله اوستی باید «قلعه اوستی» باشد که به تدریج قلعه به قله تبدیل شده است ... این تپه که قله نامیده می شود، از چهار جانب باز و محیط به تمام شهر تبریز است ... و چون وضع طبیعی تپه مذکور (قله) با وضع طبیعی جغرافیایی تپه ای که هرودوت در کتاب تاریخ خود ذکر کرده تطبیق می کند، و چنانکه گفتیم مادهای آریائی هم در این حدود مسکن کرده بودند، امکان دارد که در آن عهد همانطوریکه عده ای از جغرافی دانان مانند موله، آثانی، اوتلیوس، کول نیتس، تی کسرا، لاوله، آتلاس و دیگران نیز معتقدند، تبریز اکباتان نامیده می شده و پایتخت اولیه مادها در این مکان (قله اوستی) بنا شده باشد ... این نظر من است، ولی اظهار نظر قطعی در این مورد به باستان شناسان ارتباط دارد که پس از بررسی و کند و کاو، صحت و حقیقت آن آشکار گردد.»^(۲) در «کاروند کسروی» نیز، بخشی از شهر تبریز (محل مارالان) بعنوان قلعه یا شهر مادها، معرفی شده است «پس ... (مارالان) جز به معنی جایگاه یا شهر یا دیه یا دز «مادان» نتواند بود.»^(۳)

در کتاب «فرهنگ تاریخی و جغرافیائی شهرستانهای ایران» در مورد پیشینه تاریخ تبریز آمده است: «طبق پژوهشهای مورخان ارمنی و شرق شناسان، تبریز در قرنهای سوم و چهارم میلادی شهری بوده بسیار معروف از شهرهای کهنسال ماد بنام تبرمسس.»^(۴) در مورد تاریخ تبریز در دوره مادها باید گفت که متاسفانه تاکنون در تبریز حفاریات باستان شناسی علمی انجام نگرفته است (مورد مسجد کبود، ۱۳۷۸ ش، اتفاقی و آن نیز تنها در یک منطقه از جلگه وسیع تبریز بوده است)، تا رابطه تاریخ تبریز با مادها روشن شود، ولی آنچه مسلم است شهر تبریز بعلت موقعیت جغرافیایی و مهم خود و اینکه قرنهای قبل از مادها در تاریخ ایران، ذکری از آن رفته است (۷۱۴ ق.م در کتیبه سارگن دوم پادشاه آشوری)، بنابراین بنظر می رسد این ناحیه یکی از مهم ترین و آبادترین نواحی در دوره پادشاهی مادها بشمار می رفته است. اما با اینهمه، نمی توان جای اکباتان قدیم را در تبریز نشان داد، زیرا امروزه با حفاریات باستان شناسان از شهر همدان، معلوم شده است که اکباتان قدیم، در محل همدان امروزی بوده است، اما متاسفانه تاکنون به تاریخ تبریز و اهمیت آن در دوره مادها، به وضوح پرداخته نشده است بنابراین منطقه ای که

۲- وکیل، ۱۳۶۲، صص ۱۹۲ تا ۱۹۴.

۴- حقیقت، ۱۳۷۶، ص ۱۶۲.

۱- کارری، ۱۳۴۸، صص ۲۰ - ۲۱.

۳- کسروی، همان، ص ۲۷۹.

نویسنده کتاب «آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن»، به عنوان جای اکباتان معرفی می‌کند شاید رابطه‌ای به محل اکباتان قبلی نداشته باشد، اما با انجام حفريات علمی باستان‌شناسی در آنجا و نقاط دیگر تبریز، شاید بتوان تاریخ قدیمی این شهر را که شامل زمان مادها نیز بشود، روشنتر کرد. کاری که متاسفانه تاکنون انجام نگرفته و یا کم انجام گرفته است. در سفرنامه شاردن، در مورد قدمت و پیشینه تاریخی شهر در دوره باستان، از زبان نویسندگان مختلف آمده است «در تمام عالم من شهری نمی‌شناسم که درباره بنا و پیدایش و نام اولیه آن نویسندگان جدید اینقدر بحث و جدل کرده باشند. ما عقاید معتبرتر را از میان اقوال نقل خواهیم کرد، تی کسرا (teixera)، اولئاریوس (olearius) و دیگر مولفین مدعی هستند که تبریز همان شهری است که بطلمیوس (ptolemce) در پنجمین جدول آسیایی خود گابریس نامیده است. «گ» با سهولی که به ادعای آنها در زبان یونانی موجود است، به «ت» تغییر یافته است، لونکلاویوس (leunclavius)، ژوو «Jove»، و آیتون (Aython) عقیده دارند که تبریز همان شهری می‌باشد که این جغرافی دان باستان «تروا» خوانده است. برخی از مصنفین عقیده دارند که این بلده همان سوز (شوش) ماد می‌باشد که در تورات بدان مقام شامخی داده شده است...»^(۱) اما مؤلف کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز»، با نظرات فوق، به مخالفت برخاسته و می‌نویسد: «برخی گویند نام این شهر توریز است با «واو» یا همدان قدیم که به نامه‌ها برده‌اند این باشد، یا سوزان که به تورات است در کتاب استریا - تبریز به لغت تازی است. همگان دانند که این گفتارها را مأخذی نیست.»^(۲)

مورد تاریخ تبریز در دوره باستان، در سفرنامه جکسن (Jackson) نیز، به مطالب مهمی اشاره شده است او در این زمینه می‌نویسد: «از تحقیقاتی که درباره امکان وجود سنگ نبشته‌ها و حجاریهای تاریخی در حوالی تبریز به عمل آوردم، نتیجه‌ای حاصل نشد، اما اطلاع یافتیم که گاهگاه سکه‌ها و گوه‌هایی از زیر خاک بیرون می‌آورند. من نمونه‌های مختلفی از سکه‌های متعلق به دوره اشکانی و ساسانی و مهری که از نظر تاریخ آن بسیار جالب توجه است خریدم. این مهر را قطعاً باید به دوران هخامنشیان نسبت داد شکل این مهر بیضی است. قسمتی که کنده کاری شده صاف و مسطح و قسمت دیگرش مدور می‌باشد و ابعاد آن یک اینچ در سه چهارم اینچ است، (بیست و پنج میلیمتر در بیست میلیمتر) سنگ این مهر از یاقوت کبود است که از قدیمترین دوره تاریخ به کار می‌رفته است. دانشمندان دیگری که آن را دیده‌اند نظر مرا تأیید می‌کنند و معتقدند که متعلق به عصر هخامنشی است. از جمله دکتر «ویلیام هنر وارد»، از

مردم نیویورک که در شناخت مهرهای گرد و استوانه‌ای استاد است»^(۱) از نوشته‌های فوق به وجود احتمالی شهر تبریز در دوره هخامنشیان و اشکانیان پی می‌بریم. ولی جای تأسف است که اطلاعات زیادی از تاریخ شهر در ایندوره‌ها (هخامنشی - اشکانی)، در منابع قدیمی ذکر نشده است. همچنین جکسن اشاره می‌کند که در مورد سنگ نبشته‌های باستانی در اطراف تبریز به تفحصی پرداخته و نتیجه‌ای نگرفته است، بنظر نگارنده عامل اصلی آنرا، در نوع جنس سنگهای اطراف کوههای تبریز باید جست. زیرا مواد تشکیل دهنده این کوهها، لایه‌های رسوبی و چین خوردگیهائی است که در آنها تخته سنگهای صاف و بزرگ کمتر به چشم می‌خورند و از این جهت برای حجاری مناسب نمی‌باشند. همچنین بازرگان و نیزی که در دوره آق قوینلوها، به دربار اوزون حسن، آمده است، در مورد تاریخ تبریز در دوره هخامنشیان می‌نویسد: «از صوفیان که بگذریم می‌رسیم به شهر بزرگ و باشکوه تبریز که مقر داریوش پادشاه ایران بود و بعدها به دست اسکندر کبیر مغلوب و مقتول شد و پیوسته تختگاه شاهان ایران بوده است»^(۲) به نظر می‌رسد بازرگان و نیزی تخت جمشید را با تبریز یکی دانسته و در اینمورد دچار اشتباه شده است. و همچنین «کلمنت مارکام» (Clements Markham)، انگلیسی در اواسط نیمه دوم سده نوزدهم، در مورد تاریخ تبریز در دوره هخامنشیان نوشته است که «شهر تبریز، پایتخت مملکت آذربایجان، محلی است که کیخسرو اموال کروسوس، پادشاه آسیای صغیر را بعد از فتح آن مملکت در آن جمع نموده بود»^(۳) مؤلف کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» در این زمینه می‌نویسد: «می‌دانیم که کوروش در سال ۵۴۶ ق.م، کروزوس، شاه لیدیا را شکست داد و به اسارت درآورد و به ثروت‌های افسانه‌ای او دست یافت، اما راقم این سطور [رئیس نیا] در جای دیگری به این مطلب برخورد نکرده است، که کوروش اموال غارتی لیدیا را در جایی و به ویژه در تبریز باستان ذخیره کرده باشد»^(۴)

اما مهمترین سند درباره تاریخ تبریز در دوره هخامنشیان، پیدا شدن آثاری از آن دوره در حفاریات گوی مسجد (مسجد کیبود)، تبریز می‌باشد. دکتر هژبر نوبری سرپرست گروه حفاری میراث فرهنگی در اطراف «گوی مسجد»، در این زمینه می‌گوید: «در لایه نگاری حفاری‌های این منطقه باستانی وجود سیزده دوره تاریخی از جمله اعصار آهن یک تا سه و استمرار تمدن دوران هخامنش تا ظهور اسلام و بعد از آن بخوبی مشاهده شده است»^(۵) مطالب فوق، نشان از وجود شهر تبریز در دوره هخامنشیان و همچنین تأییدی بر اصالت مهر هخامنشی پیدا شده

۱- جکسن، همان، ص ۷۰.

۲- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۸۱.

۳- مارکام، (کلمنت)، ۱۳۶۴، ص ۵۷.

۴- رئیس نیا، همان، ج ۲، ص ۱۰۱۷.

۵- مهد آزادی، دوشنبه ۹ آبان ۱۳۷۹، ص ۸.

در تبریز است که جکسن در سفرنامه‌اش از آن صحبت کرده است. دکتر منوچهر مرتضوی نیز، با توجه به تیمولوژی تبریز، قدمت تبریز را به زمان اشکانیان و حتی به دوره قدیمتر، یعنی زمان مادها نسبت داده است: «به شهادت کهنگی و ابهام خود کلمه تبریز و سابقه استعمال آن در مدارک قبل از اسلام، ظاهراً این نام، نامی است مربوط به دوره پارتها یا قبل از پارتها و به نظر بعضی از دانشمندان مربوط به دوره ماد». (۱)

مورخین ارمنی، قدمت و پیدایش تبریز را به جنگ خسرو اشکانی (۲۳۳-۲۱۷ م) حکمران ارمنی و اردشیر بابکان، اولین پادشاه ساسانی مرتبط می‌سازند. «واردان مورخ ارمنی که در قرن چهارم میلادی می‌زیسته، نوشته: بانی تبریز خسرو ارشاکی (۲۱۷-۲۲۳) حکمران ارمنی است و آنرا برای گرفتن انتقام از اردشیر (۲۴۱-۲۲۴)، نخستین پادشاه ساسانی، قاتل اردوان (ارتبانوس) آخرین شاه پارتی، بنا کرده است». (۲) البته مینورسکی داستان فوق را رد کرده و می‌نویسد: «این داستان در هیچ مأخذ باستانی دیده نشده است». (۳) طبق این نظریه در اواخر دوره اشکانی، در ناحیه تبریز جنگی رخ داده و نام تبریز نیز شکل تغییر داده کلمه داوریز ارمنی به معنی انتقام است. زیرا خسرو اشکانی، حکمران ارمنستان به انتقام خون اردوان پنجم، در این محل اردشیر بابکان را شکست داده است. «لازم به تذکر است که نام شاه اخیر تیرداد بوده است نه خسرو، وی به شاخه‌ای از خاندان اشکانی تعلق داشته که تا سال ۴۲۸ میلادی در ارمنستان به فرمانروایی ادامه داده است». (۴) آقای رئیس‌نیا، بعد از بیان روایت‌های مختلف در مورد این حادثه، از زبان دکتر مشکور می‌نویسد: «چون این روایت در هیچ یک از منابع باستانی دیده نشده است، از این جهت قابل اعتماد نیست». (۵)

فوستوس مورخ بیزانسی نیز، در کتاب خود که حوادث سالهای بین ۳۴۴ تا ۳۹۰ میلادی را بطور سالنامه نگاری آورده است، از حوادث اتفاق افتاده در شهر تبریز، مطالبی را بیان کرده است «در زمان سلطنت ارشک دوم، پادشاه ارمنستان (۳۶۷-۳۵۱ م) واساک سردار ارمنی به اردوگاه شاهپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹) که در «تاورژ» قرار داشت حمله آورد و بویکان سردار ایرانی را کشته، کاخ شاهی را آتش زد و تیری بسوی مجسمه شاهنشاه که در آنجا بر پا ساخته بودند بینداخت و سپس موشغ پسر واساک، نامبرده لشکر ایران را در تبریز شکست داد». (۶)

۱- مرتضوی و دیگران، آذر آبادگان در آئینه تاریخ، ۱۳۵۳، ص ۶۱.

۲- مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۸. ۳- همان، ص ۸.

۴- رئیس‌نیا، ج ۲، همان، ص ۱۰۱۲.

۵- تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۱، ص ۷-۸۶، به نقل از رئیس‌نیا، ج ۲، همان، ص ۱۰۱۳.

۶- مشکور، پیشین، ۱۳۵۲، ص ۳۹۲.

سید حسن تقی زاده با استناد به کتاب «دراپیرون» (Drapeyron) تحت عنوان «امپراطور هرقل و امپراطوری بیزانس در قرن هفتم»، «طبع پاریس سنه ۱۸۶۹/۱۲۸۶ هـ ق» در مورد حوادث اتفاق افتاده در منطقه تبریز در دوره پادشاهی ساسانیان می‌نویسد: «جنگ «نینوی» میان قشون ایران و هرقل که در آن اردوی ایران مغلوب شد در ۱۲ دسامبر ۷/۶۲۸ هـ ق، واقع شد. هراکلیوس (Heraclius) در روزهای اول ژانویه ۷/۶۲۸ م هـ ق وارد دستگرد شد، و قتیکه شنید پرویز فرار کرده است، بعد به تبریز رفت و فوریه و مارس را آنجا بود که برف عظیمی که لاینقطع از ۲۴ فوریه تا ۳۰ مارس می‌بارید او را مجبور به نشستن در تبریز کرد خبر جلوس شیرویه و مرگ پرویز را سفرای شیرویه در ۳ آوریل در تبریز به هرقل رسانیدند، چه راهها پر از برف بود و مسافرت طول کشید. هرقل [Heraclius] همه ماه آوریل را در تبریز ماند و در ۱۸ مه از راه ارمنیه به راه افتاد ... هرقل برادرش تئودور (Theodore) را در ایران گذاشت که کار عهدنامه صلح را با ایرانیان انجام دهد و خود به قسطنطنیه رفت. تئودور با سرداران و مأمورین به طیسفون [تیسفون] رفتند و صلیب مقدس و اسرای روم را خواست. صلیب را پیدا نمی‌کردند، عاقبت شهر بَرّاز جای آنرا نشان داد و با رومیها گرم گرفت و باطناً طرح دوستی و اتحاد می‌ریخت که خودش به سلطنت برسد».^(۱) «مورخان ارمنی هم بقایای کاخ خسرو پرویز را در جانب شهر نشان می‌دهند و می‌گویند شاهنشاه قطعه‌ای دار مسیح را که از اورشلیم آورده بود در این کاخ محافظت می‌کرده است تا هراکلیوس به سال ۶۲۸ میلادی شهر تبریز را فتح کرد و صلیب را به بیت‌المقدس برگرداند».^(۲) «به نوشته فاستوس بیزانتینی (سده چهارم) [م] ... تبریز ... در آن سده‌ها شهری آباد با کاخهای شاهی و مرکز فرماندهی نظامی ساسانیان در آذربایگان (آتورپاتکان) بوده است...».^(۳) «همچنین مؤلف کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» [ولادت ۸۱۵ هـ امل]، در جنگ جانشینی پیروز پادشاه ساسانی از تبریز ذکری بمیان آورده است، او می‌نویسد: «از فیروز شاه سه پسر مانده بود قباد و بلاش و جاماسپ و بعد از آن بلاش را به پادشاهی بنشانند و جاماسپ که از برادران کوچکتر بود با او موافقت نمود و مدد حال او گشت، قباد به پادشاهی برادر راضی نشد و بگذاشت و به خراسان رفت و از آنجا به خاقان پیوست».^(۴) طبق نوشته او، خاقان ترک در جواب درخواست قباد لشکری را در اختیار او قرار می‌دهد تا او بتواند برادرش (بلاش) را شکست داده و به سلطنت برسد ولی چون لشکر قباد به ری نزدیک شد، خبر مرگ برادر به او می‌رسد و سرداری بنام سوخرا، از بزرگان برای قباد بیعت گرفته و به او خبر می‌دهد

۱- تقی زاده، ۱۳۴۹، صص ۱۰-۱۱.

۲- نیکنام لاله، ذوقی، تبریز در گذر تاریخ، ۱۳۷۴، ص ۳۶.

۳- ذکاء، ۱۳۶۸، ص ۱۳.

۴- مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۳.

که دیگر نیازی به جنگ نیست. قباد لشکریان خاقان ترک را گسیل کرده و به پادشاهی ایران می‌رسد، در این بین برادر دیگر بلاش یعنی جاماسپ که طرفدار پادشاه قبلی یعنی بلاش بود از ترس جان، قصد پناهنده شدن به خزرها را می‌کند، ولی نایب قباد که در بند مشغول جنگ با خزرها بوده، مانع از اینکار شده و او را برای جنگ با خزرها به کمک می‌طلبد و قول می‌دهد که بعد از پیروزی بر خزرها به پیش بلاش رفته، و عفو او را از پادشاه بگیرد و همچنین برای او مقام و منصبی از پادشاه طلب کند. «جاماسپ بدان راضی شد تا به اندک زمان لشکر خزر و سقلاب را تفرقه کردند آن نایب بر عهد خود وفا نمود و عرض قصه و حاجت بدرگاه اعلیٰ عرضه کرد. قباد، بعد از مشاورت ولایت تبریز و دربند وارمینه را به جاماسپ تفویض کرد.»^(۱) بهر حال مطالب فوق نشان می‌دهد که تبریز در دوره ساسانیان از نقاط مهم ایران محسوب می‌شده، تا جائیکه به نظر برخی از نویسندگان نام تبریز برگرفته از آتشیهای اطراف شهر در دوره قبل از اسلام می‌باشد، در برهان قاطع در این زمینه آمده است:

«آذر آبادگان ... نام شهر تبریز - و نام آتشکده تبریز است - گویند چون در تبریز آتشکده بسیار بوده است بنابراین آن بدین نام موسوم شده است»^(۲) و به تبع او صاحب «فرهنگ آندراج» می‌نویسد: «آذربایگان ... که آتشکده تبریز و نام شهر تبریز باشد و نام ولایتی هست که تبریز شهر آن ولایت است».^(۳) جکسن نیز تبریز را از محل‌هایی می‌داند که با زردشت ارتباط تنگاتنگی دارد: «تبریز هر چند در ناحیه‌ای واقع است که از نظر تاریخی با نام زردشت سر و کار دارد، با اینهمه برای تحقیق در این باره زمینه مناسبی در آنجا نیافتیم: نخست بدان سبب که اسلام آثار مزدیسنان را در آن دیار محو کرده است دوم از آن رو که فصل زمستان مانع از آن بود که در کوهها به پژوهش و جستجو بپردازم، و اگر این کار برایم میسر بود شاید نتایجی حاصل می‌کردم.»^(۴) نویسنده فرهنگ جهانگیری «۱۰۱۷ هـ» که از درباریان جلال‌الدین محمد اکبرشاه، در سرزمین هند بوده است در ذیل آذرآباد، آذربادگان و آذربادگان و آذریگان می‌نویسد: «این چهار لغت مترادفانند بدو معنی، اول نام آتشکده بود که در شهر تبریز بنا کرده بودند و معنی آن معموره آتش است، چه آذرآتش را گویند، و آباد معموره را خوانند. دوم شهر تبریز را نامند چون آن آتشکده در آن شهر بوده، آن شهر را بنام آن آتشکده موسوم ساختند و معرب آن آذربایجان است. حکیم فردوسی فرماید:

به یکماه در آذرآبادگان بی‌دند شاهان و آزادگان»^(۵)

۱- مرعشی، همان، ص ۲۴.

۲- خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳.

۳- محمد پادشاه «شاد»، ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۵۲.

۴- جکسن، همان، ص ۶۹.

۵- انجو شیرازی، ۱۳۵۹، ج ۱، صص ۹۸ - ۹۹.

بر اساس مطالب فوق است که مؤلف کتاب «آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن»، کوشیده است تا محل آتشکده‌های مزبور را در تبریز نشان دهد، بنظر او: «بنابه گفته هر دوت پدر تاریخ، مغان، معبد آذری (آتشکده‌ای) داشتند که آنرا در محل مرتفع هر شهر و بلد می ساختند و شعله آنرا دائماً و اتصالاً در شب و روز فروزان نگاه می داشتند گمان می کنم آتشکده آذربادگان در تبریز دو جا ممکن بود ساخته شده باشد. اول، در کوههای سرخاب (اینال، زینال) که آتشکده بعداً تبدیل به کلیسا و بعداً تبدیل به مسجد شده است. چون مکان عبادت‌گاه‌ها در دوره‌های بعدی نیز به عبادتگاه ادیان بعدی تبدیل می شد مانند مسجد جامع اصفهان، یا مسجد ایاصوفیا در اسلامبول ... دوم: در «یانیخ داغی» [کوه سوخته] فعلی که اسم قدیمش بزبان آذری گوران داغ (گبران داغ) که معربش چوران داغ باشد بوده». (۱) و نویسندگان مقاله «ساختاری کالبدی شهر تبریز و تحولات آن در دو سده اخیر»، در مجله گفتگو، که از توضیحات یحیی ذکاء، نیز بهره برده‌اند. محل آتشکده‌ها را به این ترتیب مشخص کرده‌اند «یک آتشکده بر «قله» واقع بوده است. آتشکده دیگر، در کوههای «یانوق» در جنوب تبریز بود. نام یانوق که در زبان ترکی آذربایجانی به معنای سوخته و نیز روشن و در حال سوختن است، بی ارتباط با آتشکده و آتش روشن درون آن نیست. سومین آتشکده، بر فراز کوه «سرخاب» و در همان نقطه‌ای که در میان مردم به مقبره «عون بن علی» معروف است، قرار داشت». (۲)

البته در مورد بقعه عون بن علی، نظرهای دیگری نیز مطرح شده است، که ما قسمتی از آنها را در اینجا می آوریم: به نظر حافظ حسین کربلائی مدفونین بقعه عون بن علی مربوط به، «دو برادر بوده‌اند ... که به امر جولاهی اشتغال داشته‌اند و خالی از حالی نبوده‌اند». (۳) صاحب کتاب روضه اطهار، کوشیده است که بقعه بالای کوه سرخاب را مقبره مسلم عون بن علی وزید بن علی معرفی کند: «[مزار] عون بن علی وزید علی (ع) اظهر کالشمس والقمر در کوه سرخاب است و در اینکه ایشان فرزندان بی واسطه حضرت شاه ولایت پناه‌اند، اصلاً شک و شبهه نیست و در کتب معتبر مثل (بحرالانساب) و تواریخ سلف و غیره نسبت فرزندگی ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن شریف ایشان به تفصیل مسطور است» (۴) اما برخلاف صاحب کتاب روضه اطهار، «مرحوم ثقة الاسلام شهید در تاریخ امکنه شریفه، با دلائلی معقول و متقن، نوشته‌های ملاحشری و محمدرضا طباطبائی [در اول اطهار]، و کتب مورد استناد آنان را رد می کند و می نویسد: «نسبت عون وزید مدفون در قله کوه سرخاب به حضرت ولایت مآب امری است از

۱- وکیلی، ۱۳۶۲، صص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۲- صفامنش، رشتچیان، منادی زاده، گفتگو، ۱۳۷۶، صص ۴۴ - ۴۵.

۳- کربلایی تبریزی، ج ۱، همان، صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۴- حشری تبریزی، ۱۳۷۱، صص ۱۷.

حلیه صدق عاری و شاهی بر این مدعا نیست. قول صاحب تذکره (روضه اطهار) که والده عون وزید را اسماء بنت عمیس می‌داند و شهادت آن دورا از وقایع زمان خلیفه ثانی می‌شمارد، دلیل نهایت بی اطلاعی، صاحب تذکره است بر سیر و تواریخ». (۱) به نظر برخی بقعه عون بن علی تکیه دراویش نعمت الهی بوده است». (۲) جدیدترین نظر در مورد این محل که در عین حال از قدیمی‌ترین منابع به دست آمده، توسط مهندس احمد موتاب در کتاب «آئین فتوت و جوانمردی و پهلوانان آذربایجان»، بیان شده است، در این کتاب از «قطعه‌ای از طومار پوریای ولی که بصورت دست نویس و به عرض ۱۷ سانتی متر و طول آن ۳/۵ متر در کتابخانه ملک تهران...» (۳) نگهداری می‌شود، صحبت شده است، که در آن «از کوه سرخاب (عون بن علی) به عنوان محل تزکیه نفس عارفان و جوانمردان شهر، نام برده شده است، در قسمتی از این طومار، پهلوان شیردل کهنه سوار تبریزی، در معرفی خود به پهلوان و عارف معروف قرن هفتم، پوریای ولی می‌گوید: «اصل من از تبریز است و در کوه سرخاب (کوه عون بن علی) به سر می‌برم...» (۴)

با توجه به این مطالب به نظر می‌رسد که جای بقعه قبل از اسلام، محل آتشکده شهر محسوب می‌شده است، اما با ورود دین مقدس اسلام، به این منطقه، محل مورد نظر به یک عبادتگاه اسلامی تبدیل شده است و از آن زمان تا به امروز به عنوان یک مکان مقدس اسلامی و محل تزکیه عرفا و جوانمردان شهر مطرح بوده است.

گفتنی است که منظور از آتشکده تبریز، آتشکده آذرگشنسب نبوده و مراد آتشکده‌های محلی است، زیرا این آتشکده معروف در جایی غیر از تبریز بوده است، نولدکه (noldeke) در این زمینه می‌نویسد: «مقصود آتشکده معروف به آذرگشنسب است واقع در شیز و یا در گنجک این محل را نویسندگان جدیدتر اشتباهاً با تبریز یا تبریز با یای مجهول که در کتاب ثوفانس ص ۷۴۷ به ثبار مائیس تحریف شده است، و شهرهای دیگر یکی دانسته‌اند، آقای ه. راولنسن (H. Rawlinson) محل آنرا در تخت سلیمان تقریباً در جنوب شرقی مراغه باز شناخته است». (۵)

(گفتنی است که در اطراف محله حیدرآباد در شمال تبریز و در دامنه‌های کوه سرخاب محلی است که در افواه مردم محل به گوور قلعه‌سی معروف است، بنظر می‌رسد این کلمه تحریف شده، کلمه قلعه‌گیر می‌باشد و نشان می‌دهد که این نواحی در دوره قبل از اسلام با آئین زرتشتی، در برهه‌ای از زمان رابطه برقرار کرده‌اند.)

۱- کارنگ، ج ۱، ۱۳۷۴، پاورقی صص ۱۱۰-۱۱۱-۲. کارنگ، همان، ص ۱۱۳.

۲- موتاب، همان، ص ۱۰۹.

۳- موتاب، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸.

۴- نولدکه، ۱۳۵۸، صص ۱۸۹-۱۹۰.

فصل دوم

یافته‌های جدید و نگرش نو بر تاریخ باستانی تبریز

تا این اواخر در مورد پیشینه تاریخی شهر تبریز مطالب مختلف و متضادی ارائه می‌شد و مهمترین علت آن نیز این بود، که مدارک و اسناد قطعی در دست مورخین و محققین قرار نداشت تا بتوانند به اظهار نظر علمی از روی آنها پردازند. یکی از مهمترین علل این مسئله، انجام نگرفتن تحقیقات و حفاریات باستان‌شناسی در داخل شهر تبریز بود، در حالیکه تبریز بعلت قرار داشتن در چهارراه ارتباطات و اینکه در قلب سرزمین حاصلخیز و پر نعمت آذربایجان قرار گرفته است، به نظر می‌رسید که صاحب تمدن دیرینه‌ای باشد، در حالیکه از نظر باستان‌شناسی کار جدی در این ناحیه انجام نگرفته بود. بنابراین می‌توان نظر دکتر کریستی ویلسن «Ceriestie Willson»، را در مورد ناچیز بودن حفاریات باستان‌شناسی در آذربایجان، به شهر تبریز نیز تعمیم داد، او در کتاب «تاریخ صنایع ایران» به ناچیز بودن حفاریات باستان‌شناسی در این منطقه اشاره کرده و می‌نویسد: «از روی اشیائیکه تاکنون بدست آمده می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر حفاریاتی از روی اصول علمی در آذربایجان بشود نکات ذیل کشف خواهد شد:

- ۱- دوره‌های تمدنی قدیمتر از تمدن اولیه طبقاتی که در سائر نقاط ایران کشف شده است.
- ۲- مبدأ احتمالی تمدن اولیه که از مناطق کوهستانی این نقطه به جلگه سومر و آشور در عراق انتشار یافته است.
- ۳- فلزکاری و کارهای سنگی زمان قدیم روشن و واضح خواهد گشت و مدارکی بدست خواهد آمد که تکامل تدریجی صنعت را که تاکنون مجهول مانده تعیین خواهد نمود.
- ۴- بوسیله حفاریات یکعده تپه‌هائیکه بنام تپه خاکستری نامیده می‌شود پیوستگی اعصار مختلف از عصر حجر تا زمان تاریخ برقرار خواهد گشت. زیرا این ناحیه برای تمدن اولیه و نیز تمدن زمان مدی معروف می‌باشد. امید است که سعی و کوشش حقیقی برای تکمیل معلومات حالیه ما راجع به زمان ماقبل تاریخ بعمل آمده و در مناطق جالب توجه آذربایجان که تاکنون

توجهی به آن نشده حفریات و کاوشهایی بعمل آید»^(۱).

به نظر می‌رسد که یکی از مناطق جالب توجه از نظر دیرینگی تمدن، ناحیه تبریز فعلی بوده است که متأسفانه تاکنون بطور علمی و بصورت جدی روی آن مطالعه باستان‌شناسی انجام نگرفته است. گفتنی است که محوطه باستانی اطراف «گوری مسجد» بطور اتفاقی کشف شده و میراث فرهنگی بعداً به اعزام باستان‌شناسان، به این محل اقدام نموده است. البته میراث فرهنگی آذربایجانشرقی، بعد از پی بردن به باستانی بودن محل، زحمات و کوششهای بی دریغی را در این منطقه متحمل شده است.

اما قضیه اطراف گوری مسجد از این قرار بوده که یک شرکت مهندسی عمرانی وابسته به شهرداری تهران^(۲) با شهرداری تبریز، در مورد ساخت و ساز در اطراف «گوری مسجد» به توافق می‌رسند و با وجود اعتراضاتی که به این مسئله می‌شود شروع به حفر اطراف این مسجد تاریخی می‌نمایند و در طی این حفریات که برای ساخت پاساژ تجاری انجام می‌گرفت قسمتهایی از این منطقه باستانی تخریب شده و از بین می‌رود. متأسفانه پیمان کار ساختمانی، «علیرغم آگاهی یافتن از وجود آثار باستانی»، میراث فرهنگی را در جریان امر قرار نمی‌دهد. در مورد نحوه آگاهی یافتن سازمان میراث فرهنگی مرکز تبریز از باستانی بودن محل آقای قندگر، رئیس موزه استان و یکی از کارشناسان میراث فرهنگی می‌گوید: «در اسفندماه سال ۱۳۷۷ ش پس از تعطیلی کارگاه شهرداری در محوطه اطراف مسجد کبود، سازمان میراث فرهنگی استان بوسیله یکی از کارگران شهرداری! اطلاع پیدا کرد که تعدادی اشیاء عتیقه از زیر خاک و در جریان خاکبرداری در این مکان به دست آمده است. متأسفانه شرکت پیمانکار علیرغم آگاهی یافتن از وجود آثار باستانی، موضوع را به سازمان میراث فرهنگی استان اطلاع نداد. در همان زمان کارشناسان باستان‌شناسی ضمن مراجعه به محل متوجه تکه‌های سفال که معرف باستانی بودن منطقه بود، شدند. در نتیجه یک تراشه (گمانه) به ابعاد ۲ در ۲ متر در داخل گودالی که شهرداری بوجود آورده بود حفر شد و از آن یک گور مربوط به دوران پیش از تاریخ به دست آمد. بلافاصله پس از کسب اطمینان، موضوع به سازمان میراث فرهنگی اطلاع داده و مقرر شد با اعزام کارشناسان تمدنهای پیش از تاریخ، در فصل مناسب سال ۱۳۷۸ ش، حفاری علمی برای روشن شدن قدمت و وسعت محل صورت گیرد»^(۳).

اما بی‌توجهی پیمانکار ساختمانی، و شهرداری تبریز باعث شد که بخش‌هایی از این منطقه تاریخی تخریب شده و از بین برود، در اینمورد دکتر معتمدی، رئیس هیأت

۱- ویلسن (Willson)، ۱۳۶۶ ش، ص ۳۷. ۲- مهد آزادی، ۵ خرداد ۱۳۷۸، ص ۱.

۳- روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۶، آبان ۱۳۷۹، ش ۲۲۰۵۳، ص ۵.

باستان‌شناسی وقت میراث فرهنگی در محوطه مسجد کبود، در گفتگویی که با خبرنگار مهد آزادی در تبریز انجام داده می‌گوید: «به احتمال زیاد در حفاریهای انجام شده بخشهای مهمی از تأسیسات جنبی مسجد کبود و قبرستان متعلق به تمدن خاکستری کاملاً محو و از بین رفته است»،^(۱) مهندس تقی زاده، مدیر کل میراث فرهنگی آذربایجان شرقی، در این زمینه می‌گوید: «بر اثر انجام خاکبرداری‌های غیر کارشناسی شهرداری تبریز و یک شرکت خصوصی در محوطه مسجد کبود که طی سالهای اخیر و با هدف ایجاد مراکز تجاری انجام گرفت بخش‌هایی از آثار تمدنهای دیرین از بین رفته و لطمات زیادی به مطالعات باستان‌شناسی منطقه وارد شده است». ^(۲) در حالیکه «اگر تمامی محوطه اطراف مسجد کبود تخریب نمی‌شد، بزرگترین مرکز عصر آهن ایران در این منطقه به دست می‌آمد». ^(۳) دکتر نوبری رئیس گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس و سرپرست هیات باستان‌شناسی مسجد کبود در مرحله دوم حفاری در مورد وسعت محوطه اطراف گوی مسجد و تخریب آن توسط ماشین آلات سنگین می‌گوید: «این محوطه ۲/۵ هکتار وسعت داشته و از این قابلیت برخوردار بوده است که تاریخ تمدن شهر تبریز را به ما معرفی کند. اما متأسفانه بخش اعظم این محوطه زیر ماشین‌آلات سنگین و در حین خاکبرداری، تخریب شده و آنچه اکنون ما را به این نتایج مهم تاریخی رسانده است، محوطه اطراف یک خانه دست نخورده است ... وی اضافه می‌کند: اگر این محوطه تخریب نمی‌شد ما می‌توانستیم در اینجا بزرگترین مرکز عصر آهن در ایران باستان را داشته باشیم». ^(۴)

بهرحال میراث فرهنگی - مرکز تبریز - بعد از اطلاع یافتن بر باستانی بودن اطراف «گوی مسجد» و وجود تمدن دیرینه در این منطقه، جریان را به سازمان میراث فرهنگی کشور خبر می‌دهد و با اعزام باستان‌شناسان، حفاری علمی در این منطقه انجام می‌گیرد. دکتر معتمدی، سرپرست تیم حفاری میراث فرهنگی در سال ۱۳۷۸ ش (مرحله اول) در مورد کشفیات، محوطه مسجد کبود، به خبرنگار مهد آزادی می‌گوید: «یافته‌های جدید که شامل چند قبر حاوی اشیاء و سفالهای سالم است. یقیناً مربوط به قرن نهم قبل از میلاد می‌باشد [این مسله با حفاریات سال ۱۳۷۹ منتفی شد و سابقه محل حداقل به ۳۵۰۰ سال رسید. (۱۵۰۰ ق.م)] و کلیه شواهد بدست آمده تعلق این قبور را به تمدن موسوم به سفال خاکستری تأیید می‌کند. به گفته وی [دکتر معتمدی] آنچه در یافته‌های قبور مکشوفه آشکار شده است ترکیب و تلفیق تمدن سفال خاکستری با تمدن اقوامی است که قبلاً در این شهر اسکان داشتند. یافته‌های اخیر بیانگر این مهم است که دوره‌های قدیمی‌تری در تبریز وجود دارد که باید در محوطه مسجد کبود یا

۱- مهد آزادی، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۲.
۲- مهد آزادی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۸.
۳- اطلاعات، پیشین، ص ۵.
۴- اطلاعات، همان، ص ۵.

مکانهای دیگری در این شهر در مورد آن کاوش شود».^(۲) در مورد کشفیات محوطه مسجد کبود و هویت صاحبان این تمدن آقای اسماعیلی، یکی دیگر از کارشناسان باستان‌شناسی مستقر در اطراف «گوی مسجد» به خبرنگار رسالت می‌گوید: «وجود سفال نخودی در کنار اجساد نشان دهنده این نکته است که فرهنگ بومی منطقه و صنعت آن دوران، مبتنی بر همین نوع سفال بوده است. اما در ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد، مهاجرانی که احتمال می‌رود آریائی‌ها باشند به این منطقه مهاجرت کرده و تمدن سفال خاکستری آنها، تمدن سفال نخودی را تحت‌الشعاع قرار داده است».^(۲) «علاوه بر ظروف خاکستری، از این محل ظروف سفالی نخودی رنگ و قرمز رنگ نیز بدست آمده است که این نشان از همزیستی آرام تمدن مهاجر و تمدن بومی منطقه دارد».^(۳) اما بومیان منطقه چه کسانی بودند؟ این سوالی است که تاکنون از طرف باستان‌شناسان بدان پاسخ روشنی داده نشده است، و شاید با اطلاعات بدست آمده و با نظر کارشناسان بعدها این مهم تا حدودی روشن شود. گفتنی است که قبل از ورود آریائیها به ایران فعلی، در گوشه و کنار این فلات مردمان بومی غیر آریائی زندگی می‌کردند که با کشفیات جدید باستان‌شناسان، راز تمدنهای آنها تا حدودی در حال روشن شدن است، در مورد این اقوام، دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «تاریخ در ترازو» می‌نویسد:

«تاریخ ایران نه از عهد کوروش و حتی دیاکو آغاز می‌شود و نه حتی از عهد ورود آریاها به فلات و یا دوران جدایی ایرانیها از هندیها. گذشته از تاریخ خود آریاهای ایران، تاریخ اقوام و نژادهایی هم که قبل از مهاجرت آریاها درین سرزمین فلات گونه می‌زیسته‌اند امروز از پرتو کلنگ معجزه‌گر باستان‌شناسان مکشوف است... آنچه در سیلک و حسنلو [در آذربایجان]، نیز بدست آمده است ادامه این تمدنهای بدوی و کهنسال را در زمانهای قبل از ورود آریاها نشان می‌دهد».^(۴) گفتنی است که قبل از ورود آریائیها به این منطقه، دولت‌هائی نظیر اوراتو و مانا، در این مناطق بر سرکار بودند که ر.گیریشمن در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» آنها را از نژاد (آسیانی)، یعنی نژادی که نه جزء آریائیها و نه جزء سامی‌ها است، می‌شمارد.^(۵)

نگارنده در مجله «هنر و مردم مورخه ۲۵۳۵، ش ۱۶۳» به شکل تدفین زن و مردی در تمدن (مانائی)، حسنلو در آذربایجان غربی، برخورد کرد که عین همان تدفین در حفریات تبریز بدست آمده است و برای اینکه این مسئله کمکی برای بازشناختن تمدن ایندو منطقه و احتمالاً به رابطه آنها انجامد عکس‌های این دو تدفین را در ضمیمه آورده‌ام تا در معرض دید باستان

۱- مهد آزادی، دوشنبه ۲۰ اردیبهشت، ۱۳۷۸، ص ۱.

۲- روزنامه رسالت، شنبه ۱، خرداد ۱۳۷۸، و یژنامه آذربایجانشرقی، کرمان ... ص ۳.

۳- کیهان فرهنگی (گفتگوی دکتر معتمدی)، ۱۳۷۸، ص ۵۵.

۴- زرین کوب، ۱۳۵۴، ص ۱۷۰. ۵- گیریشمن، ۱۳۷۲، ص ۶۹ و همان، صص ۸۸-۸۹.

شناسان و مطلعان این امر قرار بگیرد.

لازم به ذکر است که به نظر سعید نفیسی سرزمین ماناها از یک طرف به «حوالی شهر تبریز کنونی و دریاچه ارومیه» می‌رسیده است.^(۱) گفتنی است که مرحله دوم حفاریات در اطراف «گوی مسجد» تبریز، از نیمه دوم شهریورماه ۱۳۷۹ شروع شده و سرپرستی تیم کاوشگر نیز برعهده دکتر نوبری بوده است. ایشان در مصاحبه با خبرنگار همشهری در مورد کاوش‌های مرحله دوم، می‌گوید:

«با انجام عملیات دومین فصل کاوش باستان‌شناسی در گورستان هزاره اول پیش از میلاد که در عرصه‌ای حدود ۲ هکتار در اطراف مسجد کبود تبریز قرار دارد مشخص شد که تبریز دارای تاریخ ۳ هزار ساله است. به گفته دکتر علیرضا هژبر نوبری سرپرست گروه باستان‌شناسی از سال گذشته [۱۳۷۸ ش] تاکنون ۴۷ قبر متعلق به هزاره اول پیش از میلاد در محوطه‌ای به وسعت ۲۰۰ مترمربع مورد کاوش قرار گرفته است، از این گورها مواد فرهنگی گوناگون از جمله ظروف سفالی خاکستری و نخودی، اشیاء مفرغی، وسایل تزئینی نظیر سنجاق سر، النگو و... به دست آمده که برخی از آنها در زمره آثار منحصر بفردی می‌باشد که تاکنون در هیچ کجای ایران یافت نشده است».^(۲) لازم به تذکر است که مؤلف کتاب «تبریز از نگاهی دیگر»، تعداد گورهای کشف شده را «سیصدگور مربوط به هزاره اول قبل از میلاد مسیح» نوشته است، که این سخنان بدون ارائه شواهد متقن بوده و معلوم نیست که ایشان این اخبار را از کجا آورده است.^(۳) دکتر نوبری در مورد نتایج حاصله از تحقیقات مرحله دوم به خبرنگار، هفته‌نامه «پیام نو» می‌گوید: «از جمله نتایج حاصله، می‌توان به ساختار قبور که از سکو‌هایی برای تدفین و خشت استفاده شده اشاره نمود. وی اندازه خشت‌ها را «۲۷×۲۷» و به ضخامت ۱۰ سانتی متر اعلام کرد. [دکتر نوبری در ادامه می‌گوید]: طی انجام عملیات حفاری، سفال‌های خاکستری رنگ مربوط به «عصر آهن یک» با قدمت بیش از ۳۲۰۰ سال در این محوطه باستانی به دست آمده است».^(۴) او در مورد یافته‌های مرحله دوم حفاریات در محوطه مسجد کبود خاطر نشان می‌کند «سال گذشته [۱۳۷۸] در حفاری‌های انجام شده تا سال ۹۰۰ قبل از میلاد مشخص شده بود، اما امسال با یافته‌های جدید قدمت این بخش تا سال ۱۲۵۰ قبل از میلاد یعنی تا دوره عصر آهن ۲ پیش رفته است... احتمال دارد اشیاء یا مظاهر فرهنگی بدست آمده نشانگر وجود تمدن‌های تحتانی باشد».^(۵) و بالاخره آنکه دکتر نوبری، سرپرست هیئت باستان‌شناسی، در پایان

۱- نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ۱۳۴۲، ص ۲۰۶.

۲- روزنامه همشهری، دوشنبه ۲۵ مهر ۱۳۷۹. ۳- تابانی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۱.

۴- پیام نو، چهارشنبه ۶ مهر، ۱۳۷۹، ص ۲.

۵- روزنامه فجر آذربایجان شنبه ۱۶ مهر ۱۳۷۹، صص ۱-۴.

حفریات مرحله دوم محوطه گوی مسجد، قدمت وجود تمدن را در تبریز تا ۳۵۰۰ سال (۱۵۰۰ ق.م) پیش برده و می‌گوید: «مشاهده تسلسل حیات در این حفاری‌ها مهمترین نقطه عطف محسوب می‌شود و این مهم وجود تاریخ تمدن در شهر تبریز را به سه هزار و پانصد سال پیش مربوط کرده است ... در لایه نگاری حفاری‌های این منطقه باستانی وجود سیزده دوره تاریخی از جمله اعصار آهن یک تا سه و استمرار تمدن دوران هخامنش تا ظهور اسلام و بعد از آن بخوبی مشاهده شده است. حتی آثاری از دوران «برنز» نیز بطور تصادفی مشاهده شده است»^(۱) در مورد پیدا شدن آثاری از عصر برنز، که بدون شک سابقه تمدن را در تبریز به پیش از ۱۵۰۰ ق.م می‌رساند و در مورد دوره‌های مختلف باستان‌شناسی، مهندس عمران گاراژیان، از مرکز تحقیقات باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس و معاون هیئت حفاری و باستان‌شناسی اطراف مسجد کبود، می‌گوید: «پس از عصر سنگ، دوران مس و سنگ، سپس دوره مس و بدنبال آن، دوره‌های برنز و عصر آهن، یک، دو، سه، قدیمی‌ترین تاریخ قبل از میلاد را تشکیل می‌دهند. تاکنون در این محل، هیأت باستان‌شناسی به اشیاء و آثاری از عصر آهن اول، دوم، سوم با ویژگی استقرار در کنار گورها دست یافته‌اند. به تازگی با کشف نمونه اشیایی از عصر برنز توجه باستان‌شناسان به این منطقه معطوف شده است»^(۲).

در مورد تعیین قدمت آثار برنزی کشف شده در محوطه گوی مسجد، دکتر نوبری خاطر نشان کرده است که «[آثار دوران برنز]، برای انجام مطالعات بیشتر تحقیقی و تعیین قدمت، ارزش فرهنگی و تاریخی به کارشناسان مربوطه تحویل شده‌اند»^(۳) بدیهی است که با کشف آثاری از دوران برنز و دوران قدیم‌تر، قدمت ۳۵۰۰ سال نیز در برابر تاریخ بسیار کهن تبریز ناچیز خواهد بود.

در هفته نامه ارک در مورد قدمت و ارزش، اشیاء به دست آمده در اطراف مسجد کبود آمده است: «آثار، اجساد و اشیاء مکشوفه در گورهای چند طبقه و زیستگاه قدیمی کنار مسجد کبود تبریز که دارای قدمتی چهار هزار و پانصد ساله می‌باشند، بسیار ارزشمند و غیر قابل تقویم مادی هستند؛ بزعم کارشناسان و متخصصین امر، گورها، اجساد و آثار مکشوفه در اطراف مسجد کبود تبریز از نظر باستان‌شناسی منحصر بفرد می‌باشد و در عرصه باستان‌شناسی دنیا، فصلی نو به نام تیپ تبریز به ثبت می‌رساند»^(۴).

در مورد اشیای پیدا شده در مرحله اول حفریات و نحوه دفن مردگان، دکتر معتمدی،

۱- مهد آزادی، ۹ آبان، ۱۳۷۹، ص ۸. ۲- روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۶ آبان، ۱۳۷۹، ص ۵.

۳- روزنامه مهد آزادی، دوشنبه ۹ آبان، ۱۳۷۹، ص ۸.

۴- هفته نامه ارک، ۱۱، دوشنبه ۳۰ آبان، ۱۳۷۹، ص ۱.

سرپرست هیئت باستان‌شناسی وقت (مرحله اول)، در گفتگویی که با کیهان فرهنگی، انجام داده است، می‌گوید: «اجساد به شکل دست و پا جمع مدفون شده‌اند و در کنار آنها تعدادی ظروف سفالین خاکستری، قرمز و نخودی در اشکال مختلف بدست آمده که کاربرد پاره‌ای از آنها در آشپزی است. وجود این تعداد زیورآلات و وسایل جنگ و نیز ظروف غذا و نوشیدنی در کنار قبرها نشان از اعتقاد ساکنان منطقه به حیات بعد از مرگ دارد».^(۱)

اسماعیلی، یکی دیگر از کارشناسان میراث فرهنگی مرکز تبریز در این زمینه می‌گوید: «وجود سلاحهای جنگی نظیر نوک پیکان، درفش و خنجر در کنار اجساد گویای این نکته است که آنان اغلب افرادی جنگجو بوده‌اند و وجود ظروف سفالی بیانگر این نکته است که آنان به پدیده مرگ به صورت یک سفر می‌نگریستند و پیش بینی می‌شود در داخل این ظروف سفالین آذوقه و مواد غذایی حمل و نگهداری می‌شد...».^(۲)

در پایان مرحله دوم حفريات که از نیمه دوم شهریور ماه ۱۳۷۹ آغاز و در نیمه اول آبان ماه همان سال، خاتمه یافت، در مورد آثار بدست آمده تا پایان این مرحله در روزنامه اطلاعات، آمده است: «گورستان کشف شده در اطراف مسجد کبود تبریز، براساس تخمین کارشناسان، نزدیک به ۸۰۰ قبر باستانی را در خود جای داده است. از سال گذشته تاکنون حدود ۴۷ قبر متعلق به هزاره اول پیش از میلاد در محوطه‌ای به وسعت ۲۰۰ متر مربع مورد کاوش قرار گرفته است. باستان شناسان در این گورستان قدیمی موفق به کشف اسکلت‌هایی شده‌اند که در محل گردن و یا در داخل دنده‌هایشان تیرهایی وجود دارد که این امر، علت مرگ این افراد را مشخص می‌کند. از این گورها همچنین آثاری از جمله ظروف سفالی خاکستری و نخودی رنگ، اشیاء مفرغی، وسایل تزئینی مانند سنجاق سر، النگو و ... به دست آمده است که برخی از آنها منحصر بفرد بوده و تاکنون در هیچ نقطه ایران یافت نشده است. به گزارش سازمان میراث فرهنگی کشور، همچنین مقادیر زیادی خشت متعلق به هزاره اول قبل از میلاد همراه با بقایای معماری محل سکونت به دست آمده، ضمن اینکه کف چند اتاق نیز در جوار گورستان باستانی از دل خاک بیرون آمده است».^(۳)

و به گفته مهندس عمران گاراژیان، معاونت هیئت حفاری، «در کنار محل تدفین افراد، به تازگی نیز تکه‌هایی از ساج نان پزی و دستاس کوچک آرد (ابزار آسیاب دستی) متعلق به عصر آهن به دست آمده است».^(۴)

۱- کیهان فرهنگی، خرداد ۱۳۷۸، ص ۵۵. ۲- رسالت، شنبه ۱ خرداد ۱۳۷۸، ص ۳.

۳- روزنامه اطلاعات دوشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۹، ص ۵.

۴- همان، ص ۵.

در مورد برخی از اسکلت‌های کشف شده که در محل گردن آنها یا در داخل دنده‌هایشان تیرهایی مشاهده شده است که این امر علت مرگ آنها گزارش شده است، بنظر می‌رسد با استناد به این مطالب، گفته مؤلف کتاب «تبریز و پیرامون»، در مورد اینکه: «در حوادث و پیکارهای قدیم، نامی از تبریز دیده نمی‌شود»^(۱) باید مورد تجدید نظر قرار گرفته و اصلاح گردد، زیرا منطقی‌تر آنست که نوشته شود: حوادث و جنگ‌هایی در تبریز دوره باستان، افتاده است، اما متأسفانه منابع تاریخی در این مورد، اطلاعی به ما نداده‌اند.

در مورد تدفین و باور و اعتقادات این مردمان، در روزنامه همشهری آمده است «طرز قرار گرفتن اجساد به شکل چمباته‌ای با نحوه استقرار جنین در شکم مادر، حاکی از آن است که ساکنان صدها سال پیش تبریز، معتقد به حیات مجدد پس از مرگ بوده‌اند. ظروف همراه با غذا در گور که در کنار این اسکلتها دیده می‌شود به این اظهار نظر قوت می‌بخشد».^(۲) به نظر می‌رسد این ساکنان قدیمی شهر که تاریخ سکونت آنان در تبریز به بیش از ۳۵۰۰ سال می‌رسد با زبان بی‌زبانی و با سفال‌ها و زیورآلات و وسائل جنگی و با پیکر بی‌جان‌شان، به مورخان گوشزد می‌کنند که در مورد تاریخ تبریز و پیشینه تاریخی آن باید تجدید نظر کرد و پندارها را دور ریخت. نگارنده برخی از عکس‌های این گورهای کشف شده را در این کتاب آورده است و امیدوار است که با نظرات دقیق و عالمانه محققان در مورد این کشفیات، که هنوز به اتمام نرسیده است، گوشه‌های تاریک تاریخ تبریز روشن شود؛ تا بدینوسیله ریشه افسانه سرائی‌ها راجع به تاریخ تبریز خشکیده شده و پیشینه تاریخی این شهر بطور دقیق و علمی مورد بررسی قرار گیرد.

بخش سوم

تاریخ تبریز
از ظهور اسلام تا آغاز عصر سلجوقی

فصل اول

تبریز در دوره فتوحات و فرمانروایی اعراب مسلمان

ورود دین مقدس اسلام به ایران، پایان دهنده ظلم و اجحاف پادشاهان ساسانی و نوید بخش زندگی برادرانه و برابرانه‌ای بود که دل هر ایرانی ستم دیده را آرامش می‌بخشید. در دید این آئین جدید هیچ امتیاز و منزلتی انسانی بر انسان دیگر نداشت مگر به تقوا، بنابراین با ورود دین اسلام به ایران امتیازات طبقاتی خودبخود لغو می‌شد و بجای آن عدالت و برابری حکمفرما می‌شد.

مؤلف کتاب «تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)»، در مورد ورود مسلمانان به ایران و شکست ساسانیان می‌نویسد: «آیین فاتحان با آنکه به همراه سپاه مهاجم به کشور وارد می‌گشت برای بسیاری [از] مردم تدریجاً خوشایند و آسان‌پذیر شد و حتی در نزد برخی طبقات نیز همچون مژده‌رهایی به نظر آمد: رهایی از غلبه اهریمنی نجبا و اهل بیوتات که از عهد خسرو رقابتهای قدرت جویانه آنها سراسر ایران‌شهر را از تیسفون تا خراسان و از آذربادگان تا سیستان به دست هرج و مرج و ستیز و آشوب سپرده بود».^(۱) «افق تازه، طلوع دنیایی را اعلام می‌کرد که به حکم قرآن کریم می‌بایست در آن دیگر هرگز بعضی مردم بعضی دیگر را به بندگی نگیرند».^(۲)

در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» در مورد اهمیت اجتماعی دین مقدس اسلام در جامعه ایرانی، آمده است «اهمیت اجتماعی اسلام مخصوصاً در ایران تأسیس بنیاد جدیدیست که بسیاری از ناگواریها و نگرانی‌های دیرین را برانداخته است. اسلام برابری کامل در میان همه طبقات فراهم کرد. امتیازات خانوادگی و طبقاتی و نژادی را از میان برداشت... حکمرانی موروث و برتری نژاد و طبقه‌ای را بر طبقه دیگر از میان برد».^(۳) و سرانجام می‌توان گفت که دین مقدس اسلام آمده بود تا مردم ایران را از تاریکی نجات داده و بسوی روشنایی هدایت کند.

اما فتح آذربایجان و تبریز چگونه و در چه تاریخی انجام گرفته است؟ یکی از معتبرترین اخبار در مورد فتح آذربایجان و سایر نقاط ایران، نوشته بلاذری «وفات ۲۷۹ هـ ق» در «فتوح

۲- همان، ص ۱۲.

۱- زرین کوب، ۱۳۶۸، ص ۱۱.

۳- نفیس، ۱۳۴۲، ص ۱۲۳.

البلدان» می‌باشد، او در مورد فتح آذربایجان بوسیله اعراب مسلمان، می‌نویسد: «حسین بن عمرو -اردبیلی، از واقد اردبیلی و او از مشایخی که زمانی ایشان را درک کرده بود روایت کرد که مغیره بن شعبه به عنوان والی از سوی عمر بن خطاب به کوفه آمد و نامه‌یی به همراه آورد که در آن حدیفة بن یمان به ولایت آذربایجان منصوب شده بود. نامه را برای وی ارسال داشت و او در نهاوند یا نزدیکی آن بود. پس از آنجا برفت تا به اردبیل رسید که کرسی آذربایجان بود و مرزبان در آنجا می‌زیست و خراج آن دیار نیز به همانجا می‌رفت. مرزبان جنگجویانی را از مردم با-جروان، میمذ، ونریز و سراة و شیز و میانج و جاهای دیگر نزد خود گرد آورده بود و چند روز با مسلمانان نبرد شدیدی در پیوست، سپس مرزبان با حدیفة از سوی همه مردم آذربایجان صلح کرد بر این قرار که هشتصد هزار درهم^(۱) به وزن هشت ادا کند و کسی کشته نشود و به بردگی برده نشود». ^(۲) «گویند سپس عمر حدیفة را عزل کرد و عتبة بن فرقد سلمی را بر آذربایجان ولایت داد... واقدی در روایت خویش از روایان حکایت کرد که مغیره بن شعبه به سال بیست و دو از کوفه به غزای آذربایجان رفت و به آنجا رسید و آن خطه را به عنوه بگشود و بر آن خراج وضع کرد...»^(۳)

در تاریخ طبری، در میان حوادث سال ۲۲ هجری، به فتح آذربایجان بدست اعراب مسلمان اشاره شده و در این مورد آمده است: «آنگاه سال بیست و دوم درآمد، ابو جعفر گوید: در این سال چنانکه در روایت ابو معشر هست آذربایجان گشوده شد. گویند: فتح آذربایجان به سال بیست و دوم و سالار آن مغیره بن شعبه بود. واقدی نیز چنین گفته»^(۴).

در مورد فتح آذربایجان برخی از منابع سالهای دیگری را نیز ذکر می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد که گفته بلاذری و طبری صحیح‌تر باشد. گفتنی است که در «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری»، فتح آذربایجان در سال ۲۱ هجری آمده است^(۵) ولی پروفیسور مینورسکی با استناد به نوشته‌های بلاذری سال ۲۲ هجری را به عنوان سال فتح آذربایجان بوسیله اعراب، ذکر کرده است.^(۶)

اما در مورد فتح تبریز که ناحیه‌ای حاصلخیز از آذربایجان بزرگ محسوب می‌شده است، متأسفانه منابع و کتابهای تاریخی کم و یا اصلاً هیچ صحبتی نکرده‌اند و این باعث شده است که عده‌ای به اشتباه افتاده و آن را ناشی از نبودن شهر در ایندوره تلقی کنند و این نیز بهانه‌ای شده

۱- «هشتصد هزار درهم به وزن هشت» یعنی، هر ده درهم به وزن هشت مثقال. «بلاذری، همان، ص ۴۵۷ پاورقی» و زریاب خوبی در این زمینه می‌نویسد: «به وزن ۸ یعنی ظاهراً ۸ درهم مساوی یک دینار» «دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۶».

۲- بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۴۵۷.

۳- همان، ص ۴۵۸.

۴- طبری، ۱۳۵۲، ج ۵، ص ۱۹۷۰.

۵- مینورسکی، همان، ص ۹.

۶- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۹۳.

است تا برخی افسانه بنای تبریز بوسیله زبیده خاتون را بپذیرند. به نظر می‌رسد بعلت سابقه سکونت در این منطقه و همچنین حاصلخیزی و اهمیت ارتباطی بی‌نظیر آن، بعید است که در دوره فتوحات اعراب تبریز از نقاط مطرح آذربایجان نبوده باشد. بنابراین پندار قریه بودن تبریز در دوره فتوحات اعراب نمی‌تواند صحیح باشد. مینورسکی با استناد به گفته بلاذری، در فتح آذربایجان، در مورد وضعیت تبریز در دوره فتوحات اعراب می‌نویسد: «اهتمام عرب هنگام فتح آذربایجان به سال ۲۲ هـ (۶۴۲ م)، متوجه سمت اردبیل بود، و درین شهرهایی که مرزبان ایران به گردآوری سپاه می‌پرداخت نامی از تبریز برده نشده است» و سپس می‌نویسد: «ولابد پس از ویرانهایی که بنابه نوشته فاوست [«Faust»] در آن رخ داده، در آن موقع قریه‌ای پیش نبوده است».^(۱)

لازم به تذکر است که بلاذری در فتوح البلدان در مورد گرد آوردن جنگجویان بوسیله مرزبان آذربایجان، برای مقابله با اعراب مسلمان فقط به شهرهای «باجران، میمد و نریز و سراه و شیز و میانج»، اشاره کرده است.^(۲) اما باید به این مطلب مهم توجه کرد که صرف نام نبردن از تبریز در کتاب فتوح البلدان، دلیل به کم‌اهمیتی این نقطه از خاک آذربایجان نمی‌تواند باشد، زیرا به شهرهای مطرح دیگری مانند موقان، ارومیه، ورتان، بردعه، فراسپا (مراغه دوره اسلامی)، که بدون شک از شهرهای مهم آذربایجان در زمان فتوحات اعراب به شمار می‌رفتند، نیز در این کتاب اشاره‌ای نشده است، در حالیکه این مراکز از شهرهای مهم و معتبر ناحیه آذربایجان بوده و در دوران فتوحات اعراب نیز قریه محسوب نمی‌شده‌اند. و از طرفی بلاذری بعد از نام بردن شهرهای مختلف که نیروهایی را برای کمک مرزبان آذربایجان در اختیار او قرار داده‌اند، جمله «وجاهای دیگر»^(۳)، را آورده است که این می‌تواند اشاره‌ای به سایر شهرها، از جمله تبریز نیز باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد که منطقه تبریز بعلت اهمیت ارتباطی که داشته و حاصلخیزی و آب و هوای مساعد، و اینکه از ادوار گذشته صاحب تمدن و محل سکونت انسانهای دوره باستان بوده است، در دوران فتوحات نیز از شهرهای نسبتاً معتبر آذربایجان محسوب می‌شده است و شاید نیامدن نام آن در کتابهای فقط به علت سهل انگاری مورخین بوده است، البته مسلم است که در آن دوره تبریز، اهمیت سالهای بعد مانند اواخر روادیان، و دوره سلجوقیان و اتابکان را نداشته و نسبت به شهرهایی همچون اردبیل، بردعه، ارومیه، شاید که اهمیت کمی داشته است، اما این دلیل بر نبودن شهر در زمان فتوحات اعراب و یا قریه بودن آن نمی‌تواند باشد.

۲- بلاذری، همان، ص ۴۵۷.

۱- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۹.

۳- بلاذری، همان، ص ۴۵۸.

برای اثبات مطالب فوق، غیر از سابقه دیرینه سکونت در تبریز و پیشینه تاریخی شهر که در بخش دوم راجع به آن مطالبی ارائه شد، یکی دیگر از دلایل ما برای اهمیت نسبی منطقه تبریز در دوره فتوحات اعراب، اهمیت ارتباطی این شهر، در منطقه شمال غرب می باشد، در این زمینه در «تاریخ تبریز» آمده است: «چون قراجه داغ منطقه کوهستانی است و کوه بزرگ سهند تمام فاصله بین تبریز و مراغه را اشغال کرده، لذا تبریز یگانه راه مناسب برای مواصلات بین شرق (امتداد: آستارا - اردبیل - و غرب (امتداد طرابوزان، خوی) و شمال (امتداد تفلیس، ایروان، مرند) می باشد».^(۱) بنابراین بعید می نماید که چنین ناحیه ای مهم، در دوره فتوحات اعراب از مناطق مهم آذربایجان نبوده است در حالیکه «به نوشته فاستوس بیزانتینی Faust.de Byzance (سده چهارم)، تبریز در آن سده ها شهری آباد با کاخهای شاهی و مرکز فرماندهی نظامی ساسانیان در آذربایگان بوده است»^(۲)، از طرف دیگر استاد سعید نفیسی در مورد فتوحات آذربایجان، چند روایت مختلف را آورده است، که در یکی از آنها به فتح تبریز، بدست اعراب مسلمان اشاره شده است:

«روایت دیگر اینست که حذیفه با لشکریان کوفه، آذربایجان را گرفته و مردم آنجا هشتصد هزار درهم خراج سالیانه را پذیرفته اند و چون ولید بن عقبه، در زمان عثمان حکمران کوفه شده، عتبه بن فرق را از حکمرانی آذربایجان عزل کرده و مردم آذربایجان قیام کرده اند و ولید بن عقبه در سال ۲۵ هـ دوباره آنها را فرمان بردار کرده است و عبدالله بن سبیل احمسی فرمانده لشکریان پیشرو بوده و در این زمان تازیان موقان، و تبریز ... را گرفته اند و غنایم و اسیران بسیار بدستشان افتاده و به همان شرایطی که حذیفه قرار داده بود صلح کرده اند».^(۳) مطالب فوق نشان از اعتبار نسبی تبریز در دوره فتوحات اعراب می باشد، که اگر قریه ای بیش نبود و یا اهمیتی نداشت، ذکری از آن نمی رفت.

از جمله دلایل دیگر برای اثبات این گفته، نوشته حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان و همچنین ملا محمد امین حسری تبریزی در «روضه اطهار» می باشد. مؤلف «روضات الجنان» در مورد پیشینه تاریخی تبریز و فتوحات اعراب در این منطقه از آذربایجان می نویسد: «بدان که شهر تبریز از بناهایی است که در ظهور اسلام واقع شده، قبل از آن بجای آن و در حوالی و نواحی آن، ده ها و قلعه ها بوده و مردم آنجا آتش پرست بوده اند».^(۴) و در ادامه می افزاید: «و چون اسلام بعون الله قوت گرفت، خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین، لشکرها بهرجا فرستادند و مقصود ایشان برطرف کردن ادیان سابقه، نه محض مملکت گرفتن بود، در آن

۲- ذکاء، زمین لرزه های تبریز، ۱۳۶۸، ص ۱۳.

۴- حافظ حسین کربلائی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۵.

۱- مینورسکی، همان، ص ۳.

۳- نفیسی، ۱۳۴۲، ص ۱۰۷.

زمان که لشکر اسلام به تسخیر آذربایجان آمدند و به آن حدود رسیدند [تبریز]، به تسخیر آن قلاع مشغول گشتند و تفصیل آن رجوع به کتب مفصله تواریخ و مغازی است، از آنجا باید طلبد»^(۱) و صاحب «روضه اطهار»، در بیان خلافت عمر به فتوحات اعراب به سرپرستی عبدالله عمر در آذربایجان اشاره کرده و می نویسد: «نقل است که در آن زمان در کل آذربایجان هزار و دوست قلعه بود و در حوالی تبریز پنجاه قلعه و تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب پیشه بود. از جمله قلاع: قلعه پشنگ و قلعه زرنگ و قلعه شادهنگ و بلهجان و خرّم آباد ... در چرنداب چهار قلعه بود. قلعه سرخاب چهار عدد: گراب، فرقانه، آهنین در قرب شهر هامان حصار ... [به نظر دکتر شکوهی: (۲) شاید قلعه بلهجان قریه لاهیجان باشد و هامان حصار، شاید در محل سامان میدانی فعلی بوده است] و در آن ولاء، که عساکر اسلام بدین دیار تسلط یافتند از کفار آتش پرست دو پادشاه عظیم الشان بود یکی یزدجرد دیگر اسفندیار و ملوک آذربایجان تابع ایشان بودند پادشاه تبریز هامان بی مهریار بود، وی با عبدالله عمر محاربات نمود. شصت هزار مرد و پنجاه قلعه داشت...»^(۳) بهرحال اگر گفته حشری در مورد وسعت تبریز و تعداد سپاهیان، اغراق باشد. اما باز می تواند دلیلی بر آن باشد که تبریز در دوره حملات اعراب مسلمان از مناطق معتبر آذربایجان، محسوب می شده است. مؤلف اولاد اطهار، بنای مسجد جامع تبریز را بوسیله عبدالله بن عامر نوشته است: «مسجدی که در اول اسلام ساخته اند و حالا به مسجد جامع مشهور است آنرا (عبدالله بن عامر) ساخته است»^(۴) که این مطلب نیز در صورت اثبات شدن می تواند دلیلی بر وجود شهر تبریز در اوائل دوره اسلامی باشد. «مسلم است که تبریز در آغاز پیدایش اسلام وجود داشته [است]»^(۵) اما، نویسنده کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» معتقد است که در دوره فتوحات اعراب و حتی جنگهای خرمدینان با اعراب نامی از تبریز بمیان نیامده است و در آخر نتیجه می گیرد که شاید در این ملک حصنها بوده و یکی از این حصون نیز تبریز بوده است: «برهانی بس قویتر بدین سخن من اینست که سالها در این ملک خرمدینان فتنه کردند و لشکرها با سرداران نامدار از دارالسلام - که مقر خلافت، عباسیان بود - بدین ثغر آمدند و سهل و جبَل آذربادگان به زیر سنابک اسبان فرومالیدند و هرگز نامی از تبریز بدان داستانها نیست که بدین موضع شهری بوده، مگر آنکه بدین ملک حصنها بوده، یکی از آن حصون تبریز بود...»^(۶) در اینجا باید به این مطلب دقیق بود که مرکز قیام خرمدینان در قسمتهای شمالی آذربایجان و در اطراف و اکناف رشته جبال قره داغ

۱- همان، ص ۱۶. ۲- استاد تاریخ دانشگاه تبریز.

۳- حشری تبریزی، ۱۳۷۱، صص ۱۸ - ۱۹. ۴- به نقل از نخجوانی (چهل مقاله)، ۱۳۴۳، ص ۷۰.

۵- فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ۲۵۳۶، ص ۸۱.

۶- نادر میرزا، همان، ص ۲۴.

تا آن‌ور رود ارس، قرار داشته است و به همین علت نیز تبریز از مرکز جنگها بدور بوده است و اگر از تبریز در این جنگها صحبتی به میان نیامده، دلیل بر نبودن شهر تبریز در ایندروه و یا کم اهمیتی آن نمی‌تواند باشد، تا جائیکه برخی از منابع معتبر، اشاره به حضور بابک خرم دین در دوران شباب خود در تبریز نموده‌اند، و این دلیل بر اهمیت تبریز در آن دوره می‌باشد.

گفتنی است که ابن الندیم در ذکر «اخبار خرمیان بابکی» به دوران کودکی و جوانی بابک خرم دین پرداخته و به دو سال زندگی بابک در شهر تبریز اشاره نموده است، در حالیکه به نظر می‌رسد نادر میرزا اخبار فوق را ندیده و ادعا کرده است که در زمان خلافت عباسیان که آنان برای جنگ با خرمیان به مرزهای آذربایجان می‌آمده‌اند، نامی از تبریز به میان نیامده است، در حالیکه در کتاب «الفهرست» آمده است: «واقداً گوید: بابک، نزد شیل بن منقی ازدی در بلوک سراة به کار تیمار چهار پایانش اشتغال داشت، و طنبور را از نوکران او آموخت و سپس به تبریز - که یکی از شهرهای آذربایجان است، رفته و دو سال در خدمت محمد بن رواد ازدی بود. و پس از آن نزد مادر برگشت و در هجده سالگی با مادرش زندگانی می‌نمود»^(۱) متأسفانه منابع به دو سال زندگی بابک در تبریز پرداخته‌اند و از این جهت اطلاعات مهم و زیادی در مورد دوران جوانی بابک و همچنین شهر تبریز که بابک را در دامن خود پرورش می‌داد، از بین رفته است. مسلماً تبریز در ایندوره از اهمیت زیادی برخوردار شده بود، تا جائیکه در کتاب «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»، در مورد زندگی بابک در تبریز آمده است: «[بابک] در جوانی در کوهستانها به گاوچرانی و در تبریز به پیشه‌وری اشتغال داشت، و در این بین کم و بیش به طور اتفاقی با خرمیان و رهبر آن جاویدان آشنا گشت و ارتباط حاصل نمود».^(۲) و اینکه بابک در تبریز به پیشه‌وری اشتغال داشته است، نشان از اهمیت شهر تبریز و احتمالاً سهل انگاری نادر میرزا و مورخین دیگر در مورد تبریز می‌باشد.

بهر حال بعد از فتح آذربایجان و به تبع آن تبریز، اعراب مهاجر به اقصی نقاط این منطقه حاصلخیز مهاجرت کرده و اسکان یافتند، و حکمرانی این مناطق را نیز به دست گرفتند. در تاریخ یعقوبی به یکی از این مهاجرت‌های مهم به ناحیه تبریز، که در زمان ابو جعفر منصور [۱۳۶-۱۵۸ هـ] خلیفه عباسی، انجام گرفته است، اشاره شده است: «ابو جعفر [منصور خلیفه عباسی]، یزید بن اسید سلمی را والی ارمنستان و یزید بن مهلبی را والی آذربایجان قرار داد، یزید یمنی‌ها را از بصره به آذربایجان منتقل ساخت و نخستین کسی بود که آنان را منتقل کرد و رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تابذ فرود آورد، و مر بن علی طائی را در نریز، همدانی را در میانه، و قبیله‌های یمنی را پراکنده ساخت و از قبیله نزار جز صفر بن لیث عتبی و پسر عمویش

بعیث بن حلبس کسی در آذربایجان نبود»^(۱)، مؤلف «فتوح البلدان»، نیز بعد از ذکر اسکان یافتن اعراب ازدی در ارومیه به سرپرستی صدقه بن علی بن صدقه بن دینار، در مورد تبریز می‌نویسد: «اما تبریز، رواد ازدی و سپس و جناب بن رواد به این شهر وارد شدند و جنا و برادرانش در آنجا بنائی بساختند. وی به شهر حصار کشید و همراهان وی در آن بلد منزل گزیدند».^(۲) گفتنی است که قبل از ورود این عده از اعراب به تبریز، این شهر از اهمیت زیادی برخوردار بوده است و دلیل بر این گفته، نوشته‌های بلاذری و یعقوبی است که در آن ذکر شده است؛ رواد ازدی و سپس و جناب بن رواد به این «شهر» وارد شدند، و این نشان از بزرگی و اهمیت تبریز تا آن دوره بوده است، در حالیکه یاقوت حموی در قرن هفت هجری، از نوشته‌های مورخین قبلی مانند یعقوبی و بلاذری استنباط ناروایی کرده می‌نویسد: «وکانت تبریز قریه حتی نزلها الرواد الازدی المتغلب علی آذربيجان فی ایام المتوکل، ثم ان الوجناء بن الرواد بنی بها هو و اخوته قصوراً و حصنها بسور...».^(۳) و تبریز در آغاز قریه‌ای بود، تا اینکه رواد ازدی در ایام متوکل عباسی بر تبریز دست یافت و سپس و جناب بن رواد و پسران و برادرانش در آن قصرها و قلعه‌ها ساختند...» و نویسندگان بعدی نیز با توجه به نوشته یاقوت در «معجم البلدان»، تبریز را در اوائل دوره اسلامی بعنوان قریه‌ای محسوب می‌کنند، در حالیکه بلاذری و یعقوبی، فقط از ورود رواد بن مثنی به این شهر و از آبادانی تبریز بوسیله جانشینان او صحبت می‌کنند و به قریه بودن شهر نیز هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند در حالیکه این گفته یاقوت نشان از عدم اطلاع او از قدمت تاریخی شهر تبریز نیز می‌تواند باشد. گفتنی است که کشیدن حصار بر اطراف شهری دلیل بر بنای آن شهر، توسط تازه واردان نیست زیرا «بنا کردن سور و بارو به دور شهرها به این معنی نیست که این مواضع پیش از آن صورت شهری نداشته‌اند، بلکه به این معنی است که پیش از آن نیاز به برج و بارو احساس نمی‌شد».^(۴) بهرحال مهاجرت اعراب ازدی به سرپرستی - یزید بن مهلبی از بصره به آذربایجان و وارد شدن رواد بن مثنی ازدی و فرزندان او به شهر تبریز نقطه عطفی در تاریخ این شهر محسوب می‌شود. زیرا این خاندان شروع به آبادانی و ساختن بناهای مهم در تبریز نمودند و از این به بعد، تبریز بعنوان یکی از شهرهای مهم آذربایجان و حتی ایران مطرح گردید. لازم به تذکر است که شاخه دوم این خاندان عرب نیز، بعد از سالها دوری از حکمرانی آذربایجان، بار دیگر بعد از بر افتادن سالاریان در آذربایجان، به حکومت تبریز و آذربایجان رسیدند، که ما در فصل‌های بعدی راجع به آن حوادث صحبت خواهیم نمود.

بهر حال شاخه نخست این خاندان عرب عبارتند از رواد بن مثنی ازدی و سپس سه

۲- بلاذری، همان، ص ۴۶۴.

۱- یعقوبی، ۲۵۳۶، ج ۲، صص ۳۶۱-۳۶۲.

۴- زریاب (دایرة المعارف اسلام)، همان، ص ۲۰۰.

۳- یاقوت حموی، ۱۳۸۸هـ، ص ۱۳.

فرزند او بنام‌های وجناء، محمد، و یحیی بن روآد ازدی. مسئله‌ای که در مورد روادیان نخستین باید متذکر شویم، اینست که متاسفانه منابع تاریخی در مورد شاخه نخستین روادیان ازدی، یعنی رواد بن مثنی ازدی و سه فرزند او اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نداده‌اند، و از این جهت قسمتهای عظیمی از حوادث و وقایع دوران این سلسله و به تبع آن تاریخ تبریز و منطقه آذربایجان در تاریکی فرورفته است.

از نیای نخستین خاندان روادی همین اندازه اطلاع در دست است که او در زمان ابو جعفر منصور [۱۳۶-۱۵۸ هـ] خلیفه عباسی، به همراه یزید بن مهلبی والی آذربایجان به این منطقه آمده و همراه با اعراب ازدی از تبریز تا بڈ ساکن شده‌اند. با تأمل در گفته‌های یعقوبی و بلاذری، به نظر می‌رسد که در زمان نیای روادیان یعنی رواد بن مثنی ازدی، تبریز به حالت قبل از ورود ازدیان برقرار بوده است، زیرا بلاذری یا یعقوبی، هیچکدام به کارهای عمرانی رواد بن مثنی در تبریز اشاره‌ای ننموده‌اند.

در حالیکه در زمان فرزندان او، تبریز رو به عمران و آبادانی گذاشته، و اهمیت فراوانی یافته است، بلاذری به این مسئله بصورت صریح اشاره کرده است، آنجا که می‌نویسد: «رواد ازدی و سپس وجناء بن رواد به این شهر وارد شدند و جناء و برادرانش در آنجا بنائی بساختند. وی بر شهر حصار کشید...»^(۱) «اما تبریز، رواد ازدی بدانجای فرود آمد، سپس وجناء بن رواد در آن بنا کردند. و گرداگرد شهر بارو افراشتند این شد که مردم نیز، با وجناء به تبریز شدند و جای گرفتند».^(۲) در مورد کارهای وجناء بن رواد ازدی، غیر از آبادانی تبریز و کشیدن حصار به اطراف شهر، منابع به جنگهای او با والی آذربایجان در زمان خلافت هارون الرشید، نیز اشاره می‌کنند: «پس از آنکه وجناء ازدی و صدقة بن علی مولای طایفه ازد [حاکم ارومیه] بشوریدند و فساد کردند و خزیمه بن خازم [والی آذربایجان] در خلافت رشید به ارمینیه و آذربایجان ولایت یافت، باروی مراغه را بنا کرد و شهر را مستحکم ساخت و آن را تمصیر کرد و سپاه انبوهی را در آنجا منزل داد».^(۳) ابن فقیه نیز در (مختصر البلدان)، تألیف به سال ۲۹۰ هـ، در مورد اتحاد وجناء بن رواد با حاکم ارومیه بر علیه حاکم آذربایجان [خزیمه بن خازم]، مطالبی را بیان کرده است، او در این زمینه می‌نویسد:

«چون وجناء ازدی و صدقة بن علی - مولای ازد، [حاکم ارومیه] دست به آشوب و تباهگیری زدند، خزیمه بن خازم، در خلافت رشید، [۱۷۰-۱۹۳ هـ]، والی ارمینیه و آذربایجان شد. او با روی مراغه را ساخت و دژش را افراشت و آن را شهر کرد».^(۴) «اما» شگفت است که

۲- ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷.

۴- ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷.

۱- بلاذری، همان، ص ۴۶۴.

۳- بلاذری، همان، ص ۴۶۳.

طبری و دیگران هرگز نامی از این حادثه‌ها نمی‌برند و نتیجه این شورش و پایان کار و جناء پاک تاریک و نامعلوم است».^(۱) طبری نیز در ذکر «سخن از کار بابک و قیام وی، در بیان کارهای محمد بن بعیث حاکم مرنند، از و جناء بن رواد و شهر تبریز مطالبی را بیان کرده است: «هزیمت دیگر را محمد بن بعیث کرد و چنان بود که محمد بن بعیث در قلعه‌ای استوار بود از آن خویش به نام شاهی که ابن بعیث [محمد]، آن را از و جناء بن رواد گرفته بود که پهنای آن به دو فرسنگ بود. وی را در ولایت آذربایجان قلعه‌ای دیگر بود به نام تبریز، اما شاهی استوارتر بود، ابن بعیث با بابک صلح بود، وقتی بابک دسته‌های خویش را می‌فرستاد به نزد وی جا می‌گرفتند که ضیافت می‌کرد و نیکویی می‌کرد، چندان که با وی انس گرفتند و برای آنها عادت شد. پس از آن چنان شد که بابک یکی از یاران خویش را به نام عِصْمَه که از اسپهبدان وی بود با دسته‌ای فرستاد، که به نزد ابن بعیث جا گرفت ...».^(۲) که البته این بار «ابن بعیث» برخلاف دفعات قبل، فرستادگان بابک را با حيله از بین برده و عصمه، سردار بابک را نیز به اسارت درآورده و به نزد معتصم می‌فرستد، و منظور طبری از اینکه «هزیمت دیگر را محمد بن بعیث کرد»، اشاره به این حادثه است که طی آن تعدادی از نیروهای بابک، توسط محمد بن بعیث، حاکم عرب مرنند، از بین می‌روند. و همچنین باید در نظر داشت که حوادث دوره روادیان نخستین با محمد بن بعیث و کارهای او مرتبط می‌باشند، و براساس نوشته طبری، معلوم می‌گردد که بین محمد بن بعیث، حاکم مرنند و و جناء بن رواد ازدی، حاکم تبریز برخورداردی پیش آمده و محمد بن بعیث، در این جنگ، بر و جناء بن رواد غالب گشته و حتی قلعه شاهی را نیز از دست او خارج کرده است.

پس از و جئا برادرش، محمد بن رواد، به حکمرانی تبریز و قسمتی از آذربایجان می‌رسد، و همزمان با حکمرانی این شخص است که بابک خرم دین به تبریز وارد شده و دو سال در این شهر بسر می‌برد. متأسفانه منابع تاریخی مطالب زیادی در مورد تبریز در دوره محمد بن رواد بدست نمی‌دهند. در کتاب «الفهرست» در مورد حضور بابک خرم دین در تبریز و همچنین در مورد محمد بن رواد، آمده است: «و سپس [بابک] به تبریز - که یکی از شهرهای آذربایجان است، رفته و دو سال در خدمت محمد بن رواد ازدی بود و پس از آن نزد مادر برگشت».^(۳) مؤلف کتاب بیان الادیان که آنرا در سال ۴۸۵ هـ ق به نگارش درآورده است، در ذکر قصه اوائل بابک خرم دین و دوران جوانی او و اینکه خانواده او مجبور به مهاجرت از اردبیل شدند، می‌نویسد: «... تا به اردبیل کاربردیشان دشوار گشت و نیز نتوانستند آنجا بودن، از آنجا برفتند و به ناحیتی آمدند که آن را میمه خواندند و آنجا مقام کردند ... تا روزی به موضعی افتاد که آن را

«نوالند»، خواندندی و آن چند پاره دیه است که از آن محمد بن رواد اززدی بود، و اهل آن دیه مزدکیان و خرم دینان بودند».^(۱) از مطالب فوق نتیجه گرفته می شود که میمه همان قره داغ امروزی نیز از جمله املاک محمد بن رواد اززدی بوده و گفتنی است که شاخه دوم این خاندان یعنی ابوالهیجاء حسین (۳۴۴هـ)، نیز قدرت خود را از این منطقه یعنی قره داغ (اهر، ورزقان)، به سایر نقاط آذربایجان و تبریز، گسترش داده است، که در فصل های بعدی، راجع به آن مطالبی را بیان خواهیم کرد. در مورد [میمه = میمد]، نویسنده کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» در سال ۳۷۲ هـ، می نویسد: «اهر - قصبه میمدست و پادشایی پسر رواد است...».^(۲) مؤلف المصیالک والممالک (۲۳۲ هـ)، نیز در ذکر شهرها و نواحی کوره آذربایجان، از محمد بن رواد اززدی، صحبت کرده و می نویسد: «مراغه و میانج و اردبیل و ورثان ... [و سپس در مورد تبریز می نویسد] و تبریز که در اختیار محمد بن الرواد اززدی است».^(۳) از کارهای محمد بن رواد در آذربایجان، می توان به طغیان او در مقابل خلیفه وقت، مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ) اشاره کرد. در تاریخ یعقوبی و در ذکر حوادث و شورش های ایام خلافت مأمون، به شورش و نافرمانی محمد بن رواد حاکم تبریز، در آذربایجان اشاره شده است: «پس بصره را عباس بن محمد بن موسی جعفری گرفت ... و در ارمنستان عبدالملک بن جحاف سلمی و محمد بن عتاب، و در آذربایجان محمد بن رواد اززدی و یزید بن بلال یمنی و محمد بن حمید همدانی و عثمان بن افکل و علی بن مرطائی، ... سربلند کردند».^(۴) این یاغیان، بوسیله محمد بن حمید طوسی، سردار مأمون که برای جنگ با بابک خرم دین اعزام شده بود، دستگیر می شوند، در اینمورد طبری در ذکر حوادث سال ۲۱۲ هـ می نویسد:

«محمد بن حمید طوسی را از راه موصل سوی بابک فرستاد و او را برای نبرد بابک نیرو داد. محمد بن حمید، یعلی بن مره و امثال وی از تسلط جویان آذربایجان [که محمد بن رواد نیز از آن جمله بود] را بگرفت و آنها را نزد مأمون فرستاد».^(۵) اما محمد بن حمید طوسی در جنگ بابک موفقیتی بدست نیاورده و جان خود را نیز از دست می دهد. در «شهر یاران گمنام» در این زمینه آمده است: «یکی از همگنان علی بن مر [یعنی بن مره]، محمد پسر رواد بود و از این جا میتوان گفت که محمد بن حمید او را نیز دستگیر ساخته و به بغداد فرستاده است. ولی او [محمد بن رواد] و علی بن مر بار دیگر به آذربایگان آمده و سالها پس از آن هر کدام در جای خود حکمرانی داشته اند. چه ابن خرداد به، که کتاب خود را در سال ۲۳۰ تا ۲۳۴ تألیف نموده در

۲- حدود العالم ...، ۱۳۶۱، ص ۱۶۰.
۴- یعقوبی، ۲۵۳۶، ج ۲، صص ۴۶۱-۴۶۲.

۱- فقیه بلخی، ۱۳۷۶، صص ۱۲۰-۱۲۱.
۳- ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰.
۵- طبری، ۱۳۵۴، ۱۳، ص ۵۷۳۹.

شمردن شهرهای آذربایگان باز تبریز را از آن محمد بن رواد و مرند را از آن محمد پسر بعیث، ... و جابروان و نریز را از آن علی بن مر می نگارد»^(۱).

با استناد به مطالب فوق، به نظر می‌رسد که همزمان با جنگهای بابک خرم دین با خلفای وقت، از جمله با مأمون [۱۹۸-۲۱۸ هـ ق] حاکم تبریز محمد بن رواد نیز از به رسمیت شناختن حکومت خلیفه بر این منطقه سرباز زده و در مقابل خلیفه ایستادگی می‌کرده است. بعد از محمد بن رواد، حکمرانی تبریز و قسمتهائی از آذربایجان بدست برادرش، یحیی بن رواد می‌افتد. از این شخص نیز اطلاع زیادی در دست نیست، و فقط یعقوبی در ذکر شورش محمد بن بعیث حاکم مرند، از او سخن بمیان آورده است. لازم به ذکر است که از جمله اشخاصی که همزمان با روادیان در مسائل آذربایجان دست اندر کار حوادث و تحولات بوده است، محمد بن بعیث، حاکم مرند می‌باشد. مؤلف «فتوح البلدان» در معرفی این شخص با نفوذ و دلیر می‌نویسد: «اما مرند، قریه کوچکی بود. حلبس پدر بعیث در آنجا منزل گزید و پس از او بعیث و سپس فرزند وی محمد بن بعیث، مرند را مستحکم نمودند و محمد [بن بعیث]، در آنجا قصرهائی ساخت، وی در ایام خلافت المتوکل علی الله [۲۳۲-۲۴۷ هـ ق] سر به مخالفت برداشت، بغا کوچک آزاد کرده امیر المومنین با محمد بجنگید و بروی ظفر یافت و او را به «سرمن رأی» فرستاد و دیوار مرند و آن قصر را ویران کرد»^(۲). یعقوبی در ذکر دوران خلافت جعفر متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق) و در صحبت از دستگیری محمد بن بعیث حاکم مرند، به دستگیری یحیی بن رواد نیز اشاره کرده و آورده است: «محمد بن بعیث به ناحیه‌ای از آذربایجان به نام مرند مستولی بود، پس حمدویه ابن علی، عامل آذربایجان با وی در افتاد... پس او را به دربار خلیفه فرستاد و چون از راه رسید علیه حمدویه بن علی گزارش داد و بدان جهت حمدویه را زدند و ... ابن بعیث رها گردید و پس از چند روزی که ماند از سامره به مرند گریخت ... و نافرمانی و ناسازی را آشکار نمود، پس حمدویه بن علی را از حبس درآورده و به حکومت آذربایجان برگزیدند و محمد ... با او جنگید و او را کشت و کار ابن بعیث نیرو گرفت ... و سپس عتاب بن عتاب به جنگ وی شتافت و حکومت بدست بغای صغیر بود، پس چند ماهی در جنگ با وی پایداری کرد و سپس به او امان داد و چون نزد وی آمد او را به دربار خلیفه فرستاد و تا در سال ۲۳۵ هـ بدست اسحاق زندانی شد و اندکی در حبس ماند و مرد و یحیی بن رواد را نیز فرستاد...»^(۳). مؤلف «شهریاران گمنام»، از نوشته یعقوبی نتیجه می‌گیرد که «از اینجا می‌توان پنداشت که او پس از برادرش محمد حکمرانی و بزرگی داشته وگرنه چرا بایستی حمدویه دستگیرش ساخته به بغداد ببرد»^(۴). بعد

۲- بلاذری، همان، ص ۴۶۳.

۱- کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵.

۴- کسروی، همان، ص ۱۳۶.

۳- یعقوبی، ج ۲، همان، ص ۵۱۵.

از دستگیری یحیی بن رواد و فرستاده شدن او به مرکز خلافت عباسی فرمانروائی شاخه اول روادیان نیز در این سامان به پایان می‌رسد و دیگر از این خاندان در کتابهای تاریخی خبری مطرح نمی‌شود و حال و روزگار بقایای این خاندان نیز در زیر پرده‌ای از ابهام فرو می‌رود. تا اینکه برای اولین بار، ابن حوقل، در حوادث سال ۳۴۴ هـ ق از ابوالهیجا روادی، حاکم اهر و ورزقان صحبت می‌کند و از این زمان پای شاخه دوم این خاندان، به تاریخ آذربایجان باز می‌شود که در فصل‌های بعدی راجع به آن مطالبی را بیان خواهیم کرد.

در کتاب «تاریخ مردم ایران» در مورد پسران رواد بن مثنی ازدی، آمده است: «پسران او هم که غالباً به شیوه صعلوکان عرب در اطراف ثغور ضمن نظارت بر امنیت راهها خود به رهنی و اخاذی و کسب غنائم اشتغال داشتند، در همان نواحی تدریجاً کسب قدرت کردند ... پسران این رواد ازدی، در حوادث عهد هارون و مأمون در ولایت آذربایجان صیت و آوازه یافتند و بعد از وقایع مربوط به قیام بابک تدریجاً نام و نشان آنها پایان یافت و شاید اقطاع‌های کوچکی درین نواحی برای اخلاف آنها باقی ماند. در دوره غلبه آل ساج ضمن آنکه «قلعه بد» ویران شد و نواحی تبریز از نظارت آنها خارج گشت، خود آنها هم در بین جنگجویان محلی که در جمع آنها اعراب و اکراد و طوایف اشروسنه و فرغانه به هم در آمیخت، جذب شدند ...»^(۱)

از حوادث مهم شهر تبریز در این دوره می‌توان به زلزله شدید این شهر در سال ۲۴۴ هـ ق اشاره کرد. این زلزله از سهمناک‌ترین زلزله‌هایی است که در تاریخ تبریز اتفاق افتاده است، او می‌توان گفت که تمام زحمات روادیان «شاخه اول» را در آبادانی شهر، از بین برده است. در «نزهة القلوب» در این زمینه آمده است: «در سنه اربع و اربعین و ماتین، بعهد متوکل خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق) به زلزله خراب شد».^(۲) «چون تبریز معمور شد و مردم بسیار در آن بلده کثیرالانوار جمع شدند در سنه اربع و اربعین و ماتین (۲۴۴ هـ) در زمان متوکل عباسی به زلزله خراب شد که اثر آن نماند، متوکل امر کرد باز به حلیه عمارت در آوردند».^(۳)

در قاموس اعلام نیز به به این زلزله تبریز و خرابی ناشی از آن و همچنین به تجدید بنای آن بوسیله متوکل اشاره شده است.^(۴) در «حدود العالم» تالیف به سال ۳۷۲ هـ ق در مورد تبریز بعد از زلزله ۳۴۴ هـ آمده است: «تبریز - شهر کیست خرد و با نعمت و آبادان و از گرد وی باره و آن علاء بن احمد کرده است»^(۵) و نویسنده کتاب «زمین لرزه‌های تبریز» منظور نویسندگان را از اینکه بعد از زلزله خلیفه آن را به حال عمارت در آورد «همین کار علاء بن احمد ازدی [می‌داند]

۱- زرین کوب، ۱۳۶۸، ص ۳۱۶.
 ۲- مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۷۶.
 ۳- کربلائلی تبریزی، ج ۱، همان، ص ۱۶.
 ۴- قاموس اعلام، ۱۳۰۸ هـ ج ۳، ص ۱۶۲۴.
 ۵- حدود العالم، ۱۳۶۱، ص ۱۵۸.

که در میان سالهای ۲۴۰ تا ۲۶۰ هـ عامل خلیفه و فرمانروای تبریز و بخشی از آذربایگان بوده است»^(۱) مینورسکی در حواشی خود بر «حدودالعالم» در مورد علاءبن احمد می نویسد: «تبریز در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) شهر مهمی نبود و علاءبن احمد از دی در حوالی ۲۵۱ هـ (۸۶۵ م) مأمور مالیه ارمنستان و آذربایجان بود»^(۲) بهر حال، به نظر می رسد که بعد از این زلزله شدید، تبریز خسارت فراوانی دیده و بناهای روادیان نیز از بین رفته است، و از طرفی با استناد به نوشته «حدودالعالم»، معلوم می شود که علاءبن احمد، عامل خلیفه در آذربایجان، بعد از وقوع زلزله شروع به تجدید بنای شهر نموده و به آبادانی آن همت گماشته است. در «تاریخ طبری» در مورد علاءبن احمد و سرانجام وی آمده است: «علاءبن احمد فلج شد و از کار بماند، سلطان، به ابوالردینی عمر بن علی مری نوشت و او را ولایتدار آذربایجان کرد که از آن پیش از آن علاء بود. ابوالردینی سوی آذربایجان رفت که آنجا را از علاء بگیرد. علاء در ماه رمضان برای نبرد ابوالردینی برون شد. در قبه ای و علاء کشته شد. گویند ابوالردینی گروهی را برای ترکه علاء فرستاد و از قلعه او چندان بردند که قیمت آن به دو هزار هزار درم رسید»^(۳) مؤلف «الکامل» نیز کشته شدن علاءبن احمد را در سال ۲۶۰ هـ نوشته ولی در جزئیات با طبری اختلافاتی دارد: «در آن سال [۲۶۰ هـ] معتمد علی الله، خلیفه برای امارت آذربایجان محمد بن عمر بن علی بن مرطائی موصلی را برگزید. او عده بسیار از خوارج و دیگران جمع کرد و سوی محل امارت خود لشکر کشید در آذربایجان علاءبن احمد از دی امیر، که مریض و زمین گیر بود او را با محمل برداشته بودند که به جنگ و دفع «محمد» لشکر کشید جنگ واقع شد و اتباع علاء منهزم شدند و خود او گرفتار شد و پی از مدتی در گذشت، محمد بن عمر بن علی، قلعه و کاخ علاء را گرفت، سه هزار درهم در گنج او بود که بدست محمد افتاد»^(۴).

به نظر می رسد که منظور اصطخری در «المسالک و الممالک»، از سرزمین «ردینی» اشاره به همان فرمانروائی است که توسط ابوالردینی عمر بن علی، بعد از شکست علاءبن احمد از دی در سال ۲۶۰ هـ و به پشتیبانی، معتمد بالله [۲۵۶ - ۲۷۹ هـ] خلیفه عباسی در تبریز و اطراف آن تشکیل شده بود، می باشد، «جابر و ان و تبریز و اشنه، این هر سه شهرها و آنچه در حوالی و اضعاف آن است به «ردینی» معروف اند»^(۵) در «صورة الارض»، راجع به حکومت «بنی ردینی» در تبریز و قسمتهائی از آذربایجان و بر افتادن آن، آمده است: «داخرقان دهخوارقان = آذر شهر» و تبریز تا اشنه آذر به و حوالی آنها به نام خاندان بنی ردینی معروف بود

۱- ذکاء ۱۳۶۸، ص ۲۰.

۲- به نقل از دکتر مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ۱۳۵۲، ص ۳۹۵.

۳- طبری، ۱۳۵۴، ج ۱۵، ص ۶۴۴.

۴- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۴۱.

۵- اصطخری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۷.

که به این نواحی تملک داشتند و به سبب قدرت سلطان اعتراض نبود. لیکن پس از فساد روزگار و مرگ سلطان و ستم همسایگان تملک ایشان از میان رفت و «لمن غلب» شد. و این خاندان ردینی عرب بودند، روزگار بدیشان پشت کرد و مغلوب و مقهور شدند و آثار ایشان از میان رفت و جز اندکی از اخبارشان نماند». (۱)

بعد از این حوادث، ساجیان اشروسنه‌ای به فرمانروایی آذربایجان می‌رسند (۲۷۶ تا

۳۱۸ هـ).

فصل دوم

تبریز از دوره ساجیان تا پایان سالاریان

۱- تبریز و ساجیان:

ساجیان از مردمان آسیای مرکزی بودند که از سال (۲۷۶ هـ ق) به حکومت آذربایجان دست یافته و تا سال (۳۱۸ هـ ق) در این مناطق به حکمرانی پرداخته‌اند. در مورد خاستگاه این سلسله در تاریخ کمبریج آمده است: «خاندان ساج از مردم اشروسنه آسیای میانه بودند و احتمالاً خاستگاه سعیدی داشتند».^(۱) و نویسنده دیگر در مورد خاستگاه ساجیان می‌نویسد: «این شخص [ابوالساج] ایرانی و از مردم اشروسنه ماوراءالنهر بود و به همین مناسبت عده‌ای به اشتباه او را ترک دانسته‌اند».^(۲)

البته چون این سلسله از آسیای مرکزی بر خاسته است و بنا به نوشته خانم بهرامی، عده‌ای نیز آنها را ترک دانسته‌اند، در صورت اثبات آن می‌توان گفت که ساجیان قدیمی‌ترین سلسله ترک هستند که بعد از اسلام در آذربایجان به حکمرانی پرداخته‌اند. لازم به ذکر است که ج.ک. مایلز (G.C. miles) نیز در معرفی سکه‌ای که توسط یوسف بن دیوداد ساجی ضرب شده او را با نام «یوسف بن دیوداد ساجی ترک» معرفی می‌کند.^(۳) مؤلف کتاب «آذربایجان و نهضت ادبی»، این سلسله را از «نژاد عرب» دانسته است!^(۴) که این گفته درست نمی‌باشد. این خاندان به نام بنیانگذار این سلسله یعنی ابوالساج دیوداد بن دیودست، به ساجیان معروف گشته‌اند. این شخص [ابوالساج بن دیوداد]، از جمله سرداران سپاه افشین محسوب می‌شد که در جنگ نهایی با بابک خرم‌دین، از خود تلاش نشان داد، و در نتیجه به شهرت رسیده بود. در کتاب «الکامل» و در ذکر حوادث سال ۲۲۲ هـ و در «بیان فتح بڈ و گرفتاری بابک» در این زمینه آمده است: «بابک در آن جنگل ماند [بعد از شکست بابک و تسخیر «بڈ» توسط سپاهیان خلیفه به فرماندهی افشین بابک به سوی جنگلهای شمالی آذربایجان عقب‌نشینی کرده بود]، تا وقتی که خواربار او نابود شد. یکی از راهها را گرفت و از جنگل بیرون رفت در آن وقت فقط چهار تن محافظ آن راه

۱- کمبریج، (و. مادلونگ)، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۹۸.

۲- بهرامی، ۱۳۵۱، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، ص ۲۰۲.

۳- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۳۲۴.

۴- فقیه، ۱۳۴۶، ص ۱۴۹.

بودند که مانع خروج او شوند هنگام ظهر او و دو برادرش و مادرشان و یک زن دیگر خارج شدند و راه ارمنستان را گرفتند. چهار نفر مستحفظ از دور سوارانی دیدند، گزارش دادند که ما چنین عده دیدیم و نمی دانیم چه مردمی بودند. ابوالساج فرمانده مستحفظین بود فرمان داد سپاهیان سوار شوند و به دنبال آن بشتابند. بابک را با همراهان دیدند که به آبی رسیدند و نشستند مشغول صرف ناهار شدند چون سپاهیان را دید سوار شد و رفت و معاویه و برادرش با مادر بابک و زن دیگر اسیر شدند، ابوالساج اسراء را نزد افشین فرستاد و خود بدنبال بابک رفت. بابک در کوهستان ارمنستان به سیر و فرار خود ادامه داد.^(۱) ابوالساج بعد از ماجرای بابک باز به نفع دستگاه خلیفه کوشیده و بدین ترتیب توانست که یکی از رجال متنفذ دربار خلیفه عباسی گردد: «بعد از ماجرای بابک هم در دفع عصیان منکجور که شوهر خواهر افشین بود و ولایت آذربایجان را از جانب او داشت و با اینهمه نیز بر ضد افشین و هم بر ضد خلیفه اظهار طغیان کرد، توفیق جالبی یافت. ابوالساج در دنبال توقیف و محاکمه افشین نسبت به خلیفه وفادار ماند و مثل تعداد دیگری از سرکردگان اش اشروسنه شمشیر خود را در اختیار فرمان خلیفه عباسی گذاشت»^(۲) «گویند: وقتی افشین از کار بابک فراغت یافت و از جبال بازگشت، این منکجور را بر آذربایجان گماشت که جزء عمل افشین بود و به دست وی بود. منکجور در شهر بابک در یکی از منزلهای وی، مالی گزاف به دست آورد و آنرا برای خویش نگهداشت که نه افشین و نه معتصم را از آن واقف نکرد. متصدی برید آذربایجان مردی بود شیعه بنام عبدالله پسر عبدالرحمان که به معتصم نوشت و این را به او خبر داد...»^(۳) «وقتی معتصم به افشین گفت که منکجور را معزول کند و دیگری را به جای او بفرستد، افشین، ابی ساج دیوداد را که نیز از نزدیکان و کسان خود او بود با سپاهی گران به آذربایجان گسیل کرد»^(۴) به هر حال در این ماجرا منکجور بدست سردار خلیفه بغاء^(۵) اسیر شده و غائله خاتمه می یابد. بعد از این حوادث، ابوالساج دیوداد به مناصب گوناگونی در دستگاه خلافت دست یافته و فرزندان او محمد و یوسف ابن ابوالساج نیز بعدها به تبع پدر خود، در دستگاه خلافت نفوذ یافته و برای خود جای پای پیدا می کنند.

در «طبقات سلاطین اسلام» در این زمینه آمده است: «ابوالساج دیو داد که حکمران کوفه و اهواز بود تا سال فوت خود یعنی سنه ۲۶۶ هـ این مقام را داشت و پسرش محمد حاکم حجاز بود ولی در سال ۲۶۹ والی انبار و در سال ۲۷۶ هـ حکمران آذربایجان شد.»^(۶) در مورد فرمانروایی

۱- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۰۷.

۲- زرین کوب، ۱۳۶۸ (تاریخ مردم ایران)، همان، ص ۳۰۳.

۳- طبری، ۱۳۵۴، ج ۱۳، صص ۵۱۵۹-۵۹۲۰.

۴- زرین کوب، (دو ترون سکوت)، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.

۵- لین پول، ۱۳۱۲ ش ص ۱۱۳.

۶- boga، سردار ترک معتصم خلیفه عباسی.

یافتن محمد بن ابی الساج در آذربایجان، و. مادلونگ،^(۱) نوشته است: «انقلاب بابک تنها موقتاً از قدرت روسای عرب در آذربایجان کاسته بود. ظاهراً برخی به منظور کاستن از استقلال آشوب‌انگیز این رؤسا و پاره‌ای به قصد جلوگیری از نفوذ پادشاهان خاندان باگراتید (بقرطی) ارمنستان بود که خلیفه معتمد [۲۵۶-۲۷۹ هـ.ق] در سال ۲۷۶ هـ.ق یا به احتمال بیشتر در سال ۲۷۹ هـ.ق محمد بن ابی الساج را که یکی از بزرگترین فرماندهان سپاه خلیفه بود، ولایت آذربایجان و ارمنستان داد.»^(۲)

بهر حال از سال ۲۷۶ هـ. ساجیان به حکومت آذربایجان می‌رسند، این خاندان در مواردی بر علیه خلیفه نیز به پا خاسته و عصیان می‌کنند ولی با فراز و نشیب‌های خود در رابطه با خلیفه، تا سال ۳۱۸ هـ. به حکمرانی خود در آذربایجان ادامه می‌دهند. «پایتخت این خانواده در اول کار مراغه بود [که] سپس به اردبیل انتقال یافت.»^(۳) از اقدامات محمد بن ابی الساج و برادر او یوسف، می‌توان به حملات آنان به ارمنستان و تصرف آن اشاره نمود. مؤلف «تاریخ ارمنستان» در این زمینه می‌نویسد: «آشوت اول در سال ۸۹۱ م [۲۷۸ هـ.ق] وفات یافت. پسرش سمبات اول [سمباط اول] بجای او بر تخت نشست (۸۹۲-۹۱۴) [۲۷۹-۳۰۱ هـ.ق] او نیز مانند پدرش با دشمنی و عناد فرمانروایان آذربایجان که از امرای دست‌نشان اعراب بودند، مواجه شد، زیرا اینان هیچکدام سیاست دولت بغداد را در اعطای استقلال به ارمنستان تصویب نکرده بودند و همیشه به آن به چشم کشوری زیر دست می‌نگریستند.»^(۴) در تاریخ کمبریج در مورد عصیان محمد در مقابل خلیفه و جنگ‌های او با همسایگان آمده است: «اندکی بعد محمد آنقدر قدرت در خود یافت که به دولت خلیفه بشورد و گویا از پرداخت خراج ولایت خود به خلیفه سرباز زد شاید در همین ایام بود که وی لقب افشین بر خود نهاد که لقب سنتی شاهان اشروسنه بود. این لقب بر روی سکه‌ای که وی در سال ۲۸۵ ق در برده ضرب کرد نقش شده است. وی در همان سال دو باره به قدرت خلیفه تسلیم شد، ظاهراً خود را برای جنگ جدیدی با سمباط [پادشاه ارمنستان] آماده می‌کرد، و خلیفه حکومت وی بر آذربایجان و ارمنستان را ابقا نمود. محمد تا قلب سلطان‌نشین باگراتید رخنه کرد، قارص را گرفت و همسر سمباط را ربود و بخشی از خزاین شاهی را با خود آورد.»^(۵) در تاریخ طبری در ذکر حوادث سال ۲۸۵ هـ.ق آمده است: «در همین سال معتضد، [۲۷۹-۲۸۱ هـ.ق]، کار آذربایجان و ارمنیه را به محمد بن ابی الساج داد،

۱- و. مادلونگ (W. Madelung) نویسنده بخش ششم، از جلد چهارم تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج می‌باشد. او در این بخش در مورد «سلسله‌های کوچک شمال ایران» مطالبی را نوشته که در آن راجع به سلسله‌های

محلی آذربایجان نیز بحث‌هایی شده است. ۲- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۹۸.

۳- مینورسکی، تاریخ تبریز، ۱۳۳۷، ص ۱۱. ۴- پاسدر ماجیان، ۱۳۶۹، ص ۱۸۳.

۵- کمبریج، ج ۴، ص ۱۹۹.

وی بر آن ناحیه تسلط یافته بود، معتضد خلعت‌ها برای او فرستاد با چند موکب».^(۱) بعد از مرگ محمد بن ابوالساج (۲۸۸ هـ.ق)، سپاهیان و اطرافیان او، فرزندش دیو داد را به فرمانروائی آذربایجان انتخاب می‌کنند، که این کار، با عکس‌العمل شدید یوسف، برادر محمد مواجه شده و در طی جنگی که رخ می‌دهد، دیو داد شکست خورده و از قدرت کناره‌گیری می‌کند و حکومت آذربایجان به دست یوسف عموی دیو داد می‌افتد. در مورد این حوادث، در مُجمل فصیحی در ذیل سال ۲۸۸ هـ.ق آمده است: «وفات محمد ابن ابی‌الساج، والی آذربایجان و جلوس دیو داد ابن محمد بن ابن الساج المذكور به قایم مقامی پدر و جنگ کردن یوسف بن ابی‌الساج با برادرزاده خود دیو داد، و شکست دیو داد».^(۲) از کارهای یوسف بعد از رسیدن به حکمرانی می‌توان به انتقال پایتخت از مراغه به اردبیل و همچنین به جنگهای او با پادشاهان ارمنی اشاره کرد. گفتنی است که خلیفه نیز برای تضعیف ساجیان، از سمباط شاه ارمنستان پنهانی حمایت می‌کرد: «شاه سمباط کوشید تا با پیشنهاد تابعیت مستقیم به خلیفه المکتفی [۲۸۱-۲۹۵ هـ.ق] خود را از سیادت ساجیان رهایی دهد. چون سمباط دعوتهای یوسف را برای رفتن به نزد وی رد کرد، امیر ساجی به کشور وی تاخت در سال ۲۹۰ ق (۹۰۲ م)، میان دو طرف قراردادی بسته شد و سمباط تاجی از یوسف دریافت کرد و بدین ترتیب سیادت وی را تصدیق نمود».^(۳) بعدها به علت تیره شدن رابطه یوسف با خلافت بغداد، خلیفه، شاه سمباط را بر علیه یوسف شوراند و یوسف نیز در جنگی که در سال ۹۱۳ م [۳۰۰ هـ.ق] رخ داد، شاه سمباط را گرفته و سپس او را به قتل رساند، در نهایت یوسف در جنگی که با قرامطه داشت (۳۱۵ هـ.ق) شکست خورده و اسیر گشت و سرانجام بدست ابوطاهر قرامطی کشته شد. مورخین یوسف را مهمترین امیر ساجیان می‌دانند، زیرا بعد از کشته شدن او، این خاندان تضعیف شده، و فرمانروائی آنان در آذربایجان خاتمه می‌یابد: «اهمیت و اعتبار سلسله بنی‌ساج با کشته شدن یوسف از میان رفت. پس از یوسف خاندان وی تا سه سال ۳۱۸ هـ همچنان در آذربایجان حکومت داشتند. ابوالمسافر فتح پسر محمد افشین برادرزاده ابوالقاسم یوسف پس از وی به جای او نشست و تا زمان مرگش این سمت را داشت، در اردبیل به دست یکی از غلامات خود به نام مفلح‌الیوسفی مسموم شد، (شعبان سال ۳۱۷ هـ) و حکومت آذربایجان نصیب مفلح شد و سلسله بنی‌ساج روبه ضعف نهاد و بالاخره بدست حکام عباسی انقراض یافت (۳۱۸)».^(۴)

اما تاریخ تبریز در دوره ساجیان نیز در پشت هاله‌ای از ابهام فرورفته است. مورخین

۱- طبری، ۱۳۵۲، ج ۱۵، ص ۶۶۹۴. ۲- خوانی، ۱۳۴۱، ج ۱، صص ۳۸۳-۳۸۴.

۳- کمبریج، ج ۴، همان، ص ۱۹۹.

۴- بهرامی، ۱۳۵۱، (سومین کنگره تحقیقات ایرانی)، صص ۲۱۶-۲۱۷.

هنگام صحبت کردن از ایام سلطنت خاندان ساجی، به شهر تبریز اشاره‌ای نمی‌نمایند به نظر می‌رسد که بین تاریخ تبریز در دوره ساجیان با تاریخ این شهر در دوره فتوحات اعراب شباهت‌های زیادی وجود دارد. زیرا در دوره ساجیان (۳۱۸-۲۷۶هـ.ق) نیز مانند زمان فتوحات اعراب در این مناطق (۲۲ هـ)، در ذکر حوادث و اتفاقات آذربایجان از تبریز ذکری بمیان نمی‌رود. مینورسکی در مورد علت بی‌اهمیتی تبریز در دوره فتوحات اعراب می‌نویسد: «لابد پس از ویرانه‌هایی که بنا به نوشته فاوست در آن رخ داده، در آن موقع قریه‌ای بیش نبوده است».^(۱) تبریز در دوره قبل از ساجیان نیز یک زلزله مهیب را پشت سر گذارده بود (۲۴۴هـ). اما این بار برخلاف فتوحات اعراب، خوشبختانه قبل از حاکمیت یافتن ساجیان در آذربایجان، یک منبع معتبر از شهر تبریز اطلاعاتی عرصه کرده بود: «تبریز - شهر کیست خرد و با نعمت و آبادان و از گرد وی باره و آن علاء ابن احمد کرده است».^(۲) گفتیم که علاء بن احمد در سال ۲۶۰هـ به وسیله ابوالردینی کشته شد و حکمرانی این مناطق به دست ابوالردینی عمر بن علی افتاد. پس کشیدن بارو به اطراف تبریز که قبل از سال ۲۶۰هـ اتفاق افتاد ناشی از آبادانی و وسعت نسبی شهر بوده است، شانزده سال بعد از ابوردینی، ساجیان به آذربایجان مسلط شده‌اند. مسلماً تبریز در این شانزده سال به آبادانی بیشتری نیز دست یافته بود، اما سوال اساسی در اینجا این است که چرا منابع از دخالت ساجیان در امور شهر تبریز سخنی بمیان نمی‌آورند؟ آنچه مسلم است نمی‌توان گفت که تبریز در این دوره قریه‌ای بیش نبوده است، و اهمیت زیادی نداشته است، سخنی که مینورسکی در توجیه نیامدن نام تبریز در دوره فتوحات اعراب گفته است. از طرف دیگر، بعلت قدرت یافتن ساجیان بخصوص در زمان محمد و یوسف ابوالساجی بعید به نظر می‌رسد که خاندانی مستقلی بتوانند در شهر تبریز به حکومت پردازند، در حالیکه پایتخت ساجیان نیز نخست در مراغه یعنی شهر همجوار تبریز، قرار داشته است. از طرفی بنابه نوشته مورخین، وسعت قلمرو ساجیان در دوره‌ای از فرمانروایی‌شان از مرزهای آذربایجان نیز فراتر رفته بود: «[بنی ساج]، هر چند از جانب خلیفه ولایت آذربایجان را داشت به اقتضای حوادث و احوال از یکسو تا نواحی داخلی ارمنستان و از سوی دیگر تا حدود قزوین و ری، قلمرو خود را توسعه می‌داد».^(۳) تا جائیکه ساجیان بعلت قدرت روزافزون خود، در مواقعی نیز در روبروی خلیفه عباسی ایستادگی کرده بودند: «نخستین فرمانروای نیمه‌مستقل آذربایجان پس از آمدن اسلام، محمد ساجی بود محمد مراغه را تختگاه خویش قرار داد و از فرستادن خراج به دربار خلافت سرباز زد و در ۲۵۸ق به نام خویش سکه زد».

۲- حدود العالم...، همان، ص ۱۵۸.

۱- مینورسکی، همان، ص ۹.

۳- زرین کوب، (تاریخ مردم ایران)، همان، صص ۳۰۲-۳۰۳.

(۱) با استناد به مطالب فوق، پذیرفتن گفته مینورسکی که: «گویا امرای این ناحیه [بنی ردینی: دهخوارقان، تبریز، اشنو]، در اداره امور عملاً استقلال داشتند چه در تاریخ بنی ساج که از سال ۲۷۶ تا ۳۱۷ هـ. فرمانروای آذربایجان بودند هیچگونه اشارتی بدخالتشان در امور تبریز نشده است». (۲) دشوار می‌نماید، زیرا اولاً غیر از تبریز، به اسامی بعضی از شهرهای دیگر آذربایجان نیز در دوره حکمرانی ساجیان اشاره‌ای نشده است مانند میانج، موقان، سراب و... بنابراین این دلایل، علت استقلال این مناطق نمی‌تواند باشد، از طرفی، قدرت یافتن محمد که حتی در مقابل خلیفه ایستادگی کرده و به استقلال نسبی نیز رسیده است، نشان از قدرت بلامنازع او در آذربایجان بوده است، بنابراین بعید می‌نماید که حاکمان وقت تبریز به طور مستقل توانسته باشند در مقابل این چنین شخص قدرتمندی به فرمانروائی تبریز ادامه دهند، مگر اینکه گفته شود دست نشانده ساجیان بوده‌اند، بنابراین به نظر می‌رسد که تبریز از جمله شهرهای نسبتاً معتبر سلسله ساجیان محسوب می‌شده است. بنابراین اشاره نشدن به نام تبریز در دوره ساجیان ناشی از دو علت مهم می‌تواند باشد اولاً: اینکه این شهر بعلت زلزله ویرانگر سال ۲۴۴ هـ که بر اثر آن آسیب جدی به این شهر وارد می‌شود، وضع و شرایط نامساعدی داشته است و می‌توان گفت که شهر تدریجاً به آبادانی و سازندگی روی می‌نهاد، بنابراین ساجیان قدرت خود را در این شهر که اعتبار قبل از زلزله را نداشت، متمرکز نمی‌کنند، و به شهر آباد و خسارت ندیده مراغه روی می‌آورند. ثانیاً اکثر اتفاقات عمده زمان ساجیان در خارج از شهرهای آذربایجان افتاده است، مثلاً جنگ با پادشاهان ارمنستان و لشکرکشی به جنوب ایران برای جنگ با قرامطه «۳۱۴ هـ»، بنابراین تبریز و اکثر شهرهای آذربایجان خارج از میدان نبردها قرار داشته است. کادو یکرنگیان در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در این زمینه نوشته است: «می‌توان چنین استنباط کرد که اگر چه خاندان بنی ردینی آذربایجان را در مقابل پیشروی و ضربات بنی ساج از دست داده بودند، ولی در محدود سه شهر ذکر شده [تبریز، اشنو، دخارقان]، مستقل از کاردار آذربایجان خود متصرف امور آن سامان شده و حاکمیت خویش را به آن دیار تثبیت کرده بودند». (۳) ایشان از نوشته ابن فقیه (مختصرالبلدان)، به این استنباط پرداخته در حالیکه به نظر می‌رسد شهر مورد نظر در مختصرالبلدان «نریز» باشد که به اشتباه در این نسخه «تبریز» نوشته شده است. بلاذری در فتوح البلدان در این زمینه نوشته است: «أما نریز [نریز]، قریه‌ی بود و در آن کاخی قدیمی و مخروب وجود داشت. مرین عمر و موصلی طائی در

۱- دایرة المعارف تشیع، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۷. ۲- مینورسکی، همان، صص ۱۰-۱۱.

۳- یکرنگیان، تبریز در عهد محمود غازان، (پایان‌نامه)، ص ۲۴.

آنجا منزل گزیده و در آن بنائی ساخت». (۱) بنابراین «نریز» (۲) غیر از تبریز بوده است. بالاخره در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در مورد آل بنی رُدینى و ارتباط آنها با تبریز آمده است: «اصطخرى گوید: جابروان و «اشنه اذریه» و تبریز و دور بر آن معروف به رُدینى است: «تعرف بالردینى»، یعنی در تصرف ردینى بوده است. ابن حوقل نیز می‌گوید: داخرقان و تبریز تا اشنه اذریه و دور بر آن به بنی ردینى شناخته می‌شود... کلمه تبریز در عبارات اصطخرى و ابن حوقل باید مصحف «نریز» باشد، زیرا تبریز در دست بنی ردینى نبوده است، و علاوه بر این ابن-خردادبه «جابروان و نریز» را با هم ذکر می‌کند و می‌گوید میان جابروان و نریز ۴ فرسخ است. اساساً سخنان اصطخرى و ابن حوقل دربارهٔ آل ردینى مشکوک است و قول بلاذرى درست‌تر می‌نماید که نریز قریه‌ای بود با قصرى کهن که مَرین عمر و موصلی طائی در آن فرود آمد. پس باید این بنی ردینى مذکور در اصطخرى و ابن حوقل همان فرزندان مَرین عمر و موصلی طائی باشند...» (۳)

باتوجه به مطالب فوق به نظر می‌رسد که گفته کارنگ در مورد دست به دست شدن تبریز، توسط ساجیان و سلسله‌های دیگر به حقیقت نزدیکتر باشد، او در این زمینه می‌نویسد: «دوام عمران مستلزم آرامش و امان است تبریز نیز این را نداشت، در بین حکومت‌های محلی متعددی چون روادى، بنی ساج، آل مسافر... دست به دست می‌گشت». (۴) گفتنی است که ریچارد فرای "R. Frye" نیز قلمرو حکومت یوسف ساجی را، در آذربایجان و ارمنستان، که شامل مناطقی بین زنجان تا دربند با حد شرقی دریای خزر بوده، می‌داند. (۵) با استناد به گفته‌های کارنگ در مورد دست به دست شدن تبریز در دوره ساجیان، و نیز گفته فرای، راجع به وسعت قلمرو یوسف ساجی که مطمئناً تبریز را نیز شامل می‌شده است، به نظر می‌رسد که تبریز، از جمله شهرهائی بوده که به وسیله ساجیان و یا حکام زیردست آنها اداره می‌شده است، هر چند که این امر در دوره‌های تضعیف این خاندان، شاید منتفی می‌شده و مدعیان محلی چشم طمع به ایالت آذربایجان و به تبع آن، تبریز می‌دوختند. و از طرف دیگر به نظر می‌رسد که گفته‌های مینورسکی در مورد تاریخ تبریز در دوره فرمانروایی ساجیان در آذربایجان، (۶) جای بحث

۱- بلاذری، همان، ص ۴۶۴.

۲- نریز: ابن خردادبه می‌گوید میان جابروان (آذرشهر فعلی) و نریز ۴ فرسخ است (زریاب، ۱۳۶۷، ص ۲۰۲) و بر روی نقشه آذربایجان در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در ذیل ماده آذربایجان - محل نریز در جنوب دریاچه ارومیه و در محدودهٔ فعلی شهرستان نقده (سلدوز) نشان داده شده است.

۳- زریاب خویی، همان، صص ۲۰۱-۲۰۲. ۴- کارنگ، ۱۳۷۴، آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۴.

۵- فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ۱۳۵۸، ص ۲۲۵.

۶- تاریخ تبریز، صص ۱۰-۱۱.

داشته و قابل تجدید نظر است.

۲- ابن دیسم و جنگ قدرت او با سالار مرزبان:

«پس از بنی ساج، آذربایجان میدان محاربات متعددی شد، در حدود ۳۳۶هـ لشکری بن مردی یکی از حکام مرداویج زیاری بر آذربایجان دست یافت، اما دیسم کرد ویرا از آنجا بیرون راند»^(۱) در مورد ابن دیسم، در تاریخ العبر آمده است «آذربایجان در دست دیسم بن ابراهیم الکردی، از یاران یوسف بن ابی الساج بود. پدر دیسم در شمار یاران هارون الشاری و از خوارج بود، که چون هارون کشته شد، به آذربایجان آمد و دختر یکی از سران کرد را به زنی گرفت، و از او دیسم زاده شد. دیسم بزرگ شد و در زمره خادمان یوسف بن ابی الساج درآمد، و چنان کارش بالا گرفت که پس از یوسف مالک آذربایجان گردید»^(۲) نویسنده ماده آذربایجان در «دانشنامه ایران و اسلام»، ابن دیسم را «نیمه عرب و نیمه کرد» نوشته است^(۳) در مورد جنگهای ابن دیسم [که از خادمان یوسف بن ابی الساج بود و بعد از مرگ صاحب خود، در مسائل آذربایجان وارد شد] با لشکری بن مردی، در «تجارب الامم» و در ذکر حوادث سال ۳۲۶هـ آمده است: «نیز در این سال، «لشکری بن مردی» بر آذربایجان چیره شد.. لشگری دارائی و مردانی فراوان گرد آورد... و به آذربایجان آمد، تا آنرا بگیرد که در دست دیسم بن ابراهیم بود. دیسم سپاهی از کردان و جز ایشان داشت... پس «لشکری» بیامد و در مدت دو ماه دوبار با او جنگید، که در هر دو دیسم را بشکست و «لشکری» بر همه شهرهای او جز اردبیل [پایتخت آذربایجان] دست یافت»^(۴) مردم اردبیل در مقابل حمله «لشکری بن مردی» به دفاع برخاسته و مانع ورود او و لشگریانش به شهر می شدند، اما لشکری بن مردی بعد از محاصره طولانی، موفق می شود که به داخل شهر نفوذ کرده و آنرا نیز تصاحب کند ولی بر سر یک اشتباه باز اردبیل را از دست می دهد، در این بین مردم اردبیل، پیش دیسم، افرادی را فرستاده و جریان را به او خبر می دهند و با او قرار می گذارند که در وقت موعود همزمان بر سپاه او بتازند، براساس این نقشه دیسم بر لشگری چیره شده و لشگری به پیش اسپهبد موقان که «ابن دوله» نام داشته است می رود و از او برای رفع دیسم یاری می طلبد و در جنگی که اتفاق می افتد این بار پیروزی نصیب لشگری بن مردی می گردد. و دیسم نیز برای جبران شکست خود به وشمگیر متوسل می شود: «دیسم به سوی وشمگیر به ری رفت و آنچه لشگری [گیلی] بر سرش آورد تا بر

۲- ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۴۱.
۴- ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶، صص ۲-۳.

۱- مینورسکی، همان، ص ۱۱.
۳- زریاب، ۱۳۵۲، ص ۴۹.

آذربایجان چیره شد و اینکه «ابن دلوله» سپهبد موقان نیز با لشگری همکاری کرده بود، گزارش داد او به وشمگیر گفت: کشور گیلان به تو نزدیک است و لشگری به آسانی می‌تواند آماده شود، و به سادگی بر وی یورش آورد. دیسم خواستار سپاهی از گیل و دیلم شد تا بتواند در برابر لشگری و یارانش بایستد... دیسم پذیرفت که در همه منبرهای آذربایجان به نام او خطبه کند و سالیانه یکصد هزار دینار سره برایش بفرستد... پس با یکدیگر پیمان بستند که به یکدیگر وفادار باشند».^(۱) اما تا لشگریان وشمگیر همراه ابن دیسم به آذربایجان برسند، خبر رسید که سپهبد «ابن دوله» با بسیاری از یارانش در بیماری آبله در گذشته‌اند و باقی یارانش مانده‌اند»^(۲) و همچنین «لشگری ابن مردی» در جنگی که با ارمنیان کرده، به حيله «اتوم» پسر گرگین به قتل رسیده و سپاهیانش نیز تار و مار شده بودند، بنابراین ابن دیسم به آسانی بر آذربایجان مسلط شد. دیسم بعد از رسیدن به حکمرانی آذربایجان به دیلمیان تکیه کرده و اکراد را از دور و بر خود می‌راند، زیرا اکراد دست به چپاول و غارت زده و برای دیسم در این دیار بیگانه مشکل آفرین شده بودند. دیسم بعد از میدان دادن به دیلمیان، در حق وزیر آذربایجانی خود، نیز سختگیری نموده و نسبت به او بدگمان می‌گردد، بنابراین ابوالقاسم علی بن جعفر وزیر، از پیش او گریخته و به طارم نزد مرزبان بن محمد پناهنده می‌شود. بعد از این واقعه در تاریخ آذربایجان و به تبع آن تبریز، پای سلسله‌ای به نام سالاریان کنگری، باز می‌شود. این سلسله بعد از شکست دادن ابن دیسم کرد و پس از پایان دادن به حکمرانی کم دوام و کوتاه مدت او، بوسیله مرزبان بن محمد سالاری در (۳۳۰هـ)، و فتح آذربایجان، به حکمرانی آذربایجان رسیده و سالهای متمادی در این سامان به سلطنت می‌پردازند. در تاریخ العبر، در مورد گریختن ابوالقاسم علی بن جعفر، وزیر دیسم به طارم و گرویدن او به محمد بن مرزبان آمده است: «وزیرش ابوالقاسم علی بن جعفر از او [ابن دیسم] بیمناک شد، و به نزد محمد بن مسافر از امرای دیلم گریخت. چون به نزد او رسید دید که دو پسرش، و هسودان و مرزبان، بر پدر شوریده‌اند، و بعضی از دزهای او را در تصرف گرفته‌اند. آنگاه آن دو، پدر خود محمد را دستگیر کرده، اموال و دخایرش را بردند... چون علی بن جعفر چنان دید، خود را به مرزبان نزدیک ساخت و هوای تسخیر آذربایجان را در دل او بردمید. او نیز وزارت خود را به او داد. این دو شیعه بودند، زیرا علی بن جعفر از باطنیان بود، و مرزبان از دیلمیان، که شیعه‌اند. علی بن جعفر با اصحاب دیسم باب مکاتبت بگشود، و آنان را به خود متمایل ساخت مخصوصاً آن گروه از سپاه او را که از دیلم بودند. چون جنگ آغاز

کردند، دیلمیان به مرزبان پیوستند و بسیاری از کردان نیز امان خواستند. دیسم با باقیمانده سپاهش به ارمینیه گریخت، و به حاجیق، پسر دیرانی پناه برد.^(۱) بعد از این پیروزی آذربایجان به دست مرزبان بن محمد دیلمی که مذهب باطنی داشت، افتاد: «تا این زمان از مردم آذربایجان آنانی که دین اسلام درآمده بودند مذهب سنت می‌ورزیدند. [از زمان فتوحات اعراب و فرمانروایان رودی عرب و ساجیان]، اما از اوایل سده چهارم هجری که امرای مسافری (سالاری) متصرفاتی در آذربایجان به دست آوردند، مذاهب زیدی و اسماعیلی رفته رفته، در این سرزمین راه یافتند. مرزبان مسافری که از قدرتمندترین امرای آل مسافر بود، خود از کیش اسماعیلی پیروی می‌نمود و وزیرش ابوالقاسم جعفر بن علی که از داعیان اسماعیلی بود، آشکارا تعلیم اسماعیلی می‌کرد.»^(۲)

در «صورة الارض» در مورد حکمرانی مناطق آذربایجان و اران و ارمینیه، که مؤلف آن همزمان با فرمانروایی سالار مرزبان ۳۴۴هـ به آذربایجان وارد شده، آمده است: «و من اینها را یک اقلیم برشمردم زیرا تا آنجا که من دیده‌ام در تحت حکومت یک تن بوده است، و نیز در زمانهای اخیر چنانکه اخبار نشان می‌دهد کسانی از قبیل ابن الساج و غلام او مفلح و دیسم بن شاذ لویه و مرزبان بن محمد معروف به سالار در آنجا حکومت کرده‌اند.»^(۳) از مطالب صورة الارض، می‌توان به وسعت قلمرو ساجیان و سالاریان دیلمی پی برد. بعد از این پیروزی، مرزبان بر آذربایجان تسلط یافته و با کاردانی و تدبیر وزیر آذربایجانی خود علی بن جعفر به حکمرانی در این مناطق می‌پردازد. اما این امر با تیرگی روابط مرزبان با علی بن جعفر وزیر، به مخاطره می‌افتد. تا جائیکه علی بن جعفر به جانب دیسم گرویده و بر علیه مرزبان وارد میدان می‌شود، مؤلف «تجارب الامم»، تیرگی رابطه مرزبان با علی بن جعفر را به توطئه چینی ابوسعید عیسا بن موسا معروف به «عیسکویه» که از دیران مرزبان بود، نسبت می‌دهد، گویا او مرزبان را در مورد ثروت علی بن جعفر به طمع واداشته بود و همچنین سختگیریهای جعفر بن علی با اطرافیان مرزبان نیز از جمله مسائلی بود که باعث شده بود تا بر علیه او توطئه چینی شود.^(۴) علی بن جعفر بعد از خبر یافتن از توطئه‌هائی که بر علیه او ریخته شده بود و برای دور شدن از دربار، دست به حيله‌ای زده و از مرزبان می‌خواهد که سپاهیان در اختیار او بگذارد تا تبریز را برای او تسخیر کند، در حین این لشکرکشی است که ابن مسکویه از شهر تبریز سخن بمیان آورده و از آن تعریف و تمجید نموده است: «تبریز شهری گرانمایه دارای برج و بارو است،

۲- دایرة المعارف تشیع، ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۲۷.

۴- ابن مسکویه، همان، ج ۶، ص ۶۲.

۱- ابن خلدون، ج ۲، همان، ص ۶۴۱.

۳- ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۱.

پیرامون آن چشمه‌سارها و باغهای میوه‌دار است. مردمش نیرومند، همدل و ثروتمند هستند»^(۱). بهر حال مرزبان نیز به طمع دست یافتن بر تبریز، سپاهیان را در اختیار علی بن جعفر گذاشته و این وزیر کهنه کار را روانه فتح تبریز می‌کند، اما «علی بن جعفر» بعد از رسیدن به تبریز با مردم شهر سازش کرده و به دیسم که در این زمان در ارمنستان پیش حاجیق بود نامه می‌نویسد تا به آذربایجان آمده و حکومت تبریز را در دست بگیرد، از طرفی علی بن جعفر با مردم تبریز دست به یکی کرده و لشکریان دیلمی را قتل و عام می‌کند و بدین ترتیب زمینه برای آمدن دیسم به تبریز مهیا می‌شود.

بعد از این حوادث، دیسم وارد تبریز می‌شود، از طرف دیگر، مرزبان برای فتح تبریز دست به اقداماتی زده و با سپاهیان خود به طرف تبریز حرکت می‌کند تا وزیر را به سزای اعمال خود رسانده و دیسم را از شهر بیرون کند. در جنگی که بدین منظور انجام می‌گیرد، دیسم شکست خورده و به داخل دژ شهر عقب‌نشین می‌کند. در این موقع مرزبان به دلجویی از علی بن جعفر پرداخته و او را بجانب خود فرا می‌خواند دیسم نیز تبریز را ترک کرده و به اردبیل می‌گریزد. در تاریخ «الکامل» در این زمینه آمده است:

«سپاهیان دیسم»^(۲)، شکست خورده و گریختند و به شهر تبریز پناه بردند و مرزبان آنان را محاصره کرد، آنگاه شروع کرد به آشتی با علی بن جعفر و جلب او و مکاتبه نمود و سوگندها یاد کرد و هر چه خواست داد و او [علی بن جعفر] خواهش کرد که جز سلامت و ترک وزارت و گوشه‌نشینی چیزی نمی‌خواهد او هم اجابت کرد و برای او قسم خورد. محاصره دیسیم هم سخت شد ناگزیر شهر تبریز را رها کرد و سوی اردبیل روانه شد و علی بن جعفر نزد مرزبان رفت و همه سوی اردبیل لشکر کشیدند، عده هم برای محاصره شهر تبریز گذاشت و خود، «دیسیم» [دیسم] را در اردبیل محاصره کرد و چون محاصره بطور انجامید دیسیم ناگزیر درخواست صلح نمود و به مرزبان نامه نوشت او هم اجابت کرد و مرزبان شهر اردبیل را گرفت و نسبت به دیسیم نیکی کرد»^(۳) «بعد از فتح اردبیل، مرزبان به عهد خود وفا نموده و دیسیم را به شهر طارم فرستاد تا او با خانواده خود در آنجا زندگی کند و دیسم در آنجا بود تا اینکه مرزبان به جنگ رکن‌الدوله بویی رفته و به اسارت او در می‌آید و در دژ سمیرم فارس زندانی می‌گردد

۱- همان، ج ۶، ص ۶۲.

۲- ابن اثیر (دیسم) را به صورت (دیسیم) آورده است، ولی چون (ابن مسکویه) و اکثر محققین بصورت (دیسم) نوشته‌اند، ما نیز آنرا بصورت دیسم نوشته‌ایم.

۳- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

(۳۳۷هـ). دیسم از این خلاء بوجود آمده استفاده کرده و به آذربایجان وارد می‌شود، اما بعد از گریختن مرزبان از زندان رکن‌الدوله بویی باز آذربایجان بدست او می‌افتد: «[مرزبان] سپاهی به دفع دیسم که حکومت آذربایجان را غصب کرده بود فرستاد. چون رؤسای دیلمی سپاه دیسم وی را فرو گذاشتند، دیسم نزدیک اردبیل شکست خورد و به ارمنستان شتافت... یک سال بعد از آنجا نیز رانده شد و به بغداد نزد معزالدوله دیلمی گریخت... در سال ۳۴۳ هـ ق رکن‌الدوله با مرزبان صلح کرد و دختر وی را به زنی گرفت، دیسم، به حمدانیان پیوست. وی پس از دریافت کمک از سیف‌الدوله فرمانروای حلب در سال ۳۴۴ هـ سلماس را متصرف شد اما بر اثر فشار مرزبان، دیر نیک^(۱) بعدها وی را توقیف و تسلیم امیرسلاری [مرزبان] کرد. مرزبان دیسم را کور کرد و به زندان درافکند، دیسم پس از مرگ مرزبان به دست طرفداران وی کشته شد»^(۲) بعد از دستگیری و کور نمودن دیسم، مرزبان سالاری به حکمرانی خود در آذربایجان ادامه داد. در مورد دیسم که نویسنده ماده آذربایجان در «دانشنامه ایران و اسلام» او را «نیمه عرب و نیمه کرد» معرفی کرده است^(۳)، باید این نکته را متذکر شد که او در مواقعی که در آذربایجان آشفتگی بوجود می‌آمد، به جمع مدعیان حکومت اضافه می‌شد، در حالیکه از بومیان این منطقه نیز نبود، مثلاً بعد از مرگ یوسف ساجی که دیسم نخست از خادمان او محسوب می‌شد او به جمع مدعیان فرمانروایی آذربایجان پیوست و موفقیت‌هایی را نیز بدست آورد، ولی با آمدن سالار مرزبان، تسلط او نیز پایان یافت (۳۳۰هـ) و در یک برهه از زمان که باز در مسائل حکومتی آذربایجان آشفتگی‌هایی بوجود آمده بود زیرا مرزبان در طی جنگی که با رکن‌الدوله بویه داشت اسیر شده بود (۳۳۷هـ ق)، باز دیسم از خلاء موجود استفاده کرده و به قسمتهائی از آذربایجان مسلط شده بود اما با فرار مرزبان از زندان آل بویه در فارس، و با دستگیری دیسم غائله او نیز در این منطقه برای همیشه پایان یافت. در تاریخ الکامل در مورد سرانجام دیسم آمده است: «چون مرزبان درگذشت بعضی از اتباع او دیسیم کور را کشتند زیرا ترسیدند دوباره طغیان کند»^(۴).

۱- «اما دیرنیک Derenik نام پدر غاغیق، در کتابهای ابن مسکویه و ابن اثیر و ابن حوقل آن را به تحریف «دیرانی» نوشته، غاغیق را «ابن الدیرانی» نامیده‌اند. برخی شرقشناسان اروپا هم از شکل کلمه به اشتباه افتاده پنداشته‌اند که دیرانی نام خاندان ایشان بود با آنکه نام خاندان ایشان «ارجرونی» است» «کسروی، شهر یاران گمنام، ۱۳۷۷، ص ۶۵ پاورقی».

۲- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۳- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

۴- زریاب، ۱۳۵۴، ص ۴۹.

۳- تبریز در دوره سالاریان: (۱)

«سالاریان، شاخه‌ای از کنکریان بودند»، (۲) که به سلسله مسافری نیز معروف هستند، این سلسله در آذربایجان بوسیله مرزبان بن محمد پایه‌گذاری شده است. او در سال ۳۳۰ هـ ق با همکاری برادرش وهسودان، در طارم، بر علیه پدر قیام کرده و او را زندانی می‌کند و سپس با پیش آمدهائی پایش به آذربایجان باز می‌شود و سرانجام با شکست دادن دیسم به حکمرانی آذربایجان می‌رسد، و برادرش وهسودان در طارم بجای پدر به تخت می‌نشیند. «محمد بن مسافر، صاحب قلعه‌های طارم و سمیران در دیلم بود و از آنجا قدرت خود را توسعه داد، و سلسله دیلمی جستانیان را برانداخت. پس از مرگ محمد در «۳۳۰ هـ» [این گفته درست به نظر نمی‌رسد، زیرا محمد در سالهای بعد نیز زنده بود اما تحت نظر پسران خود قرار داشت. نک: ابن اثیر، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۹۶]، خاندان آل مسافر [سالاریان] برای مدتی به دو شاخه منشعب شد. یک شاخه تحت فرمانروایی وهسودان در دیلم باقی ماند، و شاخه دیگر تحت فرمانروایی برادرش، مرزبان متوجه شمال و مغرب شد و به آذربایجان و اران و حتی دربند در ساحل خزر استیلا یافت». (۳) گفتنی است که ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۳۳۷ هـ و در هنگام لشکرکشی مرزبان برای جنگ با رکن الدوله بطرف ری، که این جنگ با شکست و اسارت مرزبان پایان یافت، از دیدار مرزبان با پدرش «محمد» مطالبی را بیان می‌کند، لذا بنظر می‌رسد که گفت با-سورث در مورد مرگ محمد در سال ۳۳۰ هـ درست نباشد زیرا پسران او بعد از برکناری پدر او را در کاخ خود، به حالت تحت نظر نگه داشتند و او تا سالهای بعد از آن جریان زنده بوده است. در کتاب «الکامل» در مورد مشورت مرزبان با پدر خود محمد بن مسافر و همچنین برادرش مطالبی آمده است، و چون آندو به رفتن مرزبان به جنگ رکن الدوله بویی راضی نبودند و آنرا خطرناک می‌دانستند، بنابراین هنگام خداحافظی مرزبان با پدرش وقتی «پدرش [محمد]، گریست و گفت: ای فرزند من بعد از این ترا کجا جستجو کنم، گفت: یا در کاخ امارت شهر ری یا در میدان رزم میان کشتگان». (۴)

۱- دانشمندان شرق شناس اروپا و برخی مؤلفان شرق این خاندان را مسافری یا سالاری خوانده‌اند، ولی نام اصلی ایشان کنکری بوده.... «کسروی، ۱۳۷۷ ص ۴۵» گفتنی است که از طوایف ترک زبان، شاخه‌ای نیز به کنگرها معروف بوده‌اند، در این مورد در کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» آمده است: «کنگرها یا کنگرلوه‌ها طایفه ترک زبان بودند... اطلاعات موجود حضور آنها را در سده ۵م. در حوالی نخجوان تأیید می‌کند. گوکاسیان با استفاده از منابع سریانی و ارمنی نوشته که کنگرها در حدود سده‌های ۶ - ۵م. به چنان قدرتی دست یافته بودند که دولت ساسانی و بیزانس روی آنها حساب می‌کردند... به دریافت پیگولوسکایا، کنگرها به خطری جدی بر ضد دولت ساسانی تبدیل شده بودند... کنگرلوه‌ها بعدها در دوران صفوی، در ترکیب طایفه استاجلو، در حیات سیاسی آذربایجان نقش فعالی ایفا کردند.»

رئیس نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۸۹۱ - ۸۹۰. ۲- کسروی، شهریاران گمنام، ۱۳۷۷، ص ۵۸.

۳- با سورث؛ [Bosworth] (سلسله‌های اسلامی)، ۱۳۴۹، ص ۱۴۱.

۴- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۹۶.

«پایان کار محمد [پدر مرزبان حاکم آذربایجان]، بدینگونه بود که فرزندانش بنام مرزبان و وهسودان از سخت‌گیرهای او بتنگ آمده و هراسان شدند و در سال ۳۳۰ هـ دژ را به روی او بستند از فرزندان محمد یکی مرزبان تا سال ۳۴۶ هجری با نهایت توانایی به آذربایجان، حکومت می‌کرده... و فرزند دیگر محمد بنام وهسودان در تارم بوده، دژ شمیران را در اختیار داشت»^(۱).

همزمان با این حوادث بود که علی بن جعفر وزیر دیسم، اردبیل را ترک کرده از ترس جان به تارم آمده بود تا به محمد بن مسافر پناهنده شود. اما چون دید محمد توسط دو فرزند خود زندانی شده است، بنابراین علی بن جعفر صلاح را در آن دید که خود را به مرزبان پسر محمد نزدیک ساخته و او را تشویق به فتح آذربایجان و جنگ با دیسم نماید که در فصل گذشته حوادث ایندوره از تاریخ آذربایجان ذکر گردید و معلوم گردید که بعد از جنگهایی چند، مرزبان بر آذربایجان تسلط یافته و سلسله سالاریان را در آذربایجان بنیاد نهاد. و جعفر بن علی را نیز به عنوان وزیر خود انتخاب کرد. از کارهای مهم مرزبان بن محمد در آذربایجان می‌توان، به جنگهای او با روسها در بردعه اشاره نمود، در کتاب «مروج‌الذهب» در این زمینه آمده است: «من به دریای خزر از آنسوی که ساحل گرگانست تا طبرستان و غیره برفتم و از همه بازرگانان و کشتیبانان که به آنها برخوردم.. این نکته را پرسیدم و همه گفتند که به این دریا جز از رود خزر راه نیست که کشتیهای روس از آنجا وارد این دریا شدند و بسیار کس از مردم آذربایجان و اران و بیلقان و دیار بردعه و دیلم.. به مقابل آنها رفتند»^(۲) در کتاب «تجارب الامم» شرح مفصل این جنگها در ذیل حوادث سال ۳۳۲ هـ آمده است:

«در این سال نیز لشکریان ملت معروف به روس بر آذربایجان تاختند و بردعه را گرفته مردمش را به اسیری بردند... اینان ملتی بزرگ، سنگین خوی و سخت کوش باشند، یورشگر مرد ایشان یا می‌کشد و یا کشته می‌شود... اینان سوارکشتی از دریائی که در مرزکشورشان است گذشته، به رودخانه‌ای بزرگ که «کر» خوانده می‌شود در می‌آیند، که از کوههای آذربایجان و ارمنستان گذشته به دریا می‌ریزد»^(۳) لازم به تذکر است که ابن مسکویه، بردعه و سرزمینهای آنطرف رود ارس را، جزء سرزمین آذربایجان می‌داند. در این جنگ سردار مرزبان در بردعه و سپاهیان، در مقابل روسها شکست خورده می‌گریزند و روسها بر دعه و قسمت‌هایی از آذربایجان را تصرف کرده و در مقابل دفاع مسلمانان بر دعه، آنها را قتل عام می‌کنند. بعد از این شکست مرزبان با سپاه سی هزار نفری خود به مقابله با روسها رفته و با پافشاری خود،

۱- هنر و مردم، شماره ۱۰۲ و ۱۰۳، ۱۳۵۰، صص ۴۲-۴۳.

۲- مسعودی، ۱۳۴۴، صص ۱۲۳-۱۲۴. ۳- ابن مسکویه، ج ۶، همان، صص ۹۳-۹۴.

پیروزیهای را نیز در مقابل روس‌ها، به دست می‌آورد. اما در حین جنگ، خیر حمله ابو عبدالله حسین بن سعید بن حمدان به آذربایجان و تسخیر سلماس به گوش او رسیده و مرزبان ناچار به سوی سلماس حرکت می‌کند؛ «مرزبان ناگزیر شد یکی از سرداران خود را مأمور ادامه جنگ با روسها کند. یاران مرزبان به جنگ و محاصره روسها ادامه دادند تا روسها خسته شدند «وبا» نیز در ایشان افزایش یافت. پس چون شمار ایشان کاهش یافت شبانه از دژ بیرون آمده هر چه از دارائی، گوهر و پوشاکهای گران توانستند به پشت خودشان بار کرده... و زنان و کودکان را با خود به «کر» بردند که در آنجا کشتی‌هایی که با آنان از روسیه آمده بودند، آماده بود، سوار شده و رفتند و خدا مسلمانان را از شر آنان نجات داد.»^(۱)

از دیگر کارهای مرزبان بن محمد می‌توان به جنگ او با حسن رکن‌الدوله بویه، در سال ۳۳۷ هـ اشاره کرد. در این جنگ است که مرزبان شکست خورده و زندانی می‌گردد ولی بعداً با یک سلسله حوادث جالب موفق می‌شود که با نقشه مادرش خراسویه،^(۲) دختر جستان پادشاه دیلم و بوسیله توبان، پهلوان مراغه‌ای و دیگر یاران او از زندان رهایی یافته و دوباره به سلطنت آذربایجان دست یابد، ابن مسکویه در حوادث سال ۳۴۲ هـ مشروحاً به این حادثه جذاب، یعنی رهایی مرزبان از زندان رکن‌الدوله و بازگشت مجدد او به فرمانروائی آذربایجان، پرداخته است. «از مرزبان [بن محمد] سکه‌ای در دست است که آنرا در سال ۳۳۳ هـ در زمان خلافت المتقی الله [۳۲۹-۳۳۳ هـ] خلیفه عباسی در ارمینه ضرب کرده است. روی سکه بنام پدرش «محمد بن مسافر - الملک» و پشت آن بنام المرزبان بن محمد است. این سکه حاکی از آن می‌باشد که فرزندان محمد با وجود بیوفائی نسبت به پدر و بستن دژ شمیران به روی، او همچنان رعایت احترام او را می‌کرده‌اند و تا زنده بوده است نام او را روی سکه‌ها با لقب «ملک» می‌آورده‌اند و خود را در زمره فرمانبرداران او می‌پنداشتند.»^(۳)

«مرزبان پس از شانزده سال فرمانروایی آذربایگان در رمضان سال ۳۴۶ به علت ناتندرستی درگذشت، پسرانی که از او بازماندند جستان، و ابراهیم و ناصر کیخسرو بودند... و بنا به سفارش مرزبان، جستان پسر بزرگ او جانشین پدر گردید و وهسودان برادر او از این جانشین برآشفست و به تارم = طارم برگشت، پس از رفتن او جستان پسر بزرگ مرزبان رشته

۱- ابن مسکویه، ج ۶، همان، صص ۹۷-۹۸.

۲- خراسویه، دختر جستان پادشاه دیلمان و مادر مرزبان بود. «کسروی، ۱۳۷۷، ص ۴۶» همچنین نویسنده مقاله، «خداوندان دژ شمیران»، در مورد این زن می‌نویسد: «دختر جستان بنام خوراسویه به همسری محمد پسر مسافر درآمد و باعث افزایش شکوه خاندان کنگری گردید.» «هنر و مردم (مجله)، ۱۳۵۰» خداوندان دژ شمیران، چراغعلی اعظمی، ش ۱۰۲ و ۱۰۳، ص ۴۳.

۳- هنر و مردم، (مجله) ش ۳-۱۰۲، ۱۳۵۰، ش ص ۴۳.

فرمانروایی را به دست گرفت ابو عبدالله نعیمی معروف را به وزارت خود برگزید. ولی جستان (پسر مرزبان) مدتی پادشاهی نراند که ناتوانی و کارندانی خود را آشکار ساخت و بجای فزون کردن سپاهیان.. زنان بسیار در حرمسرا گرد آورده، روزگار با ایشان می گذرانید.»^(۱) از کارهای مهم جستان بن مرزبان، می توان به سرکوبی المستجیر بالله، اشاره نمود. ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۳۴۹ هـ در اینمورد می نویسد: «در آن سال [۳۴۹ هـ]، مردی در آذربایجان ظهور کرد که از اولاد عیسی بن مکتفی بالله بود و بخود لقب المستجیر بالله داد برای رضا از آل محمد بیعت گرفت او دراعه پشمین پوشیده امر به معروف و نهی از منکر نمود عده پیروان او فزون گردید. جستان و ابراهیم دو فرزند مرزبان او را قصد کردند و چون جنگ واقع شد اتباع مستجیر گریختند و خود او را اسیر و نابود شد او را کشتند یا خود او مرد»^(۲) بعد از این حوادث، وهسودان برادر مرزبان از اختلافات داخلی بین برادر زادگان خود استفاده کرده و ابراهیم و ناصر را با اعطای مال به پیش خود فرا خواند و با آشوبهاییکه بوجود آورد، توانست جستان را تضعیف نموده و اردبیل را نیز تصاحب کند و سپس با پناه دادن به جستان عهد شکنی کرده و او را همراه برادرش ناصر و مادرشان زندانی کرده و سپس به قتل رساند و پسرش اسماعیل را نیز بعنوان ولیعهد خود انتخاب کرد. در اینموقع ابراهیم پسر دیگر مرزبان در ارمنستان بود. او بعد از پی بردن به حيله های عم خویش «وهسودان» و قتل و عام خانواده اش، به جنگ با عموی خود وهسودان برخاست. مولف «تاریخ الکامل» در ذکر حوادث سال ۳۵۵ هـ به جنگ ابراهیم بن مرزبان با عموی خود و شکست و عقب نشین او به ری و پناه بردن او به رکن الدوله که شوهر خواهر ابراهیم بن مرزبان بود، اشاره می کند.^(۳) بهر حال ابراهیم بن مرزبان، با پشتیبانی رکن الدوله بویی، که لشگریانی را در اختیار او گذارده بود بطرف آذربایجان حرکت کرده و موفق می شود به این سرزمین تسلط یابد. بعد از فتح آذربایجان و رسیدن ابراهیم به حکمروائی این خطه، دیگر از پایان کار ابراهیم بن مرزبان و سلسله مسافری (سالاریان)، در آذربایجان اطلاعی در دست نمی باشد.

«تاریخ آذربایجان از حدود سال ۳۷۰ ق تا ۴۲۰ ق بواسطه آنکه منابع اطلاعی از آن ولایت بدست نمی دهند، در ابهام فرورفته است. درباره چگونگی استقلال یافتن ابوالهیجاء [ابوالهیجاء] رودی، که در فصل سوم، راجع به آن صحبت خواهیم کرد]، پس از ابراهیم بن مرزبان سالاری، اطلاعی به ما نرسیده بدیهی است که وی از زوال قدرت ابراهیم بهره برداری کرده و احتمالاً هم او بوده است که مدتی امیر سالاری را دربند کشیده است.»^(۴) در «شهریاران گمنام» در این

۱- کسروی، ۱۳۷۷، صص ۹۲-۹۳.

۲- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۴، صص ۲۴۴-۲۴۵.

۳- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۰۵.

۴- ابن اثیر، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

زمینه آمده است: «لیکن: ابراهیم را که دستگیر ساخت... از کتابهایی که در دست داریم پاسخی برای این پرسشها نتوان یافت، چه تنها مورخی که تاریخ سالاریان را نوشته ابن مسکویه است که متاسفانه کتاب او در اینجا به پایان می‌رسد و از سال ۳۶۹ تا سال ۴۲۰ که ابن اثیر برای نخستین بار نام وهسودان روادی را می‌برد هرگز نامی از آذربایگان در تاریخهایی که در دست داریم نیست و این پنجاه سال پاک در تاریکی می‌گذرد و در این دوره تاریکی است که سالاریان برافتاده، روادیان به جای آنها پادشاهی آذربایگان می‌یابند».^(۱)

اما تبریز در دوره سالاریان چه وضعی داشته است؟ و حکومت این خطه از آذربایجان بدست کدامیک از مدعیان سلطنت در آذربایجان بوده است؟ متاسفانه کتابهای تاریخی در اینمورد کمتر سخن بمیان آورده‌اند، زیرا مهمترین کتابی که در آن به حوادث و رویدادهای سالاریان پرداخته شده، «تجارب الامم»، ابن مسکویه می‌باشد که او نیز اطلاعات جامع و کاملی از تبریز ارائه نداده و به ذکر کلیاتی بسنده کرده است. ابن مسکویه در ذکر حوادث سال ۳۳۰ هـ به تیرگی روابط مرزبان با وزیر علی بن جعفر پرداخته و سپس به حرکت وزیر برای فتح تبریز که در حقیقت نقشه‌ای بر علیه مرزبان بوده، اشاره می‌کند و سپس به صلح علی بن جعفر با مردم تبریز، دعوت از دیسم، که بعلت شکست از مرزبان به ارمنستان متواری شده بود می‌پردازد. این رویداد با صلح و آشتی مرزبان و جعفر بن علی و با شکست ابن دیسم در مقابل لشکریان مرزبان و بالاخره فرار او از تبریز خاتمه می‌یابد: «چون حصار مرزبان بر دیسم سخت شد، [لازم به تذکر است که دیسم پس از شکست از لشکریان مرزبان در خارج از تبریز، به داخل شهر عقب نشسته بود]، شبی دیوار سور را سوراخ کرده با چند تن از یارانش به اردبیل گریخت مرزبان جرأت دنبال کردن او را نداشت می‌ترسید عیارانش به او حمله کنند و تبریزیان نیز از پشت بر او بتازند. پس کوتاه آمد. علی بن جعفر نیز بدو پیوست، مرزبان هم به عهد خود وفا کرد. اهل تبریز نیز به دفاع خود ادامه دادند، پس از آنکه مرزبان مطمئن شد که دیسم در اردبیل مانده است مقداری از لشکر خویش در تبریز نهاد، بیشتر سپاه را به اردبیل برده، برادر خود وهسودان را نیز با یارانش فرا خواند و همگی دیسم را در محاصره گرفتند».^(۲) گفتنی است که در ذکر حوادث سال ۳۳۰ هـ است که ابن مسکویه به تعریف و تمجید از شهر تبریز پرداخته است و آنرا شهر گرانمایه و پرارزش دانسته و از برج و باروری اطراف آن سخن بمیان آورده است و همچنین باغهای میوه‌دار و چشمه‌سارهای اطراف آنرا مورد تعریف قرار داده است و مردمان تبریز را نیز، افراد «نیرومند، همدل و ثروتمند»، معرفی کرده است.^(۳)

۱- کسروی، شهریاران گمنام، ۱۳۷۷، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۲- ابن مسکویه، همان، ص ۶۲.

۳- ابن مسکویه، همان، ص ۶۴.

اما در تجارب‌الامم هرگز اشاره‌ای به این مطلب نشده است که آیا محاصره کنندگان تبریز بعد از فرار دیسم از این شهر، موفق شده‌اند به داخل شهر نفوذ کنند و یا خیر؟ و اینکه مردم تبریز به فرمان چه کسی قصد مقابله با سپاه مرزبان را داشته‌اند، زیرا بعد از سازش علی بن جعفر با مرزبان و فرار دیسم، ابن مسکویه باز از مقاومت تبریزیان در مقابل سالار مرزبان، سخن بمیان آورده است. با قدرت یافتن مرزبان در آذربایجان بعید می‌نماید که مردم تبریز در مقابل سپاهیان مرزبان یارای مقاومت داشته‌اند آنهم در مقابل شخص قدرتمندی مانند مرزبان که حتی به طرف شهر ری نیز لشکرکشی کرده و با رکن‌الدوله پادشاه مقتدر آل بویه نیز درافتاده بود. از طرف دیگر با تعریفی که ابن مسکویه از شهر تبریز می‌کند و آنرا شهر گرانمایه می‌داند، بعید است که حاکمی نیرومند مانند مرزبان در فکر تسخیر این شهر مهم که در قلمرو حکومت او نیز بود، بر نیامده باشد. پس منطقی است که شهر تبریز را نیز از جمله شهرهای معتبر سلسله سالاریان بدانیم. خصوصاً این امر در دوره مرزبان که سالاریان در اوج قدرت بودند قابل قبول‌تر می‌نماید. هر چند که به نظر می‌رسد در زمان شکست مرزبان از رکن‌الدوله و زندانی شدن او، حکومت تبریز نیز مانند سایر شهرهای آذربایجان دستخوش تغییراتی شده و دست به دست شده است، زیرا «این هنگام که مرزبان در اسارت می‌زیست [۳۳۷هـ]، پریشانی‌های بسیار رخ داد چند تن از فرماندهان علم استقلال در آن پیرامون برافراشتند.^(۱) اما جزئیات این حوادث تاریخی بعلت نبودن اطلاعات کافی از تاریخ آذربایجان، تاریک می‌باشد. در مورد اینکه مردم تبریز به فرمان چه کسی در مقابل سالاریان ایستادگی می‌کردند و به عبارت دیگر تبریز جزء قلمرو چه سلسله‌ای بود، پروفیسور و لادیمیر مینورسکی "V. minorsky"، احتمال می‌دهد که در این زمان «[تبریز] جزو قلمرو خاندان روادیان بوده است».^(۲) گفتنی است که ابن حوقل در سال ۳۴۴هـ که همزمان با حکومت مرزبان در آذربایجان بوده است از «ابی هیجاء بن رواد» سخن بمیان آورده و او را صاحب «اهر» و «ورزقان»، دانسته است.^(۳) که در مقابل «ابوالهیجاء بن رواد» در برابر نواحی که از اهر و ورزقان به دست داشت، پنجاه هزار دینار و هدایا به مرزبان می‌پرداخته است.^(۴) مولف «شهریاران گمنام» نیز با آوردن مطالب ابن حوقل می‌نویسد: «در سال ۳۴۴هـ (۵) که ابوالهیجاء بازمانده ایشان در تاریخ نمایان می‌شود، تنها خداوند اهر و ورزقان است و تبریز آن بوم دیرین نیاکانی در دست او نیست و نتوان دانست که کی و چگونه این شهر از دست آن خاندان گرفته شده است».^(۵) با استناد به مطالب بالا، آیا می‌توان گفت که بعد از

۱- فقیه، همان، ص ۱۵۰.

۲- به نقل از نفیسی، بابک خرم دین دلاور آذربایجان، ۱۳۴۲، پاورقی ص ۱۸۷.

۳- ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۵.

۴- ابن حوقل، همان، ص ۱۰۰.

۵- کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۲.

ساجیان، روادیان به علت نفوذ سنتی که در این منطقه داشته‌اند، از فرصت استفاده کرده و امور شهر را بدست گرفته‌اند و دیسم بخاطر متزلزل بودن موقعیتش به آنها کاری نداشته است، ولی در مقابل مرزبان مجبور به ترک تبریز شده و آنرا به مرزبان سپرده‌اند؟

در مورد وسعت قلمرو سالاریان در «تاریخ تبریز» آمده است: «مرزبان مسافری [تبریز] را محاصره کرد و دیسم ناچار تبریز را ترک گفت و در حدود ۳۳۰ هجری مرزبان حکومت خود را در سرتاسر آذربایجان اعلام کرد». (۱) «از سال ۳۳۰ هجری مرزبان دیلمی که از خاندان مسافری بود بر آذربایجان و تبریز نیز فرمانروایی یافت» (۲) و کارنگ به، دست به دست شدن تبریز، بین حکومت‌های محلی از جمله سالاریان و رقبای آنها اشاره می‌کند (۳) با تضعیف شدن سالاریان، و احتمالاً هم زمان با ابراهیم بن مرزبان «که در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ گرفتار شده و گویا این گرفتاری او به دست ابوالهیجاء روادی بوده» (۴)، تبریز بدست روادیان که از بازماندگان اعراب روادی بودند، می‌افتد که ما در فصل بعدی راجع به آن صحبت خواهیم نمود.

گفتنی است که بنا به گفته ابن مسکویه، مرزبان، هواخواه نهضت اسماعیلیه بوده است. (۵) بنابراین «از اوایل سده چهارم هجری که امرای مسافری (سالاری) متصرفاتی در آذربایجان به دست آوردند، مذاهب زیدی و اسماعیلی رفته رفته در این سرزمین راه یافتند و در همین دوره حمدانیان موصل نیز که تمایلات شیعی داشتند بر بخش غربی آذربایجان استیلا یافتند». (۶) لازم به ذکر است که ابن خلدون نیز، به شیعه بودن مرزبان محمد سالاری اشاره کرده است. (۷)

-
- ۱- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۱۱.
 ۲- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۹۷.
 ۳- کارنگ، آثار باستان آذربایجان، ج ۱، ۱۳۷۴، ص ۴.
 ۴- کسروی، همان، ص ۱۴۵.
 ۵- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۹۵.
 ۶- دایرة المعارف تشیع، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۷.
 ۷- ابن خلدون، العبر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۴۱.

تبریز در دوره حکومت پادشاهان روآدی

۱- اصل و نسب روآدیان:

روآدیان از اعراب قحطانی (اصیل)، بودند که بنا به دلایلی از یمن به طرف عراق مهاجرت کرده بودند. این خاندان بعدها در دوره خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ ق)، همراه با یزید بن حاتم مهلبی والی آذربایجان به این مناطق مهاجرت کرده و در مناطقی بین تبریز تا «بذ» در «قره داغ» فرود آمدند. در تاریخ یعقوبی، راجع به این مهاجرت آمده است: «ابوجعفر [منصور خلیفه عباسی] یزید بن حاتم مهلبی را والی آذربایجان قرار داد، یزید یمنی‌ها را از بصره به آذربایجان منتقل ساخت و نخستین کسی بود که آنان را منتقل کرد و رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تا بذ فرود آورد...»^(۱).

مؤلف معجم البلدان به اشتباه مهاجرت روآدیان را به تبریز در زمان متوکل عباسی (۲۴۷-۲۳۲) نوشته است^(۲) و به تبع او برخی از نویسندگان مانند لسترنج (lestrange) در «جغرافیای تاریخی سرزمینهای شرقی»، مهاجرت اینان را در زمان متوکل دانسته است^(۳). و در «تذکره جغرافیایی تاریخی ایران»، با استناد به یاقوت حموی آمده است: «تبریز در اوایل به حال قریه بود و فقط در زمان متوکل خلیفه (۸۴۷-۸۶۱ م [۲۳۳-۲۴۷هـ ق] که مقر الرواد الازدی سر کرده یاغی و اولاد او گردید، صورت شهر مستحکمی را به خود گرفت»^(۴). دکتر منوچهر مرتضوی نیز در چهره آذرآبادگان در آئینه تاریخ ایران، مهاجرت رواد و پسران او را در زمان متوکل عباسی دانسته است^(۵). به نظر می‌رسد که زلزله سال ۲۴۴هـ تبریز که همزمان با خلافت متوکل عباسی روی داده است و کمک و یاری این خلیفه به آبادانی و مرمت شهر موجب این اشتباه از سوی یاقوت حموی در «قرن هفتم هجری» و به تبع آن دیگر نویسندگان شده است. «در سنه اربع و اربعین و مائین در زمان متوکل عباسی [تبریز] چنان به زلزله خراب شد که

۱- یعقوبی، ۲۵۳۶، ج ۲، صص ۳۶۱-۳۶۲.

۲- لسترنج، ۱۳۷۷، صص ۱۷۲-۱۷۳.

۳- یاقوت حموی، ۱۳۸۸، ص ۱۳.

۴- بار تولد، ۱۳۷۲، ص ۲۲۳.

۵- همان، ۱۳۵۳، ص ۶۰.

اثر آن نماند، متوکل امر کرد باز به حلیه عمارت در آوردند»^(۱). گفتنی است، که روادیان در زمان منصور [۱۳۶-۱۵۸هـ] خلیفه عباسی به تبریز مهاجرت کرده‌اند، و مادلونگ (w.madelung) در این زمینه می‌نویسد: «حدود سال ۱۴۱ ق که یزیدبن حاتم مهلبی به فرمان منصور، خلیفه عباسی ولایت آذربایجان یافت، گروه‌های قبیله‌ای عرب یمانی را از بصره به آذربایجان آورد و در مناطق گوناگون ولایت اسکان داد. روادبن مثنی الازدی، نیای دودمان روادی میان بڈ و تبریز سکونت یافت و بعدها قدرتی برای خود بهم زد در شهرهای دیگر نیز روسای عرب قلاع و استحکاماتی جهت خود ساختند و بر ساکنان بومی محل استیلاء یافتند»^(۲). «پس از فتح آذربایجان در ۲۱ هجری به دست سپاه عرب، طایفه‌ای از قبیله ازد از یمن مهاجرت کرده در آذربایجان نشیمن گزیدند و به تدریج در آن منطقه صاحب نفوذ گردیدند. یکی از سران این قبیله مردی بنام «رواد» بود که در روزگار منصور خلیفه عباسی می‌زیست»^(۳) عباس پرویز نیز در کتاب «تاریخ سلاجقه و خوارشاهیان»، روادیان قرن چهارم و پنجم را از نسل روادیان ازدی عرب زمان منصور، دانسته است^(۴). و مؤلف کتاب «تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد» نیز روادیان قرن چهارم و پنجم را از بازمانده‌های روادیان عرب زمان منصور دانسته است^(۵). لازم به تذکر است که بعضی از نویسندگان، روادیان قرن چهارم و پنجم را که با ابوالهیجاء در سال ۳۴۴هـ مطرح شده و به پادشاهی آذربایجان رسیده‌اند، به اشتباه گُرد قلمداد کرده‌اند امّا، «باید دانست که [در] قرنهای چهارم و پنجم هجری... در آذربایگان و این نواحی دو خاندان مهم به نام «روادی» معروف بودند روادزدی... چنانکه گفته‌ایم نژاد تازی داشتند. دیگری خاندان محمد بن شداد که حکمرانان اران و شدادیان معروف بودند و چون نژاد کردی داشتند و از تیره معروف «روادی» بودند روادیان نیز خوانده می‌شدند. شباهت ظاهری این دو نام که به یکسان نوشته می‌شود مایه اشتباه برخی مؤلفان شده...»^(۶)، دکتر مشکور نیز در کتاب «نظری به تاریخ آذربایجان»، روادیان تبریز را عرب دانسته و نوشته است «در قرن چهارم و پنجم هجری دو خاندان روادی در آذربایجان دست‌اندرکار بودند که یکی را روادیان ازدی یا عرب و دیگری را روادیان کردی می‌خواندند، روادیان ازدی [عرب] در تبریز و سپس در همه آذربایجان حکومت می‌کردند»^(۷). در کتاب «سلسله‌های اسلامی» در این زمینه آمده است «روادیان تبریز و آذربایجان در قرن دهم با آنکه کرد محسوب می‌شدند، ولی در واقع به نظر می‌رسد که این خانواده اصلاً عرب و از قبیله یمنی ازد بودند»^(۸)، مؤلف «تاریخ مفصل ایران» در ذکر حوادث اوایل قرن پنجم هجری

۱- حافظ حسین کربلانی، ج ۱، همان، ص ۱۶.

۲- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۹۷.

۳- مشکور، ۱۳۵۲، صص ۳۹۳-۳۹۴.

۴- پرویز، ۱۳۵۱، ص ۲۸۹.

۵- بهرامی، ۱۳۵۰، صص ۴۷۴-۴۷۶.

۶- کسروی شهریاران گمنام، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲.

۷- مشکور، ۱۳۷۵، ص ۱۳۷.

۸- باسورث، ۱۳۴۹، ص ۱۴۳.

می‌نویسد: «امارت آذربایجان در این ایام در دست خاندانی بود از مهاجرین عرب بنام روادیان که از اوایل خلافت عباسی به این سرزمین آمده و به تدریج به امارت رسیده بودند»^(۱). عزیز دولت آبادی نیز «روادزی»، [ازد از قبایل عرب یمن]، را جدّ بزرگ امیر وهسودان و امیر مملان، نوشته است^(۲). در حالیکه تابانی، روادیان را کرد دانسته است، ولی منبع دقیقی در مورد نوشته‌های خود بدست نداده است^(۳). و مؤلف تاریخ «کرد و کردستان» نیز از تشابه اسم ابوالهیجا روادی ازدی، با ابوالهیجا رییب الدوله، رئیس کردهای هذبانی، به اشتباه افتاده و پنداشته است که ابوالهیجا روادی که ابن حوقل از آن نام می‌برد، (۳۴۴هـ)، همان ابوالهیجا رییب الدوله، رئیس اکراد هذبانی^(۴) (۴۲۵هـ) می‌باشد که همزمان با ابومنصور وهسودان بوده است^(۵). ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۲۵هـ راجع به ابوالهیجا گرد، صاحب قلعه «برکوی» و جنگ او با رومیان می‌نویسد: «این قلعه، در دست ابی الهیجا بن رییب الدوله، خواهر زاده وهسودان بن مهلان [مملان] و در دهنه ارمنستان واقع شده بود»^(۶) بنابراین ابوالهیجا رییب الدوله (۴۲۵) غیر از ابوالهیجا روادی (۳۴۴هـ) بوده و این تشابه اسمی برخی از نویسندگان را به گمراهی انداخته است، در حالیکه ابی الهیجا روادی عرب، صاحب تبریز بود ولی ابوالهیجا رییب الدوله، از سرداران گرد بوده که در مقابل دشمنان مسلمانان و در «دهنه ارمنستان» به مبارزه مشغول بوده است در حالیکه هیچ رابطه‌ای با تاریخ تبریز نداشته است، جز اینکه افرادی از این خاندان در مقطعی از زمان با روادیان عرب حاکم آذربایجان علقه خویشاوندی برقرار کرده و با دختری از خاندان روادی عرب ازدواج نموده‌اند.

گفتنی است که در این دوره از تاریخ آذربایجان، دسته‌هایی از اکراد به داخل آذربایجان نفوذ کرده و شمار آنها نیز بالا رفته بود در این زمینه ابودلف (۳۴۱هـ) در سفرنامه خود می‌نویسد: «منطقه «نرین» اقامتگاه قبیله «طی» [میان جابروان و نرین ۴ فرسخ فاصله است] «دائرة المعارف بزرگ اسلام، زریاب، ص ۲۰۲»]، و مکانی است که «ابوتمام» و «بختری» (شعرا نامی عرب) بدانجا روی آوردند. فرمانروای آن علی بن مرالطائی مورد مدح و ستایش بود و شعرا نزد او می‌رفتند و با تحف و هدایا باز می‌گشتند، تا آنکه یک تیره از کردها بنام «هذبانی» بدانجا تسلط یافتند و ساختمانها و دهات آنرا ویران ساختند و آثار تاریخی آن را از بین بردند...»^(۷). بنا بگفته ابن اثیر: «کردهای هذبانیه قلعه اربل و توابع آن را داشتند» «ابن اثیر،

۱- اقبال (عباس)، ۱۳۷۵، ص ۳۱۷. ۲- نشریه ادبیات تبریز، ۱۳۴۳، ص ۱۳۸.

۳- تابانی، ۱۳۷۹، ص ۷۹.

۴- هذبان: نام قبیله معروف از اکراد

۵- صفی‌زاده، ۱۳۷۸، ص ۴۰۵. ۶- ابی‌اثیر، بی‌تا، ج ۱۶، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۷- ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران، ۱۳۵۴، ص ۵۴.

۱۳۵۱ ج ۱۶، ص ۲۵۳»، ولی آنها هر وقت فرصت می‌یافتند به داخل آذربایجان نفوذ می‌کردند. این نفوذ با مهاجرت سلجوقیان به آذربایجان و سرکوبی اکراد توسط آنان، خاتمه یافت^(۱). لازم به تذکر است که عده‌ای نیز به اشتباه روادیان را دیلمی دانسته‌اند، از آن جمله مؤلف «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز»، در اینمورد می‌نویسد: «من می‌گویم، این وهسودان از سرداران نامدار دیلم است و نامش بسیار جای آمده، به روزگار حاکم بامرالله عباسی به آذربایجان حکمران بود»^(۲). و مؤلف «نسب نامه خلفاء و شهریاران» نیز ابوالهیجاء روادی را از نوادگان مرزبان دیلمی و ابومنصور و هسودان روادی را نیز از نوادگان، آن ابوالهیجاء دیلمی دانسته است^(۳). و سعید نفیسی در کتاب «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی»، روادیان را با دیلمان «طارم» یکی دانسته و در معرفی قطران شاعر معروف تبریزی، نوشته است: «ابومنصور قطران بن منصور از دی ارموی تبریزی، که اصلاً از مردم ارومیه بود... [این گفته جای بحث دارد]، در سال ۴۶۵ رحلت کرده، بیشتر اوقات در تبریز بود و شاعر امرای سلسله وهسودانیان آذربایجان بشمار می‌رفت که در طارم و سمیران و تبریز و مراغه حکومت داشتند و پنج تن از امرای این سلسله را مدح گفته است ولی معروف‌ترین ممدوح او ابونصر محمد بن مسعود بن مملان است»^(۴). مؤلف کتاب «شهریاران گمنام» در اعتراض به نوشته‌های مستشرقین راجع به دیلمی دانستن، روادیان می‌نویسد: «نگارنده نیز [کسروی] تا دیر هنگامی فریب این نوشته‌های شرقشناسان را خورده، وهسودان مملان را دیلمی می‌پنداشتم. ولی چون خویشتن به کاوش و جستجو پرداختم دلیلهای بسیار پیدا کردم که این پندار دور از حقیقت می‌باشد و آندو امیر از خاندان جداگانه‌ای بوده‌اند که «روادی» نامیده می‌شد و نژاد تازی داشته‌اند. زیرا دیدم قطران و هسودان را با نژاد تازی می‌ستاید و ابن اثیر او را «روادزدی»، می‌خواند»^(۵). عوفی نیز در لباب‌الالباب، قطران را به پادشاهان عرب روادی ازدی، نسبت می‌دهد: «الحیکم شرف الزمان قطران الازدی الثبریزی...»^(۶) سعید نفیسی در تعلیقات خود بر لباب‌الالباب می‌نویسد: «قطران العضدی.. این کلمه در اصل «ازدی» بوده منسوب به «ازد» از طوایف معروف عرب وازدی را کاتبان «عضدی» نوشته‌اند»^(۷). و بالاخره اینکه «روادیان سلسله‌یی از امرای محلی آذربایجان هستند که به سبب وجود بعضی از شاعران در دستگاه آنان در تاریخ ادبیات ایران شهرت دارند این خاندان که اصلاً از مهاجران عرب بوده‌اند، نسبت خود را به رواد بن مثنی الازدی

۱- ابن اثیر، ج ۱۶، همان، ص ۹۶. ۲- نادر میرزا همان، ص ۲۸۵.

۳- زامباور (Zambaur)، ۲۵۳۶، ص ۲۷۶.

۴- نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۳۴۴، ص ۴۸.

۵- کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۶. ۶- عوفی، ۱۳۳۵، ص ۴۰۱.

۷- همان، ص ۷۰۵.

می‌رسانند که در عهد خلافت ابوجعفر منصور [۱۳۶-۱۵۸هـ ق] عباسی از جانب والی آذربایجان حکومت تبریز و نواحی آنرا یافته بود و فرزندانش از اواسط قرن سوم قدرتی حاصل کردند و یکی از افراد آن خاندان بنام ابوالهیجاء تمام آذربایجان را از وجود دشمنان خود صافی کرد و پسرش «مملان» با ارمینان و گرجیان جنگهایی کرد و فتوحاتی حاصل نمود»^(۱).

گفتنی است که در سرتاسر دیوان قطران که اکثراً در مدح روادیان سروده شده است، به نسب «دیلمی» و یا «کرد» بودن آنها اشاره‌ای نشده است، اما به عرب بودن آنها تاکید شده است. مثلاً قطران شاعر آذربایجان، در مدح ابومنصور وهسودان، که معروفترین پادشاه روادیان است (۴۱۱-۴۴۶هـ ق)، به نسب عرب او اشاره صریحی کرده است:

«مکان نصرت میراجل ابومنصور
که کرد خلق جهان را رها زرنج و تعب
زمهر و کین اش غمگین عدو و شاد ولی
زدست و تیغش بیدار جود و خفته چلب^(۲)
به تیره شب بنماید بدوستان خورشید
بروز پاک نماید بدشمنان کوکب
زبهر آنکه نسب زی عجم کند سوی اُم
زبهر آنکه گهر زی عرب کشد سوی آب
ستوده‌اند به فرزاندگی ملوک عجم
گزیده‌اند بمردانگی ملوک عرب»^(۳)

این خاندان عرب بعد از رسیدن دوباره به حکمرانی آذربایجان، تبریز را بعنوان مرکز سلطنت خود انتخاب کردند و از زمان اینان تبریز، تبدیل به یکی از شهرهای مهم ایران گردید. «چنین پیدا است که پس از افتادن رشته فرمانروایی آذربایگان به دست روادیان، تبریز به جای اردبیل، تختگاه آن سرزمین گردید و مردم انبوهی در آنجا نشیمن گرفتند شهر به زودی رو به آبادانی و بزرگی نهاده، پایتخت و بزرگترین شهر آذربایگان گردیده بود»^(۴).

۲- روادیان و سالها انتظار برای بازپس‌گیری دوباره قدرت:

«آزد یکی از قبایل معروف یمنی بود که گروهی از ایشان به آذربایجان آمده نشیمن گرفتند رَواد در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸)، به دعوت یزیدبن حاتم والی آذربایجان به آن سرزمین آمد و بر شهر بزد که در ارسباران کنونی بود و در کنا رارس، و شمال شرقی اهر قرار داشت حکومت می‌کرد. این شهر بعدها بدست بابک خرم‌دین افتاد. رواد سه پسر داشت: وجناء، محمد، یحیی، پس از او پسرش وجناء که معاصر هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲) بود، تبریز را

۱- صفا، «ذبیح‌الله» تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ۱۳۶۶، ص ۴۴.

۲- چلب: آشوب، فتنه. «معین»، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۳۰۵.

۳- «دیوان قطران تبریزی» ۱۳۶۲، صص ۳۱-۳۲. ۴- ذکاء، زمینی لرنزه‌های تبریز، ۱۳۶۸، ص ۲۳.

تختگاه خود ساخت و به همدستی صدقه بن علی فرمانروای ارومی سر به شورش برداشت و قصد گرفتن مراغه را کرد ولی پایان کار او معلوم نیست. پس از او محمد بن رواد در تبریز به حکومت نشست، ابن ندیم می نویسد که: بابک خرمی مدت دو سال از چاکران محمد بن رواد بود از تبریز در هجده سالگی به نزد مادرش بازگشت. پس از او یحیی بن رواد به حکومت رسیده او را در سال ۲۳۵ هجری در خلافت متوکل عباسی گرفته به بغداد براند[ند].»^(۱)

بعد از گرفتاری یحیی بن رواد و فرستاده شدن او به مرکز خلافت عباسی، دیگر از خاندان رواد، در منابع تاریخی سخنی بمیان نمی آید و حکمرانی این مناطق به دست ساجیان، سالاریان و دیگر مدعیان می افتد. تا اینکه مؤلف «صورة الارض»، در حوادث سال ۳۴۴هـ از ابوالهیجا رواد نام برده و او را صاحب اهر و ورزقان معرفی می کند^(۲). و از اینجاست که این سلسله بار دیگر در صحنه آذربایجان ظاهر شده و به حکومت دیرینه خود در این منطقه دست می یابند.

با قدرت گیری دوباره این خاندان، تبریز به عنوان مرکز فرمانروائی این خاندان انتخاب شده و رو به آبادانی و پیشرفت میگذارد، فاصله بین دستگیری یحیی بن رواد (۲۳۵هـ) را با ظاهر شدن ابوالهیجا رواد در صحنه حوادث منطقه و کوشش های او برای رسیدن به فرمانروائی که از سال ۳۴۴هـ شروع می شود و با فتح سایر نقاط آذربایجان ادامه می یابد، را باید پایان انتظار این خاندان برای باز پس گیری دوباره قدرت در آذربایجان دانست.

در کتاب «شهریاران گمنام» راجع به ابوالهیجا رواد آمده است: «باری ابوالهیجا را ابن حوقل پسر رواد می خواند... و آسوغیک داروینچی نیز او را پسر رواد و پسرش مملان را نواده رواد می خواند. ولی ابن مسکویه در سال ۳۵۰ از «حسین پسر محمد پسر رواد» نام برده می گوید؛ وهسودان کنکری بدو نوشت که به یاری فرزند وی اسماعیل به جنگ ابراهیم پسر سالار برخیزد به گمان ما این حسین جز همان ابوالهیجا نیست»^(۳)، بنابراین ابوالهیجا رواد کسی است که قدرت از دست رفته را باز به خاندان رواد برگردانده است. در مورد فرستاده شدن حسین بن محمد بن رواد، که کسروی با تشخیص درست او را از بازمانده های روادیان عرب دانسته، به جنگ با ابراهیم بن مرزبان سالاری، در «تجارب الامم» آمده است: «وهسودان [برادر مرزبان سالاری] چون شنید که ابراهیم آماده جنگ با اسماعیل شده و گروهی از دیلمیان را گرد آورده است، جستان و برادرش ناصر و مادرشان را بکشت، باقی خویشاوندان را که می ترسید دستگیر کرد. او به جستان بن شرمزن و حسین بن محمد بن رواد، دستور نوشت تا

۱- مشکور، (نظری به تاریخ آذربایجان)، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸.

۲- کسروی، همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۳- ابن حوقل، همان ص ۸۵.

جلو ابراهیم را بگیرند و مددی نیز برای ایشان فرستاد.»^(۱)، گفتنی است که ابن مسکویه این درگیری را در حوادث سال ۳۴۹ هـ آورده است، در حالیکه کسروی آنرا در سال ۳۵۰ هـ نوشته است. با توجه به مطالب فوق، به نظر می‌رسد که ابوالهیجاء روادی در این دوران، از جمله سرداران مطرح در آذربایجان محسوب می‌شده است و بنابراین هیچ بعید نیست که از جمله مدعیان حکمرانی تبریز، در دوره‌های تزلزل سالاریان، یکی نیز همین شخص بوده است، هر چند که با قدرت یافتن دوباره مرزبان و فرزندانش، شاید در مقطعی باز حکومت تبریز میان ابوالهیجاء روادی و سالاریان، دست به دست می‌شده است. و مادلونگ، (W.Madelung) در مورد قدرت یافتن ابوالهیجاء و تسلط او به شهر تبریز می‌نویسد: «گویند در طی اسارت مرزبان سالاری (۳۳۷-۳۴۱ هـ)، محمد بن حسین روادی برخی از نواحی آذربایجان، احتمالاً اهر و ورزقان در شمال تبریز را فتح کرد، زیرا ابوالهیجاء حسین در سال ۳۴۴ هـ ق برای این دو ناحیه به مرزبان خراج می‌پرداخت. یک سال بعد ابوالهیجاء تبریز را تصرف کرد و پس از حصار کشیدن برگرد شهر دژ ۳۵۰ ق آن را تاختگاه خود کرد. حتی هنگامی که روادیان بر سراسر آذربایجان دست یافتند، تبریز همچنان پایتخت آنها باقی ماند.»^(۲) به نظر می‌رسد با فرار مرزبان از زندان رکن‌الدوله و آمدن او به آذربایجان حکمرانی این شهر میان این دو مدعی، باز دست به دست شده است. گفتنی است که به اعتقاد برخی از مورخین، ابوالهیجاء پایان دهنده حکومت سالاریان در آذربایجان بوده است، زیرا او با اسارت ابراهیم بن مرزبان و فتح آذربایجان به حکومت تبریز و مناطق آن دست یافته است: «بدیهی است که وی از زوال قدرت ابراهیم بهره‌برداری کرده و احتمالاً هم او بوده است که مدتی امیر سالاری [ابراهیم] را در بند کشیده بود»^(۳).

از کارهای دیگر ابوالهیجاء می‌توان به جنگ او با پادشاهان ارمنستان اشاره کرد: «در سال ۳۷۷ هـ ابوالهیجاء که گویا از کارهای درونی آذربایگان پرداخته بنیاد حکمرانی خود را در آنجا استوار ساخته بود با لشکر انبوهی روانه ارمنستان شد که هم ابودلف را سرکوفته، هم حساب باج و مالیات چند ساله ارمنستان را پاک نماید این داستان را آسوغیک بدین شرح می‌نگارد: در سال ۴۳۶ [۳۷۷ هـ] ابوالهاج پسر روود امیر آذربادگان با صد هزار سپاه ایرانی بر سر ابودلوپ می‌آید. شهرهای سالار را از دست او در آورد. کوره گوغدن او را تاراج می‌نماید. می‌آید و به شهر دوین می‌رسد. آنجا را گرفته از ارمنیان باج سالهای گذشته را می‌خواهد. پادشاه سنباد آن باجها را با هدیه‌های پربها پیش او فرستاده باز می‌گرداندش»^(۴).

۱- ابن مسکویه، همان، ص ۲۲۷.
 ۲- کمبریج، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۰۵.
 ۳- کمبریج، همان، ص ۲۰۵.
 ۴- کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۴۵.

ابوالهیجاء در سال ۳۷۸ هـ درگذشت و بعد از او پسرش مملان به جای پدر بر تخت نشست. مؤلف «فرهنگ جهانگیری»، «مملان» را «با اول مکسور» آورده است و درباره آن نوشته است. «نام پادشاهی بود در ملک آذربایجان و نام پسرش و هسودان بود.»^(۱) «کسروی» «مملان» را محرف «محمد» دانسته است. او می نویسد: در آذربایجان اکنون نیز محمد را «می» «بروزن» «می» و گاهی نیز «ممل» (بروزن عمل) می خوانند. به نظر او مملان همان «ممل» است که الف و نون به آخر آن افزوده شده است.^(۲)

«[بعد از ابوالهیجاء]، پسرش مملان جای پدر را گرفت و شهرت او بیشتر به سبب غزوه هایی (۳۸۸-۳۸۰ هـ) بود که با امراء نصرانی و ارمنی در نواحی مجاور داشت و دنباله آن حتی به جنگ با سپاهیان بیزانس هم کشید و مورخان ارمنی اطلاعات جالبی در باب این لشکرکشی های وی به دست داده اند»^(۳).

«مملان با ارمنیان و گرجیان و حتی دولت روم شرقی جنگ کرد که اغلب پیروز می شد ولی در جنگی که در سال ۳۸۸ هـ با ارمنیان کرد، شکست بر لشکر او افتاد. دیگر جنگ او با ابودلف امیر گولتن از ممدوحان قطران شاعر بود که امیر «دوین» و ارمنستان بود، وی در سال ۳۷۷ این نواحی را از چنگ امیر مزبور به درآورد»^(۴)، «در این جنگها که باید جهاد نامید. چون جنگ بین مسلمین و مسیحیان بود، مسلمانان نواحی دیگر نیز شرکت داشتند. چنانکه در یکی از اسناد ارمنی (آسوغیک داروینچی) آمده است. که از خراسانیان نیز با او بوده اند، این خود می رساند که «مملان» در میان مسلمانان یکی از فرمانروایان مشهور و نیرومند و بسیار ارجمند بوده است»^(۵).

گفتنی است که تبریز بعنوان پایتخت روادیان، در این دوره از تاریخ آذربایجان نقش فعالی را ایفاء می کرد و همه جنگهای روادیان با همسایگان که جهاد نیز تلقی می گردید، از شهر تبریز فرماندهی و راهبری می شد.

و. مادلونگ (W. Madlung) در مورد مرگ مملان و جانشین او می نویسد: «بنابر روایت تنها منبع مکتوب موجود مملان در سال ۳۹۳ هـ درگذشت و پسرش ابونصر حسین بر جایش نشست. اما نام مملان دست کم تا سال ۴۰۵ ق بر روی سکه ها آمده است. بنابراین یا در تاریخ مرگ مملان سهوی رفته است و یا ابونصر که از پادشاهی وی چیزی دانسته نیست، همچنان به نام پدرش سکه می زده است. بنابر روایت همان منبع ابونصر در سال

۱- انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۷۳۱. ۲- همان، ص ۱۴۷.

۳- زرین کوب، (تاریخ مردم ایران)، همان، ص ۳۱۷.

۴- مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰.

۵- بهرامی، ۱۳۵۰، ص ۴۷۷.

۴۱۶ هـ ق در گذشت و ابومنصور و هسودان، پسر دیگر مملان به پادشاهی رسید.»^(۱) گفتنی است که کسروی از «ابونصر حسین»، فرزند مملان سخنی بمیان نیاورده^(۲) است، و به تبع او زرین کوب^(۳) و دکتر جواد مشکور در کتاب «نظری به تاریخ آذربایجان»^(۴) و برخی مؤلفین دیگر جانشین بلافصل «مملان» را ابومنصور و هسودان نوشته‌اند. اما به نظر می‌رسد، گفته مادولونگ به واقعیت نزدیکتر است و مورخین ایرانی از وجود «ابونصر حسین» غافل مانده‌اند.

مؤلف شهریاران گمنام، در مورد به تخت نشستن، ابومنصور و هسودان بجای پدرش «مملان» می‌نویسد: «گویا پس از پدر خود مملان پادشاهی یافته است. ولی سال مرگ مملان دانسته نیست. در کتابها نخستین بار که نام و هسودان برده می‌شود در سال ۴۲۰ هـ است که ابن-اثیر او را پادشاه آذربایگان می‌خواند ولی... گویا و هسودان در سال ۴۱۰ پادشاهی داشته‌اند و از اینجا معلوم است مرگ مملان پیش از آن تاریخ بوده است»^(۵). با استناد به نوشته و. مادولونگ منطقی به نظر می‌رسد که بعد از مرگ مملان تا بر تخت نشستن و هسودان، فرد دیگری از این خاندان به حکمرانی پرداخته است. مادولونگ نام این شخصی را «ابونصر حسین» آورده است که از وقایع پادشاهی او اطلاعی در دست نیست، گویا این شخص گمنام‌ترین پادشاه روادیان بوده است که در مورد او هیچ اطلاعی در منابع تاریخی و یا در اشعار قطران نیامده است. بهر حال، بعد از فرمانروایی چند تن از افراد خاندان رواد، پادشاهی آذربایجان نصیب فردی از این خاندان می‌شود که بعنوان مهمترین و بزرگترین پادشاه این سلسله مطرح است و آن ابومنصور و هسودان رواد، ممدوح قطران، شاعر بزرگ آذربایجان می‌باشد.

۳- تبریز در دوره ابومنصور و هسودان رواد و جانشینان او:

تبریز، یکی از مهمترین ادوار تاریخی خود را در زمان ابومنصور و هسودان گذرانده است. تاجائیکه می‌توان گفت در ایندوره شهر تبریز از حیث جمعیت و وسعت، یکی از مهمترین و بزرگترین شهرهای جهان اسلام محسوب می‌شد. در این دوران است که مؤلف «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، (۳۷۵-۴۳۰ هـ)، تبریز را مایه فخر مسلمانان جهان دانسته، و در مورد آن نوشته است: «تبریز: چه می‌دانی تبریز چیست! زرناب، کیمیای کمیاب [شهر گرانمایه] و پناهگاه که بر مدینه السلام برتری داده میشود و مایه سرافرازی مسلمانان است. نهرهایش روان، پیرانش درختستان است. از ارزانی نرخها و بسیاری میوه که می‌رسد، جامعش در میان

۲- همان، ص ۱۵۳.

۴- همان، ص ۱۴۰.

۱- کمبریج، همان، ج ۴، ص ۲۰۶.

۳- تاریخ مردم ایران، همان، ص ۳۱۷.

۵- کسروی، همان، صص ۱۵۳-۱۵۴.

شهر و نیکی‌هایش بی شمار است» (۱).

«از پادشاهان معروف این سلسله [روادیان]، ابومنصور وهسودان بن مملان است که از ۴۱۱ تا ۴۴۶ در آذربایجان سلطنت می‌کرد» (۲). گفتنی است که و.مادلونگ به تخت نشستن ابومنصور وهسودان را در سال ۴۱۶ هـ دانسته (۳) ولی کسروی سال ۴۱۰ را به عنوان آغاز سلطنت ابومنصور وهسودان، ذکر کرده است (۴). گفتنی است که ابومنصور وهسودان یکی از بزرگترین ممدوحان قطران تبریزی بوده و این شاعر او را با لقب «امیر اجل» در شعرهایش مدح گفته است:

مکان نصرت میر اجل ابومنصور که کرد خلق جهان را رها زرنج و تعب (۵)
و «ناصر خسرو» نیز در دوره سلطنت این پادشاه به تبریز سفر کرده و در مورد لقب وی نوشته است: «پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می‌کردند الامیر الاجل سیف‌الدوله و شرف‌الملة ابومنصور وهسودان بن محمد مولی‌امیرالمومنین» (۶). گفتنی است که ژاک دمرگان (۷) فرانسوی نام او را «ابن محمد بواد آلاذری» نوشته است (۸). از مهمترین حوادث دوره فرمانروایی این پادشاه، می‌توان به مهاجرت غزها به آذربایجان و به جنگهای آنان در این مناطق اشاره نمود. ایندسته از ترکان ابتدا با جلب رضایت محمود غزنوی به ایران وارد شده، و در مناطق خراسان ساکن شدند. اما اطرافیان سلطان، او را از عواقب سکونت این دسته از ترکان در قلمرو حکمرانی او، ترسانده و او را برای سرکوبی غزها تشویق نمودند. سلطان نیز با به اسارت گرفتن ارسلان بن سلجوق سردسته آنها و فرستادن او به زندانی د رهند، به قلع و قمع غزها پرداخت اما دسته‌ای از این غزها از خراسان خارج شده و به طرف اصفهان حرکت نمودند. سلطان محمود در نامه‌ای به علاءالدوله حاکم اصفهان به او پیغام می‌دهد که آنها را برگرداند و یا بکشد، پس، علاءالدوله دست به حيله‌ای زده و آنها را به صرف غذا دعوت می‌کند. تا از فرصت استفاده کرده و آنها از بین ببرد. اما غزها از حيله او مطلع شده و در جنگی که اتفاق می‌افتد عده‌ای از آنها کشته شده و بقیه به طرف آذربایجان روی می‌آورند، تعداد این دسته از ترکان را در حدود ۲ هزار خرگاه، نوشته‌اند. آنها وقتی به آذربایجان می‌رسند که فرمانروائی این خطه با ابومنصور وهسودان بوده است. این پادشاه با پی بردن به رشادت این غزها و نیازی که به قدرت سپاهیگری آنان داشت، این فرصت را مغتنم شمرده و آنها را مورد

- | | |
|------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۶۱. | ۲- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۹۷. |
| ۳- کمبریج، همان، ج ۴، ص ۲۰۶. | ۴- شهریاران گمنام، ص ۱۵۴. |
| ۵- دیوان قطران، همان، ص ۳۱. | ۶- سفرنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۴، صص ۸-۹. |
| ۷- ژاک دمرگان (J.DemorGan) | ۸- دمرگان، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۳۸۲. |

لطف و محبت خود قرار می‌دهد^(۱). کسروی زمان ورود این غزها به آذربایجان را پیش از ۴۱۰ هجری دانسته و می‌نویسد: «معلوم است که وهسودان را دشمنان بسیار بود و گذشته از رومیان و گرجیان که غرب و شمال آذربایجان را فرا گرفته و همواره با مسلمانان در جنگ بودند برخی فرمانروایان مسلمان نیز از شدادیان و دیگران گاهی به دشمنی او بر می‌خاستند و چون این ترکان به دلیری و جنگجویی شهره بودند و در فن رزم بویژه در تیراندازی مهارت فراوان داشتند، وهسودان می‌خواست به پشتیبانی ایشان به دشمنان خود چیرگی یابد»^(۲). «موج دوم ترکان که بسیار قویتر از موج نخستین بود در سال ۴۲۹ هـ به ریاست بوقا، گوکناش، منصور و دانا به آذربایجان رسید. اگر چندی وهسودان با گرفتن دختر یکی از سران غزها علقه خویشاوندی با آنها برقرار کرد، اما دیری نگشت که ترکمنان دست به غارت مملکت گشودند»^(۳) لازم به تذکر است که ابومنصور وهسودان، بعلت قدرت غزها و اینکه می‌دانست یارای مقابله با آنها را ندارد، با آنها به ملاطفت رفتار کرده و پیوند خویشاوندی بسته بود^(۴).

اما بعدها به علت ترس از نفوذ آنها و بعضی عوامل دیگر، حيله‌ای بکار بسته و آنها را قتل عام می‌کند: «در سال چهار صد و سی دو وهسودان بن مهلان [مملان] جمع بسیاری از غزها را در شهر تبریز بکشت سبب آن رویداد چنین بود که گروه بسیاری از آنها را به ضیافتی که بر پا داشته بود، بصرف غذا بخواند همینکه بدعوتش خوردند و آشامیدند، سی تن از مردان آنها را دستگیر کرد که از سرکردگان غزها بودند، بقیه‌شان ضعیف شدند و بسیاری از آنها را کشت، غزهائی که در ارومیه بودند، گرد هم جمع آمدند و رو به بلاد هکاریه از اعمال موصل نهادند»^(۵) گفتنی است که تضعیف نمودن و کشتار دسته‌ای از این ترکان مسلمان، با توجه به وجود دشمنانی مانند رومیان، ارمنیان و گرجیان، که در اطراف این سرزمین مترصد حمله به آذربایجان بوده‌اند، به دور از درایت بوده است. در مورد این مهاجرت‌ها و نتایج آن و. مادلونگ (W. Madlung) می‌نویسد: «در ایام پادشاهی وهسودان نخستین موج مهاجرت ترکان اغز (غز) به آذربایجان رسید که رفته رفته می‌رفت تا ترکیب سکنه ولایت را بکلی دگرگون سازد»^(۶). «پیش از اقامت سلجوقیان در ایران، قبیله دیگری از غزها به ایران هجوم بردند»^(۷) گفتنی است که منظور مولفین کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» از «قبیله دیگری از غزها»، همین دسته از ترکان هستند که قبل از آمدن طغرل بیگ سلجوقی به آذربایجان، وارد این منطقه شده بودند و پیش آهنگ ورود ترکان سلجوقی بعدی به آذربایجان و این نواحی بودند، همانگونه که

- ۱- ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۶، صص ۹۱-۹۲.
- ۲- کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۵۹.
- ۳- کمبریج، همان، ج ۴، ص ۲۰۷.
- ۴- ابن اثیر، همان، ج ۱۶، ص ۱۶۵.
- ۵- ابن اثیر، همان، ج ۱۶، ص ۹۹.
- ۶- کمبریج، همان، ج ۴، ص ۲۰۶.
- ۷- آ. گراتوسکی و دیگران، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱.

گذشت این دسته از ترکان که همزمان با سلطنت ابومنصور وهسودان به این منطقه وارد شده بودند، بعنوان یاران او در جنگ با غیر مسلمانان منطقه محسوب می شدند. آمدن ایندسته از غزها و سلجوقیان بعدی، در تغییر ترکیب جمعیتی این منطقه، نقش اساسی داشته است و موجب ترکی گشتن کامل منطقه شده است.

از جمله حوادث دیگر دوران سلطنت امیر وهسودان روادی، می توان به جنگهای او با رومیان بر سر قلعه «برکوی» [دکتر شکوهی^(۱) (برکوی) را لغت ترکی به معنی «یک روستا» یا «روستایی» معنی می کند.] در ارمنستان اشاره کرد که این جنگ با پیروزی رومیان و شکست ابومنصور وهسودان و عقب نشینی او خاتمه می یابد.^(۲)

اما مهمترین همه این حوادث زلزله شدیدی بود که در سال ۴۳۴ هـ اتفاق افتاد و تبریز را ویران کرد. این حادثه از جمله تلخ ترین وقایعی است که در تاریخ شهر تبریز به وقوع پیوسته است. و قطران تبریزی، نیز باشعار خود یاد این زلزله و قربانیان آنرا در خاطره ها برای همیشه زنده نگه داشته است: «اشعار گزین شده اند»

بود محال مرا داشتن امید محال	به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز	به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال
در او بکام دل خویش هر کس مشغول	امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بخدمت ایزد یکی بخدمت خلق	یکی به جستن نام و یکی بجستن مال
بکار خویش همی کرد هر کس تدبیر	بمال خویش همی داشت هر کس آمال
خدا ب مردم تبریز برفکنند فنا	فلک به نعمت تبریز گماشت زوال
فراز نشیب و نشیب گشت فراز	رمال گشت جبال و جبال گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت بنات	دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
یکی گروه به زیراندر آمدند زمرگ	یکی گروه پریشان شدند از احوال ^(۳)

ناصر خسرو چهار سال بعد از این حادثه (۴۳۸ هـ) به تبریز وارد شده و در مورد این زلزله نوشته است: «مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعمائة [۴۳۴ هـ] در ایام مستتره بود، پس از نمار خفتن، بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بود»^(۴) در «تاریخ الکامل» در مورد زلزله سال ۴۳۴ هـ تبریز آمده است: «در این سال زلزله بزرگی در شهر

۲- ابن اثیر، ج ۱۶، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۴- ناصر خسرو (سفرنامه)، ۱۳۵۴، صص ۸-۹.

۱- استاد تاریخ دانشگاه تبریز

۳- قطران، (دیوان)، همان، صص ۲۰۸-۲۰۹.

تبریز روی داد. بنحویکه قلعه و باروی شهر و کوی و برزن و بازارها و اکثر ساختمانها دارالاماره را روی هم کوبید. امیر شهر چون در یکی از باغستانها بود سلامت ماند و تلفات اهالی شهر را شمارش نمودند. نزدیک به پنجاه هزار نفر هلاک شده بودند و به سبب بزرگی و عظمت آن مصیبت و بلیه، امیر شهر سیاه پوشید و اعلام ماتم عمومی شد، و امیر شهر تصمیم گرفت که از بیم آنکه مبادا غذاهای سلجوقی بدانجا روی آورند، به یکی از قلاع خود برود^(۱). «ابوطاهر شیرازی منجم حکم کرد به حسب دلائل نجومی که تبریز وقت نماز خفتن به زلزله خراب خواهد شد. امیر و هسودان بفرمود تا منادی کردند و مردم بیرون رفتند و نظاره می کردند که شهر به زلزله خراب شد در سنه اربع و ثلاثین و ثلاثمائه. بعد از آن امیر و هسودان بفرمود ابوطاهر را تا وقتی نیکو اختیار کرد جهت عمارت تبریز، چنانکه به زلزله خراب نگردد، ابوطاهر اختیار کرد. هم در آن سال به طالع عقرب عمارت کردند، اما از سیل عهده نکرد»^(۲)، در «مجمل فصیحی» نیز به پیش‌بینی زلزله سال ۴۳۴ هـ از طرف ابوطاهر منجم اشاره شده است^(۳). در «روضات الجنان و جنات الجنان» نیز به پیش‌بینی زلزله سال ۴۳۴ هـ تبریز از سوی ابوطاهر منجم اشاره شده و آمده است: «مردم آنچه تواستند از شهر بیرون رفتند بجانب سرخاب و نظاره شهر می کردند. صدمت زلزله چنان بحرکت آمد که مجموع شهر قاعاً^(۴) صفتفاً شد»^(۵). لازم به تذکر است که تبریز از جمله شهرهای زلزله خیز ایران به شمار می رود: «دکتر ریبین (Riebin) درباره ناحیه تبریز از یک تراس ۱۵۰۰ متری نام می برند که به مساحتی چندین کیلومتر مربع از حدود قریه بارینج تا حدود ساری داغ و باغ‌میشه (از محلات شرق تبریز) ادامه دارد و نیز از یک تراس ۱۴۵۰ متری بحث می کند که از حدود محله باغ‌میشه تا دماغه رواسان که به مساحت حدود ۵ کیلومتر در غرب شهر واقع شده، مشاهده می گردد»^(۶). به نظر دکتر سیاهپوش، زلزله سال ۴۳۴ هـ تبریز در از میر و آفریقا نیز احساس شده است^(۷).

بنابراین زلزله، یکی از ویژگیهای طبیعی تبریز بوده که از قدیم‌تریم ایام تاکنون حوادث دلخراشی را در این شهر بوجود آورده است و این خطر امروزه نیز این شهر را تهدید می کند^(۸).

- ۱- ابن اثیر، ج ۱۶، (همان)، ص ۲۲۰.
- ۲- بناکتی، ۱۳۴۸، صص ۱۵۲-۱۵۳.
- ۳- خوانی، همان، ج ۲، ص ۱۵۸.
- ۴- ظاهراً به معنی زیر و رو شدن و ویرانی آمده است.
- ۵- حافظ حسین کربلائی، (همان)، ج ۱، ص ۱۷.
- ۶- سیاهپوش، پیدایش تمدن در آذربایجان، ۱۳۷۰، ص ۶۲.
- ۷- همان ۴۵-۴۶.
- ۸- «خبرگزاری فرانسه اخیراً گزارش داده است که شهرهای تبریز و تهران را زلزله تهدید می کند. این خبرگزاری با اشاره به اینکه هر سال ۴۰۰ تا ۵۰۰ زمین لرزه خفیف به بزرگی حداکثر ۳ درجه در مقیاس ریشتر در منطقه تهران ثبت می شود، اضافه کرده است، که این رقم در تبریز ۲ هزار مورد است». «ندای آذربایجان (هفته‌نامه)، ۲۰ مهرماه ۱۳۷۹، ص ۳».

گفتنی است که در زمان وهسودان روادی، منصب قضاوت تبریز با مولانا ابوصالح بوده است «القاضی شعیب بن صالح بن شعیب تبریزی، مولانا ابوصالح همان شخصی است که در عهد وهسودان بن رواد ازدی والی آذربایجان، منصب قضاوت تبریز با وی بوده و یکی از مشایخ اربعه معروف نیز می باشد که در موقع تأسیس بنای مسجد جامع آن شهر حضور داشت.» (۴۳۴ هـ)^(۱) صاحب کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان»، نام ابوصالح را در میان چهار مشایخ اربعه نیاورده ولی به شرکت او در تعمیر مسجد جامع تبریز اشاره کرده است.

گفتنی است که بعد از زلزله تبریز و خراب شدن مسجد جامع شهر، چهار نفر از طرف ابومنصور مأموریت یافتند که مسجد جامع تبریز را تجدید بنا کنند، این چهار نفر عبارت بودند از: «شیخ ابونصر النجفی از النجق (تومان نخجوان)، دوم، باله خلیل صوفیانی، سوم شیخ ابوعلی ایوبان از آران،^(۲) چهارم شیخ سعید سمول از موغان، بر چهار گوشه مسجد جامع تبریز بایستادند و ابوطاهر منجم مذکور اختیار وقت کرده بود، چون ابوطاهر طاس بکوفت هر یک از آن اولیاء سنگی در ریخته گوشه از مسجد انداختند و آن روز سیصد قربان از گاو و گوسفند کردند و مسجد جامع را تمام کردند و مقصوره مسجد به دست قاضی ابوصالح شعیب ابن صالح تمام شد هم در زمان القائم بامرالله عباسی (۴۲۲-۴۶۷ هـ)^(۳). بعد از این زلزله مخرب (۴۳۴ هـ)، امیر ابومنصور وهسودان روادی، پادشاه آذربایجان، باز بر آبادانی شهر تبریز همت گمارده و به تعمیر خرابی های آن پرداخته است: «از بیان ناصر خسرو معلوم می شود که ابومنصور وهسودان شهر را از نوآباد کرده است، زیرا ناصر خسرو، چهار سال پس از آن حادثه در سال ۴۳۸ هـ به تبریز رسیده و آن را شهری آبادان یافته است»^(۴). از دیگر حوادث فرمانروائی وهسودان می توان به جنگ او با سپهبد موغان و پیروزی ابومنصور وهسودان در این جنگ، اشاره کرد^(۵). از ابومنصور وهسودان، سکه هائی نیز در دست است، در «مجله هنر و مردم» در گفتگویی که با دکتر شمس الدین جزایری انجام گرفته است، ایشان در مورد سکه های باقی مانده از روادیان نیز، مطالبی ارائه کرده است: «سکه ای دو درهمی نقره از روادیان بنام: وهسودان بن محمد و محمد بن الحسین در ایران پیدا شده است که در غالب آنها نام پدر و پسر محمد بن حسین (ابوالهیجاء) که از حکام و سلاطین معروف روادیان بود. و پسر او وهسودان بن محمد دیده می شود. این سکه ها در اطراف زنجان پیدا شده در چند سال قبل به بازار تهران آمده است.

- ۱- تربیت، دانشمندان آذربایجان، ۱۳۱۴، ص ۲۶.
- ۲- صاحب «برهان قاطع» در قرن یازدهم هـ ق در مورد آران = اران، می نویسد: «اران: نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است». «خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۹۶.
- ۳- حافظ حسین کربلائی، همان، ج ۱، ص ۱۷. ۴- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۰۴.
- ۵- کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۸۲.

مخصوصاً در روی این سکه‌ها، لقب محمد بن الحسین «الامیر الاجل» ضرب شده است. مرحوم کسروی نیز در کتاب «شهریاران گمنام»، قصیده‌ای از قطران شاعر معروف آنزمان ذکر کرده که ظاهراً قطران از طرف وهسودان مأمور بوده است که با ابودلف حاکم و پادشاه نخجوان طرح دوستی ریخته و به اتفاق علیه گرجیان و رومیان.. جنگ کنند و آنها را از خاک مسلمانان برانند. این قصیده با دو بیت زیر شروع می‌شود:

«امیر اجل از پی آنکه روزی
شد از فرخ طلعت تو منور
تو دلبد اویی و پیوند اویی
از او بیش بودی ز روی برادر».

و خود این قصیده نشان آن است که وهسودان بنام امیر اجل خوانده می‌شد، و در روی سکه‌ها نیز نام او بدینگونه ضرب شده است»^(۱). متأسفانه این سکه‌ها در معرفی دید محققین قرار نگرفته، و یانگارنده از آن خبر ندارد بنابراین اطلاعات زیادی از آن سکه‌ها در دست نبوده و معلوم نشده است که محل ضرب آنها در کدام شهر بوده است، ولی با پایتخت بودن تبریز در دوره روادیان، احتمال اینکه این سکه‌ها در تبریز ضرب شده‌اند نیز وجود دارد.

زوال قدرت ابومنصور وهسودان، با آمدن طغرل سلجوقی به آذربایجان (۴۴۶ هـ)، توام شده است، زیرا با رسیدن طغرل به آذربایجان ابومنصور وهسودان، سیادت سلجوقیان را پذیرفته و از طرف طغرل به فرمانروائی آذربایجان منصوب شده و بدین ترتیب استقلال این خاندان عرب، در فرمانروائی آذربایجان از دست رفته است و از آن پس بعنوان دست نشانده سلجوقیان بشمار رفته‌اند. در «تاریخ الکامل» و در ذکر حوادث سال ۴۴۶ هـ، در مورد آمدن طغرل به آذربایجان و قصد نمودن تبریز، و اطاعت کردن امیر وهسودان از او، آمده است: «در این سال طغرل بیک به آذربایجان رفت و قصد تبریز کرد در تبریز امیر ابومنصور وهسودان بن محمد روادی حکومت می‌کرد. وی از طغرل بیگ اطاعت نمود و بنامش خطبه خواند و مالی برای او فرستاد که او را راضی کرد و فرزند خویش را بعنوان گروگان بدو سپرد»^(۲).

«اردو کشی در قفقاز قطعیت وضع طغرل را تعیین نمود، زیرا در آن هنگام که آل بویه با وجود تمام کشمکش‌های خانوادگی هنوز آن قدر قدرت داشت که از پیشروی سلجوقیان به سوی جنوب جلوگیری کند، فرمانروای تبریز یعنی ابومنصور وهسودان بن محمد روادی و امیر دیار بکر..، به اطاعت طغرل بیگ فاتح که فرستاده وی در دربار خلیفه (۴۴۳ هـ)، بسیار دوستانه پذیرفته شده بود، درآمده بودند»^(۳). «طغرل در محرم سال ۴۴۶ به آذربایجان آمد و امیر ابومنصور روادی در تبریز سر تسلیم فرود آورد و پسر خود را بعنوان گروگان بخدمت طغرل گماشت و

۱- هنر و مردم، (مجله) ۱۳۵۰، ش ۱۰۴، ص ۲۷. ۲- ابی اثیر، ج ۱۶ (همان)، ص ۳۰۱.

۳- اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۳۳.

قبول کرد که بنام سلطان سلجوقی خطبه بخواند»^(۱). در مورد علت ابقای روادیان در حکمرانی تبریز و آذربایجان و همچنین دیگر حکومت‌های محلی، از سوی سلجوقیان در «تاریخ دیالمه و غزنویان» آمده است: «سلاجقه و مغول در موقع لشگرکشی به نقاط مختلف بخصوص نواحی دوردست و جلوگیری از اغتشاشات داخلی از قواء سلسله‌های کوچکی که در ایران تشکیل شده بود استفاده می‌کردند و به همین مناسبت اقوام سابق الذکر را بکلی از میان نبردند و در مقابل کمک نظامی آنها تا حدی در اداره امور داخلی آزادی و استقلال به امراء سلسله‌های مزبور می‌دادند»^(۲). بعد از ابومنصور وهسودان، پسرش ابونصر مملان به جانشینی او انتخاب گردید، مؤلف کتاب «الکامل» در ذکر حوادث سال ۴۵۰ هجری می‌نویسد: «در این سال طغرل بیگ، مملان بن وهسودان بن مملان را به حکمرانی بر آذربایجان استوار داشت»^(۳). اما ابن اثیر هیچگونه آگاهی از مدت حکمرانی و همچنین حوادث دوران پادشاهی، ابونصر مملان پسر وهسودان، بدست نمی‌دهد. گفتنی است که ابونصر مملان نیز از جمله مهمترین ممدوحان قطران تبریزی، به شمار می‌رفته است و قصیده‌های قطران در مدح او از جذابیت و گیرایی خاصی برخوردار است. او در قصیده‌ای در مدح این حاکم آذربایجان، آورده است: (اشعار گزین شده‌اند)

نیازم ز گیتی به تست ای نیازی	که دلرا امیدی و جانرا نیازی
ازیرا بشادی بنازم که دانم	دلم را نیازی و زو بی نیازی
ندانسی چه آید ابرکافرستان	ز تیغ و سنان شهنشاه غازی
سریادشاهان ابونصر مملان	که صد بیشه شیر است در ترک تازی
ز چین و زهند و زروم و زارمن	ز کرد و ز دیلم ز ترک و ز تازی
بمردی و رادی و فرهنگ و دانش	نیایی چون او گر دو صد سال تازی
عدو یافت از کین تو سرنگونی	ولی یافت از مهر تو سرفرازی
چنان تازی اندر صف شهریاران	که گوئی بمیدان همی گوی بازی
نمانده بسی تا که از ساو قیصر	هم از باژ ^(۴) خاقان و خان گنج سازی ^(۵)

و در قصیده‌ای دیگر و در وصف «ابونصر مملان» می‌نویسد:

«سر شهریاران ابونصر مملان	که نامش همی گم کند نام دارا
چو تو مجلس آرائی و جام گیری	ز تبریز زرین کنی تا بخارا.....» ^(۶)

۱- اقبال، تاریخ مفصل ایران، ۱۳۷۵، ص ۳۱۷. ۲- پرویز، (عباس) ۱۳۳۶، ص ۱۴۱.

۳- ابن اثیر، ج ۱۶، (همان)، ص ۳۵۵.

۴- باژ: «باز= باج)، باج، خراج، مالیات، ساو» «معین، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۵۷.

۵- دیوان قطران، همان، صص ۴۰۲-۴۰۳. ۶- همان، صص ۲۵-۲۶.

از وقایع دوران حکمرانی او می‌توان به نافرمانی‌اش در مقابل سلجوقیان اشاره کرد. به نظر می‌رسد، ابونصر مملان بعد از رسیدن به قدرت خواسته است که در مقابل سلجوقیان نافرمانی کرده و استقلال از دست یافته را باز یابد ولی بالشرکشی طغرل، این مسئله نیز فیصله یافته است: «ابونصر مملان، پسر وهسودان که در سال ۴۵۱ هـ.جانشین پدر شد، بار دیگر به استیلاي ترکان بشورید. طغرل در سال ۴۵۲ هـ. تبریز را حصار کشید. اما کاری از پیش نبرد. مملان به تن خویش آهنگ بغداد کرد...»^(۱).

بهرحال ابونصر مملان بطرف بغداد و به پیش خلیفه^(۲) رفته و از او یاری می‌طلبید، اما هیچکدام از اینکارها سودی نبخشیده و در سال ۴۵۴ هـ.ق، طغرل به آذربایجان آمده و بار دیگر روادیان را مجبور به اطاعت از خود می‌کند و خراج سنگینی را نیز از آن‌ها می‌گیرد^(۳). بعدها با برکناری، ابونصر مملان از حکمرانی آذربایجان، نفوذ سلسله روادیان نیز در آذربایجان و تبریز از بین رفته و این ولایت مستقیماً به دست ترکان سلجوقی اداره می‌گردد. «با عزل مملان از جانب «آلب ارسلان ۴۶۵» سلاله روادیان در آذربایجان از صحنه تاریخ خارج شد [و] سلاله رواد از این پس در حوادث آذربایجان دیگر هرگز نقش مستقل قابل ملاحظه‌ی نیافت»^(۴). در «کاروند کسروی» در مورد سقوط روادیان آمده است: «چون امیر وهسودان و پسرش، مملان فرمانبرداری نمودند و باج به گردن گرفتند، طغرل آنان را نینداخت لیکن اینان دیری نپایندند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته‌ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به فرمانروایی شهری می‌فرستادند، دسته‌هایی را از آنان همراه می‌فرستادند، با آذربایجان نیز همان را کردند.»^(۵).

از نوشته‌های قطران معلوم می‌شود که ابومنصور وهسودان، غیر از ابونصر مملان، دو پسر دیگر بنامهای ابوالهیجاء منوچهر، و ابوالقاسم عبدالله داشته است. قطران در قصیده‌ای به مدح «ابوالهیجاء منوچهر» پرداخته و می‌نویسد: (برای نمونه چند بیت از این قصیده‌ها آورده شد)

میر ابوالهیجاء منوچهر بن وهسودان که هست باهش هوشنگ و با فرهنگ و نرّ مصطفا
چون هنر جوید چنو لشکر شکن باشد کدام چون سخن گوید چنو لشگر شکن خیزد کجا»^(۶)

و در مدح امیر ابوالقاسم عبدالله بن وهسودان:

۱- کمبریج، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲- در این موقع «عبدالله قائم ۴۲۲-۴۶۷ هـ.ق» بر تخت خلافت عباسیان نشسته بود.

۳- زرین کوب، ۱۳۶۷، ص ۳۱۹.

۴- همان صص ۲۰۷-۲۰۸.

۵- قطران (دیوان)، ص ۱۵.

۶- کسروی، ۱۳۵۲، ص ۳۲۹.

از هوا ابر همی خواند فریاد نفیر در زمین کبک همی دارد فریاد و فغان
باغ رنگین شده گوئی که براو کرده گذر میر ابوالقاسم عبدالله بن وهسودان...»^(۱)

گفتنی است که از این دو پسر ابومنصور وهسودان، در تاریخها هیچ ذکری نرفته و فقط در دیوان قطران نام آنها آمده است. مؤلف کتاب «نگاهی به آذربایجان شرقی» ایندو را بعد از میلان حاکم آذربایجان نوشته است، که این گفته از نظر واقعیت‌های تاریخی درست نمی‌باشد^(۲). صاحب کتاب «روضه اطهار» در مورد فرزندان ابومنصور وهسودان به خبیر پادشاه تبریزی و مهیا شاه اشاره می‌کند و می‌نویسد: «مزار خبیر پادشاه تبریزی که از شجاعان اهل اسلام بود و در السنه و افواه روزگار مشهور است که همیشه با مروان شاه و مروانیان محاربه و مقاتله می‌نمود، در محله شش گیلان [ششگلان] درگنبدی است، گویند وی پسر امیر مولا است که پدرش به تعمیر تبریز مبادرت نموده. مزار برادرش مهیا شاه در محله بطل آباد که ما بین درب اعلی و شش گیلان واقع شده، گنبد مزارش مانند مزار خبیر پادشاه است»^(۳) عزیز دولت آبادی، مصحح کتاب «روضه اطهار» در مورد این مطالب می‌نویسد: «امیر مولا (امیر میلان)، ملقب به ابونصر حوالی سال ۴۵۰ هجری زیست دعوی جدال وی با مروانیان و یا خود مروان بن محمد بن مروان... نادرست است. و در بین روادیان شخصی به نام مهیا شاه یاد نشده است»^(۴).

لازم به تذکر است که قبر ابومنصور وهسودان و پسرش ابونصر میلان، در قسمت مرکزی شهر و در مجموعه بازار قدیمی تبریز، واقع شده است: «این مقبره در محله چهار منار، رو به روی دربند ملا احمد^(۵)، کمی پایینتر از روبه روی مدرسه کاظمیه، در درون حیاطی واقع شده است حیاط مقبره، دالان باریکی دارد در سمت جنوبی آن مسجدی با یک گنبد بلند [مسجد حاج کریمخانیا]، قرار گرفته است... در کنار غربی ضریح نیز، روی زمین دریچه‌ای دیده می‌شود که راهی به سرداب یا شیب زمینی بقعه دارد. دریچه کوچک است و فقط یک نفر به زحمت می‌تواند از آن در سرداب فرورود راهش نیز تنگ و تاریک است و برای دو متر و نیم عمق فقط یک پله تعبیه کرده‌اند به سرداب پائین رفتم [کارنگ]، دو اطاقک تودر توی کم عرضی پهلوی هم قرار گرفته بود، هر دو طاق جناغی داشتند، بلندی طاقها قریب به ۱۶۰ سانتی متر و عرض اطاقکها در حدد ۱۴۰ سانتی متر بود. دو طاق جناغی خیلی کوچکتر نیز بین این دو اطاقک قرار داشت»^(۶).

- ۱- قطران (دیوان) همان، ص ۳۲۱.
۲- افشار، ۱۳۶۹، ج ۱ ص ۱۳۷.
۳- حشری تبریزی، ۱۳۷۱، ص ۴۰.
۴- همان، پاورقی ص ۴۰.
۵- ملا احمد، معروف به مسأله‌دان
۶- کارنگ، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲.

مؤلف روضات الجنان محله چهار منار را جزء سنجانان نوشته و در مورد قبر ابومنصور وهسودان و پسرش ابونصر مملان آورده است: «و همچنین در همان محله [سنجانان]، گنبدی است مشهور - گنبد امیر مولا و این امیر مولا، امیر مملان است. پسر امیر دهسودان [وهسودان] بن محمد روادی که در زمان القائم بامرالله عباسی [۴۲۲-۴۶۷ هـ] به عمارت تبریز مشغول بوده آن گنبد مدفن ایشانست و در آنجا مزار است بر لوح آن نوشته که: «هذا مرقد سلاله آل طه و یس، علی بن مجاهد ابن زید علی بن حسین بن علی [ابن] ابی طالب علیهم السلام»، اینچنین معلوم می شود که قبل از آنکه ایشان آنجا مدفونگردند آن سید بزرگوار آنجا مدفون گشته بوده و پدر امیر مملان و خودش بواسطه شرف عترت آن بزرگوار...مدفن خود را آنجا قرار داده اند. (۱)» و مؤلف کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» در این زمینه نوشته است: «تبریزیان [اوج علمدار] نیز گویند. حشری گوید، می گویند قبر عبدالله بن زید بن حسن است. گنبد به گنبد امیر مولا شهرت دارد. لوحش سنگ سرخ است. محو نشده. بر آن جا نبشه است: «هذه الروضة الشریفه عبدالله بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع)». در این گنبد دو قبر دیگر باشد: یکی مزار امیر مولا است، پدرش حاکم تبریز بود. پسر خود در در آنجا دفن کرد. اسم پدرش وهسودان بن محمد رَوادی است. قبر دیگر همین وهسودان است. در روی در این مسجد سنگ سیاهی نصب شده و در روی سنگ به خط ثلث قدیم این کریمه را حجاری نموده اند: «و ما خَلْفَهُمْ و لا یَحِیطُونَ»، علامت و آثاری به غیر از آنچه معروض [گردید] دیده نشد» (۲)

این مقبره، متأسفانه امروزه از وضع خوبی برخوردار نمی باشد و اگر میراث فرهنگی و یاسازمانهای ذیربط به فکر تعمیر و مرمت آن نباشند، ممکن است این مکان قدیمی و با ارزش شهرمان از بین برود. نگارنده در بازدید از این بقعه به این مسئله واقف شده و آن را با آقای هدائی، معاونت سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی در میان گذاشت، ایشان در جواب گفتند که آن محل تحت اختیار و نظارت سازمان اوقاف است و ما در آنجا اختیاری نداریم، ولی با اینهمه قول دادند که این مسئله را پی گیری کنند.

بهر حال نباید این نکته را فراموش کرد که مدفونین آنجا خود زمانی در آبادانی و مرمت شهر تبریز زحمتهای زیادی را متحمل شده اند و از این جهت برگردن ما حق زیادی دارند، و از اینها گذشته مکانی به قدمت آن محل که بنای اولیه آن به اوایل قرن ۵ هجری می رسد، در شهر ما زیاد نیست بنابراین باید این مکانها را بعنوان یادگاری از گذشتگان حفظ کرده و به نسل های بعدی تحویل داد.

۴- قطران تبریزی و روادیان:

«الحکیم شرف الزمان قطران الازدی التبریزی - قطران که همه شعرا قطره بودند و او بحر و جمله فضلا ذره بودند و او خور، اشعار او در کمال صنعت و اوستادی و لطایف او محض اکرام و رادی، از اهل تبریزست و بر اقران سبقت کرد و قصاید او همه لطیف و اغلب رعایت تجنیس کردست»^(۱).

«این شاعر سی تن کما بیش راستایش گفته و بیشتر این ممدوحان چنانکه از چکامه‌های خود شاعر پیداست از پادشاهان آذربایگان - و از وزیران و سپهسالاران ایشان بوده‌اند که هر کدام در زمان و سرزمین خود شهرت بسیار داشته و زندگی هر یکی با یک رشته حوادث و کارهای مهم توأم بوده است ولی در کتابهای تاریخی که امروز در دسترس ماست تاریخ و داستان این پادشاهان و وزیران نتوان یافت»^(۲). با توجه به این مطالب می‌توان گفت که دیوان قطران غیر از ارزش شعری و ادبی، از ارزش تاریخی نیز برخوردار می‌باشد زیرا دیوان قطران تنها منبعی است که نام بسیاری از شاهان و وزیران و سرداران گمنام منطقه را در خود جای داده است.

سیدحسن تقی‌زاده در این زمینه می‌نویسد: «دیوان قطران پر است از اشارات تاریخی از یک طرف و لغات فارسی قدیم و فصیح از طرف دیگر که فواید آن از وصف خارج است به حقیقت اگر قطران و قصائد غرای او نبود از ابونصر مملان چه خبری در صحیفه تاریخ (جز اندک) به ما رسیده بود و در واقع همانطور که اتابک ابوبکر بن سعد شیرازی را شعر سعدی جاودانی کرد. مملان و فضلون و بعضی امرای دیگر آذربایجان و اران نیز زنده قطران‌اند»^(۳).

ناصرخسرو قدیمترین نویسنده‌ای است که راجع به این شاعر تبریزی مطالبی ارائه کرده است. زیرا «ناصر خسرو هنگامی که در تبریز توقف کرده بود (۲۰ صفر تا ۱۳ ربیع‌الاول ۴۳۸ هـ) با قطران ملاقات و گفتگو کرد»^(۴).

در مورد این ملاقات در سفرنامه ناصرخسرو آمده است: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند. و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند، چهاردهم ربیع‌الاول از تبریز روانه شدیم»^(۵) در مورد محل تولد قطران، نظرات مختلفی ارائه شده است، اما خود شاعر در بیتی از اشعارش

۱- عوفی، ۱۳۳۵، ص ۴۰۱.

۲- ارمغان، ش اول، مقاله کسروی، «قطران شاعر آذربایجان» ۱۳۱۰، س ۱۲، ص ۴۶.

۳- قطران (دیوان) همان، ص ۱۶.

۴- براون، ۱۳۵۵، ص ۴۰۷.

۵- سفرنامه ناصرخسرو، ۱۳۵۴، صص ۸-۹.

ولادت خود را به شادی آباد که از قرای نزدیک شهر تبریز می‌باشد، نسبت داده است، آنجا که می‌گوید:

خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جان غم گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید^(۱)

بنابراین با استناد به گفته خود شاعر در مورد محل تولدش، نظرات دیگران قابل اعتناء نمی‌باشد. اما «شادی آباد» محل تولد شاعر در کجای تبریز قرار گرفته است؟ مؤلف کتاب «دانشمندان آذربایجان» در این زمینه می‌نویسد: «شادآباد دو قریه از محال مهران رود من توابع تبریز است که به فاصله دو فرسخ [۱۲ کیلومتر] از آن شهر به طرفین رود بعنوان علیا و سفلی واقع شده و امروز به اسم پنه شلوار و شلوارجق، معروف هستند در قریه شادآباد سفلی چون مقابر صلحا و اولیاء زیاد بوده و «پیر شروان» در آنجا مدفونست و لذا آن ده به اسم شادآباد مشایخ و پنه شلوار شهرت یافته است.»^(۲) کسروی «شادی آباد» یا «شاد آباد» را محله‌ای در تبریز و نیز نام دهی در بیرون شهر آورده است^(۳). اما حاج محمد آقا نخجوانی در این مورد بر او ایراد گرفته و می‌نویسد: «این که مرحوم کسروی در شرح حال قطران می‌نویسد که شادی آباد اکنون نام محله ایست در تبریز و نام دهی در بیرون شهر، گمان می‌کنم اشتباه است. شادی آباد نام همان ده دو فرسخی تبریز است و آنچه نام محله است «شاه‌آباد» است و محله کوچکی است و به اصطلاح فعلی «شاوا» می‌گویند که مخفف شاه‌آباد است»^(۴). گفتنی است که صاحب «الباب الالباب» نیز قطران را تبریزی دانسته است:

«قطران که همه شعرا قطره بودند و او بحر، از اهل تبریزست...»^(۵) بهر حال از مطالب بالا و همچنین شعر قطران استنباط می‌شود که او در شادی آباد اطراف تبریز به دنیا آمده است بنابراین: «مولد قطران چنانکه خود اشاره می‌کند شادی آباد تبریز است و سخن دولتشاه که وی را ترمذی دانسته و گفته دیگران که او را ارومی و جیلی شمرده‌اند، اصلی ندارد»^(۶). کسروی از روی قراین و شواهد در مورد تاریخ تولد او می‌نویسد: «پس روی هم رفته این نتیجه به دست می‌آید که قطران در سال چهار صد و اند هجری در «شادآباد» تبریز از مادرزاده و در سالهای ۴۲۵-۴۲۸ که بیست تا بیست و اند سال بیشتر نداشته به شعر سرایی و مدح‌گویی آغاز کرده است»^(۷). بعضی از معروفترین سلاطین معاصر قطران که از طرف این شاعر مورد مدح و ستایش

- ۱- دیوان قطران، همان، ص ۶۶.
- ۲- تربیت، ۱۳۱۴، پاورقی ص ۳۰۷.
- ۳- کسروی، کاروند کسروی ۱۳۵۲، ص ۴۹۰.
- ۴- قطران (دیوان)، «مقدمه» ص ۲۲.
- ۵- عوفی، ۱۳۳۵، ص ۴۰۱.
- ۶- قطران (دیوان)، همان، ص ۳.
- ۷- کسروی، «کاروند کسروی» همان، ص ۴۹۳.

قرار گرفته‌اند عبارتند از: «۱- امیر ابوالحسن علی معروف به لشگری... که از سال ۴۳۵ تا ۴۴۰ فرمانروای گنجه بوده، قطران در بدایت حال به سبب سازی ابوالیسر سلطه‌دار وی که خود نیز از مددو حان بنام شاعر است بخدمت او راه جست و قصایدی بس غرّا در مدح هر دو گفت. ۲- امیر سیف‌الدوله و شرف‌المله ابومنصور وهسودان بن محمد روادی، معروفترین پادشاه روادیان است که میان سالهای ۴۱۰ و ۴۵۰ یا ۴۶۶ فرمانروایی داشت قطران در بازگشت از گنجه بخدمت او پیوست ۳- ابونصر محمد پسر ابی ابومنصور وهسودان، معروف به «مملان». ۴- دیگر فضلون بن ابی السوار... از زندگانی این فضلون و پایان کار و روزگار او اطلاع کاملی در دست نیست. سال ۴۸۴ در بغداد با تنگدستی در مسجدی در کنار دجله جان سپرد...

قطران از وفور صلوات این پادشاه به تن آسائی روز می‌گذاشته تا اینکه فزونی عطایای شاه او را نقرسی کرده است ۵- ابودلف^(۱) شاه نخجوان که از نژاد عرب و از خاندان شیبانی بوده است.»^(۲) گفتنی است که بسیاری از نویسندگان و شعراء از شعر و شاعری قطران تعریف کرده و او را ستوده‌اند، در این زمینه صاحب «هفت اقلیم» می‌نویسد: «حکیم الاجل قطران بن منصور الاجلی از کامل شعرای آن شهر و دیار بود. خصایلش همه تهذیب عقل بود و خرد - جوارحش همه ترکیب فهم بود و ذكاء، و اکثری از شعرا ویرا ستوده‌اند و از مصباح خاطرش اقتباس انوار نظم و نثر نموده چنانچه رشید و طواط که تهمتن این فن و استاد انجمن بوده گفته که من در روزگار خود قطران را در شاعری مسلم می‌دارم و باقی را شاعر نمی‌دانم»^(۳). و صاحب «مجمل الفصحا» در این زمینه می‌نویسد: «حکیم شاعر بیست قادر و استاد بیست ماهر، پایه طبعش بر فرق فرقدین... حکیم از فصحای شعر است و به زعم من از هیچ یک از فحول شعرای مشهور کمتر نبوده.»^(۴)

و «ریپکا» (Rypka) نیز قطران را بنیانگذار مکتب ادبی آذربایجان دانسته است که خاقانی و نظامی نیز بعدها در رونق آن کوشیده‌اند: «این مکتب [مکتب آذربایجان]، که با قطران در گذشته به سال ۴۶۵ق) آغاز گشت، گروه کاملاً مشخصی از معلمان و شاگردان را تشکیل می‌داد که دو تن از آنان، یعنی خاقانی و نظامی هر یک در تحول و تکامل نوع شعری که می‌سرودند تأثیرات دیرپای گذاشتند»^(۵). از ویژگی این مکتب شعری، یکی شیوه‌های پیچیده آن بوده و در این مکتب شعرا بطور گسترده‌ای از گنجینه لغات و مفردات عربی استفاده می‌کردند، در اشعار این شاعران به فرهنگ عامه محلی نیز، پرداخت می‌شده است^(۶). گفتنی است که عده‌ای قطران

۲- فقیه، آذربایجان و نهضت ادبی، صص ۲۲۲ تا ۲۲۷.

۴- هدایت، ۱۳۴۰، ص ۱۱۰۴.

۶- همان، ص ۵۲۸.

۱- (abudolaf) (ابودلف).

۳- رازی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۶.

۵- کمبریج، ۱۳۷۱، ج ۵، صص ۵۳۷-۵۳۸.

را از جمله پیشروترین نویسندگان در زمینه شعر ترکی دانسته‌اند. از جمله پروفیسور احمد جعفر اوغلو، از جمله قدیمی‌ترین آثار منظوم در زبان ترکی آذری، به اشعار قطران تبریزی، اشاره نموده است^(۱).

همچنین پروفیسور غلامحسین بیگدلی در مورد نوشته‌های ترکی قطران می‌نویسد: نوشته‌های قطران با عناصر و اصول زبان ترکی همخوانی دارد، حتی ماگمان می‌بریم که قطران در زبان ترکی نیز اثرهایی داشته، ولی تاکنون به دست ما نرسیده است، و شاید هم روزی به دست خواهد آمد این فکر از آنجا به میدان می‌آید که تفکر و طرز نوشته و جمله‌بندی‌ها و مثالهایی که در دیوان شاعر آمده به مثل‌ها و فولکوریک آذربایجان و سخن پدران ما شبیه و حتی عین آن است. در بعضی از این نوشته‌ها، شاعر بدون اینکه به نوشته خود رنگ و لعابی بدهد و آنها را با دستور زبان فارسی بیاورد، به نظر می‌رسد که مثل‌ها و کلمات ترکی را ترجمه کرده و به فارسی و به صورت نظم نوشته است^(۲).

او همچنین به تعدادی از لغات ترکی در اشعار قطران اشاره کرده است که این لغات بیشتر در قافیه مورد استفاده قرار گرفته است مانند جوال، جناغ، تاغ، ایاغ. پروفیسور بیگدلی در ادامه با آوردن تک بیت‌هایی از اشعار قطران، به مقایسه آن‌ها با ضرب‌المثل‌های آذربایجانی پرداخته است، او در این زمینه می‌نویسد: اساساً قطران با زبان مادری خود اندیشیده و بعد آنها را به فارسی ترجمه کرده و به نظم کشیده است... و سپس به مثل‌هایی اشاره کرده است که از گنجینه فولکوریک آذربایجان «آتالار سوزو»، بوده و در دیوان قطران، به نظم فارسی درآمده و بکار رفته است، مانند:

شاد باشد هر که سوی داوران تنها رود ص ۷۲ (تک باشینا قاضی یا نینا گندن شاد قاییدار.)

چنین نوروز بگذاری هزاران ص ۲۳۸ (مین بئله بایراملار گوره سن)

هم به چنبر گذرد گرچه دراز است رسن ص ۲۸۹ (ایپ نه قدر اوزون اولسادا گلیب دوغاناقدان کئجه جکدیر)^(۳).

به خرمی بگذاری هزار عید چنین (۲۹۵) (شنلیک له مین بئله بایراملار گنچیره سن)^(۴).

در مورد کتابهای بجا مانده از قطران تبریزی، مؤلف کتاب «سخن و سخنوران» به آثار زیر اشاره نموده است.

۱- دیوان شعر، مشتمل بر قصائد و ترجیعات که اهم اقسام آن است و رباعیات و غزلیات که به نسبت کم است و نسخ آن به اختلاف از سه هزار تا ده هزار بیت را در بر دارد و این نسخه

۲- وارلیق (مجله) مهر و آبان، ۱۳۶۴، س ۷، ص ۳۰.

۴- همان، ص ۲۱.

۱- هیئت، ۱۳۵۸، ص ۶.

۳- وارلیق، همان، صص ۳۰-۳۱.

آخرین در همین زمان جمع شده و حاصل چندین دیوان و جنگ است لیکن بعضی در صحت نسبت تمام آن ابیات به قطران شک دارند و مسلم است که پاره‌ای از محتویات آن اثر قریحه قطران نیست.

۲- لغت فارسی، که در بعضی از نسخ فرهنگ اسدی نام آن آمده و مؤلف کشف‌الظنون آن را به عنوان «تفاسیر فی لغة الفرس» یاد کرده و چنانکه از مقدمه فرهنگ اسدی بر می‌آید لغت‌های مشهور را متضمن بود..

۳- قوسنامه، که به گفته دولتشاه آن را به نام امیر محمد بن قماج که در روزگار سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است و صحت این روایت مورد تردید بلکه بطلان آن مسلم است»^(۱).

در مورد لغت نامه فارسی که بوسیله قطران تبریزی، تألیف شده بود، اسدی طوسی (اواسط قرن پنجم ه) در مقدمه «لغت فرس» خود، که آنرا در آذربایجان و برای شاعران این مرز و بوم به رشته تحریر درآورده بود، می‌نویسد: «دیدم شاعران را که فاضل بودند و لیکن لغات پارسی کم می‌دانستند، و قطران شاعر کتابی کرد، و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند»^(۲). و اسدی، سپس به نحوه نگارش لغت نامه فرس پرداخته و می‌نویسد: «به هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارس»^(۳) متأسفانه برخلاف لغت‌نامه فرس اسدی طوسی، که امروز در دسترس است، از لغت نامه قطران، اثری موجود نیست، در حالیکه از جمله قدیمترین لغت نامه‌هایی است که تاکنون به نگارش درآمده است. تا جائیکه شاید بتوان گفت اسدی طوسی، در نوشتن «لغت فرس» نیم‌نگاهی نیز به لغت نامه قطران تبریزی، داشته است.

در مورد سال وفات قطران تبریزی، بدیع‌الزمان فروزانفر به نقل از مجمع‌الفصحاح، سال وفات او را سال ۴۶۵ ه نوشته است اما در ادامه می‌نویسد: «از قصائدی که قطران در مدح فضلون و اشارت به بازگشت وی از استرآباد که در زمان دولت ملک‌شاه ما بین ۴۶۵ و ۴۸۵ واقع گردیده می‌سراید، استفاده می‌شود که وی پس از سال مذکور هم زنده بوده است»^(۴).

«ریپکا» (Rypka) نیز سال در گذشت قطران را «۴۶۵ ه / ۱۰۷۲»، آورده است^(۵). صاحب «روضه اطهار» قبر قطران تبریزی را در مقبرة الشعرا، سرخاب تبریز نوشته است^(۶).

۲- اسدی طوسی، ۱۳۶۵، صص ۴-۵.

۴- فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۵۰۰.

۶- حشری تبریزی، همان، ص ۱۱۷.

۱- فروزانفر، ۱۳۵۰، صص ۴۹۷-۴۹۸.

۳- همان، صص ۴-۵.

۵- کمبریج، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۵۳۸.

بخش چهارم

تبریز در دوره سلجوقیان و

اتابکان آذربایجان

فصل اول

تبریز در دوره سلطنت سلجوقیان بزرگ و جانشینان آنان

سلجوقیان دسته‌ای از ترکان بودند که توانستند بعد از پیروزی بر مدعیان سلطنت در ایران، بزرگترین امپراتوری ایران بعد از اسلام را بوجود آورند، این دسته از ترکان در تاریخ اسلام از اهمیت خاصی برخوردار هستند زیرا قسمت اعظم شکست‌های اروپائیان در جنگ‌های صلیبی، نتیجه دلآوری سلجوقیان می‌باشد. در کتاب «راحة الصدور و رواية السرور در تاریخ آل سلجوق»، در مورد ابتدای سلجوقیان آمده است: «در ابتدا آل سلجوق سپاهی کامکار و عددی بی‌شمار بودند و مال بسیار داشتند. مردمانی دین‌دار بیدار... آن بزرگان از ترکستان به حکم انبوهی خانه و تنگی چراخوار به ولایت ماورالنهر آمدند به زمستان منزلگاه‌هایشان نور بخارا بود و به تابستان سغد سمرقند و سلجوق را چهار پسر بودند، اسرائیل.. بعد از اسرائیل میکائیل بود و یونس و موس بیغو»^(۱). در «تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار» در این زمینه آمده است:

«در نواحی نوربخارا و حوالی آن مردم بسیار بیلاق و قشلاق می‌کردند و ایشانرا سروری بود سلجوق نام، شخصی به حسن سیرت معروف و به طهارت اعتقاد و نیکونامی موصوف، بعد از مدتی سلجوق بجوار حق پیوست و فرزندانش سروران قوم شدند... اتباع ایشان زیادت شد و نعمت و ثروت افزون گرفت... ایلک خان که پادشاه ماورالنهر و ترکستان بود اندیشناک شد نزد سلطان محمود [غزنوی] به حکم مظاهر کسی فرستاد که در این ممالک قومی بسیار با قوت و هیبت از ترکمانان ظاهر شده‌اند و اگرچه سیرت و مذهب نیکو دارند و تا این غایت هیچ حرکت بد و فعلی ناپسندیده از ایشان ظاهر نشده است، اما اندیشه می‌رود که مبادا در وقتی از اوقات و تغییر و تبدیل احوال روزگار فتنه و آشوبی پیش گیرند»^(۲). در مورد سلجوقیان در جامع‌التواریخ آمده است: «و سلاطین آل سلجوق و اجداد ایشان که پادشاهان بزرگ و معظم بودند... از شعبه قنق بوده‌اند»^(۳). «سلجوقیان که در تاریخ عالم تأثیری داشتند شعبه‌ای بودند منسوب به ترکان غز»^(۴) با سورت (C.E. Bosworth) در معرفی سلجوقیان می‌نویسد: «سلجوقیان به ترکان اغز تعلق داشتند که در تاریخ به عنوان گروهی از نه قبیله یا تقز اغوز ظاهر می‌شوند. این قبایل بخش

۱- راوندی، ۱۳۶۴، صص ۸۶-۸۷.

۲- آقسرائی، ۱۳۶۲، صص ۱۰-۱۱.

۳- هرن (پاول)، ۱۳۴۹، ص ۵۰.

۴- فضل‌الله رشیدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۲.

شرقی امپراتوری ترک را تشکیل می‌دادند و در کتیبه‌های سلطنتی اتحادیه، یعنی کتیبه‌های اورخون مغولستان خارجی که در نیمه اول سدهٔ دوم ق، نوشته شد از آنها یاد می‌شود... بنابراین گفته محمود کاشغری مؤلف لغت نامه «دیوان لغات الترک» قنقها رهبری قبایل اغز را که شاهزادگان و امرای آنها از آن برخاسته بودند بر عهده داشتند. خاندان سلجوقی به قنقها تعلق داشتند... بنابراین «ملک نامه» که گزارش دربارهٔ خاستگاه سلجوقی است و کاهن معتقد است که برای آلپ ارسلان نوشته شده بود، جد خاندان سلجوقی دقاق نامی بود که «تموریالیغ» (سخت کمان)، خوانده می‌شد. او و پسرش سلجوق در خدمت «شاه ترکان» یعنی بیغو بودند، و سلجوق مقام نظامی مهم سویاشی را نیز دارا بود.^(۱)

بعدها، سلجوق با اقوام و اطرافیان خود به شهر جند حرکت کرده و در این شهر بود که سلجوقیان در سلک اهل اسلام درآمدند و مسلمان شدند. و شروع به جنگ با کفار منطقه نمودند.^(۲)

این اقوام سلحشور به علت قدرت رزمی که از آن برخوردار بودند در جنگهای منطقه شرکت می‌کردند و در مقابل از حاکمانی که به نفع آنها وارد جنگ شده بودند، مساعدت مالی و چراگاه برای احشام خود می‌گرفتند و بدین ترتیب روزگار می‌گذراندند، تا اینکه قدرت اینان در زمان رهبری «طغرل بیگ» و «چغری بیگ داود» افزونتر گردیده و بعلت شرایط مساعد منطقه، زمینه مداخله در مسائل سیاسی برای آنها مهیاتر گردید. این دسته از سلجوقیان از سرنوشت عمومی خود ارسلان (اسرائیل)، که در سال ۴۱۶ هـ ق از محمود غزنوی هزیمت یافته و به هندوستان تبعید شده بود، عبرت گرفته و زیرکانه مسائل منطقه را در نظر داشتند، تا در وقت مساعد بر علیه غزنویان خروج کنند. در «مختصرالدول» در مورد سرکوب ترکان غز، دسته ارسلان توسط سلطان محمود غزنوی «یمین الدوله»، آمده است: «در سال ۴۲۰ [۴۱۶ هـ]، یمین الدوله به ترکان غز شکستی سخت وارد آورد، اینان اصحاب ارسلان پسر سلجوق بودند^(۳)» و بالاخره بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی و جانشینی پسرش مسعود، پسران میکائیل یعنی طغرل بیگ و داود چغری، به فکر تسخیر شهرهای خراسان افتادند و این مهم با فتح مرو (۴۲۸ هـ) و هرات و نیشابور (۴۲۹) و بالاخره با شکست دادن سپاهیان غزنوی در جنگ معروف «دندانقان»، انجام گرفت و خطبه نیز در این مناطق به نام آنها خوانده شد.

بعد از فتح خراسان نوبت به شهرها و مناطق دیگر ایران رسید، گرگان و طبرستان در سال

۱- کمبریج ۱۳۷۱، ج ۵، صص ۲۳ تا ۲۵. ۲- بیات، ۱۳۶۷، ص ۱۲۶.

۳- ابن العبری، ۱۳۷۷، ص ۲۵۲.

«۴۳۳» فتح گردید. و خوارزم و ری و همدان در سال ۴۳۴هـ و در سال ۴۴۶هـ آذربایجان بدست سلجوقیان افتاد و یکسال بعد نیز مرکز خلافت اسلامی، پذیرای طغرل بیگ شد زیرا طغرل قبلاً خلیفه را از جانب خود مطمئن کرده بود، استاد دکتر داود اصفهانیان^(۱)، علت پیشرفت‌های مهم سلجوقیان را در وجود سپاه قدرتمند آنها دانسته و می‌نویسد: «در حقیقت می‌توان گفت همه امکانات پیشرفت و گسترش این دولت بسته به سپاه بود و سپاه هسته اصلی همه امور محسوب می‌شده چنانکه سلاطین، قبل از هر کاری در رأس سپاه قرار داشتند و در نبردها سمت فرماندهی را مستقیماً بعهده می‌گرفتند»^(۲).

«در نتیجه این اوضاع، به امر قائم (۴۲۲-۴۲۷ هـ ق) در جمعه، هشت روز به آخر رمضان سال ۴۴۷ در بغداد خطبه را بنام طغرل کردند و اسم ملک رحیم دیلمی را برداشتند و طغرل به اجازه قائم به بغداد وارد شد و ملک رحیم را پس از شش سال و ده روز امارت بر بغداد دستگیر نمودند و با این عمل دولت آل بویه از زمان معزالدوله همواره بر بغداد مستولی و بر خلیفه حاکم بودند، برفاتاد»^(۳). عباس اقبال در مورد سلسله سلجوقیان و اهمیت آنها در تاریخ ایران و جهان اسلام، می‌نویسد: «اصحاب پسران میکائیل [پسر سلجوق]... پس از شکست دادن سباشی حاجب بزرگ مسعود و فتح دندانه‌نقان که به برفاتاد دولت غزنویان از ایران منتهی گردید، اساس دولت بزرگی را ریختند که از بسیاری جهات، برای آن در تاریخ اسلام نظیری نیست و از عهد انقراض ساسانیان تا زمان تشکیل دولت سلجوقی در آسیای غربی، سلطنتی به این وسعت و عظمت و اتحاد اداره و مرکزیت تأسیس نیافته است»^(۴). «سلجوقیان که در قرن پنجم هجری در خاورمیانه امپراتوری بزرگی تأسیس کرده‌اند، نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ جهان اسلام و در سطح وسیعتری در تاریخ آسیا تأثیر بس گسترده‌ای داشته‌اند»^(۵).

در کتاب «تاریخ صنایع ایران»، در این زمینه آمده است: «دوره سلجوقی تنها عصر طلائی و درخشان فنون و صنایع بشمار نمی‌رود، بلکه در آن دوره ذوق و قریحه ایران اسلامی و مدنیت و استعداد آن در میدانهای مختلف به ظهور آمده و بنای تجلی و نورافشانی گذارده است، مخصوصاً در دوره ملک‌شاه و خواجه نظام الملک وزیر و نویسنده کتاب «سیاست نامه» و موسس مدرسه بغداد این ذوق و قریحه بیشتر تجلی کرد»^(۶). گفتنی است که منابع تاریخی دوره سلجوقی نسبت به عظمت این دوره ناچیز است، تا جائیکه «متاسفانه از دوره سلجوقی نوشته

۱- استاد تاریخ دانشگاه تبریز

۲- بررسی‌های تاریخ، ۱۳۵۲، مقاله استاد دکتر اصفهانیان (تشکیلات نظامی سلجوقیان)، ش ۵، ص ۵۹.

۳- اقبال، تاریخ مفصل ایران، ۱۳۷۵، ص ۳۱۸. ۴- همان، ص ۳۰۹.

۵- بررسی‌های تاریخی (مجله)، (مقاله استاد دکتر اصفهانیان) همان، ص ۵۹.

۶- محمد حسن، زکی «دکتر»، ۱۳۶۶، صص ۱۹-۲۰.

مهم و جامعی نداریم». «مستفاد از درسهای کلاسی استاد دکتر رحیملو»^(۱)، مؤلف دیگر در این زمینه می نویسد: «متأسفانه منابع چیزی درباره حیات روزمره مردم ایران... ارائه نمی دهد»^(۲). این مسئله در مورد تاریخ تبریز در دوره سلجوقی بیشتر به چشم می خورد، تا جائیکه مؤلف «تاریخ تبریز» در این زمینه می نویسد: «در زمان سلاجقه بزرگ از تبریز کم یاد شده است»^(۳). بنابراین با توجه به این مهم، در ذکر تاریخ تبریز در دوره سلجوقی، در این پژوهش، سعی بر این بوده است که با مرور تاریخ دوره سلجوقی هر مطلبی که به تاریخ تبریز، هر چند به طور ناچیز مربوط بوده، آورده شود، زیرا اطلاعات جامعی در مورد تاریخ تبریز در این دوره، از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در دسترس نیست به همین جهت در این پژوهش سعی شده مطالب پراکنده از منابع تاریخی جمع شده تا با قرار دادن آنها در کنار یکدیگر، گوشه‌هایی از تاریخ تبریز و موقعیت سیاسی - اجتماعی آن در این دوره روشن گردد. در اینجا به بررسی بعضی از این حوادث و وقایع می پردازیم.

از جمله وقایع تبریز در دوره سلجوقیان بزرگ، می توان به جشن ازدواج طغرل با دختر خلیفه در این شهر اشاره نمود. گفتنی است که طغرل بعد از سر و سامان دادن به امور عراق عرب و الجزیره، به بلاد جبل برگشت و چون زن او در سال ۴۵۲ هـ فوت کرد لذا از خلیفه قائم (۴۲۲-۴۶۷ هـ ق) عباسی خواست تا دخترش را به ازدواج او درآورد. [ظهیرالدین نیشابوری، خواهر سلطان نوشته است]، قائم ابتدا راضی به این امر نبود ولی چون با تهدیدات طغرل روبرو شد، به این امر تن در داد و در ذی القعدة سال ۴۵۴ هـ این امر انجام گرفت^(۴). مؤلف «سلجوقنامه» «وفات ۵۸۲» در این زمینه می نویسد: «دولت عباسیان باز تازه شد و سلطان از آنجا تحویل کرد بجانب آذربایجان و به شهر تبریز نزول کرد. و عمیدالملک را وکیل کرد تا خواهر خلیفه از برای او خطبه کند، خلیفه در آن قضیه مضایقه می کرد، عمیدالملک نواب خلیفه را در بند آورد و معایش^(۵) خواص موقوف گردانید تا خلیفه مضطر و منزع^(۶) شد و به خطبه خواهر رضا داد آنگاه مهد خواهر را به عظمت و شوکتی تمام روانه کرد، صحبت قاضی بغداد تا در تبریز خطبه خوانند، به نکاح مهر چهار صد درم نقره و یک دینار زر سرخ مهر سیده النساء فاطمة الزهرا چون مهد خواهر به مدینه تبریز رسید شهر را آئین و کله بستند و نثارهای فراوان ریختند و قاضی خطبه و نکاح بخواند سلطان از آنجا عنان به صوب ری معطوف گردانید تا

۲- لمبتون، ۱۳۶۳، ص ۱۰.

۴- اقبال، همان، ۳۲۰.

۱- استاد تاریخ دانشگاه تبریز

۳- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۱۳.

۵- معایش: جمع معیشت (معین، ۱۳۴۵، ج ۳، ص ۴۲۱۸)

۶- منزع: پریشان، ناراحت، بی آرام. «معین (فرهنگ)، ۱۳۴۷، ج ۴، ص ۴۳۹۰»

زفاف بدارالملک باشد»^(۱).

در تاریخ نگارستان در این زمینه آمده است: «قائم مضایقه داشت، سلطان بفرمود وزیر عمیدالملک ابونصر کندری دست او را از تصرف کشور عرب کوتاه گردانید تا نیک به تنگ آمده بوصلت رضا داد وزیر سیده دختر قائم را به تبریز نزد سلطان آورده در آنجا عقد بستند»^(۲). در بازگشت از تبریز بود که طغرل به عارضه‌ای گرفتار آمده و در شهر ری به سال ۴۵۵ هـ درگذشت و چون پسری نداشت و قبلاً آلب^(۳) ارسلان [آلب ارسلان] فرزند برادرش داوود را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود، پس او بجای طغرل به تخت نشست و خواهر خلیفه نیز (در بعضی از منابع دختر خلیفه)، با مرگ طغرل، به بغداد رهسپار شد. جانشین شایسته طغرل، یعنی آلب ارسلان نیز از جمله مهمترین سلاطین سلجوقی به شمار می‌رود، و از حوادث مهم ایام سلطنت او می‌توان به جنگ معروف ملازگرد^(۴) اشاره نمود. (۴۶۳ هـ). آلب ارسلان بعد از فتح آذربایجان و گرجستان و ارمنستان به سفرهای زمان طغرل در آناتولی ادامه داد. در این حین «دیوژن» امپراتور روم شرقی با سپاهسانی که از بالکان و آنادولو جمع کرده بود به ملازگرد آمده و سنگر گرفت. در اینجا بود که ۵۰ هزار از سپاه ترک به فرماندهی آلب ارسلان به جنگ با رومیان برخاستند. و آلب ارسلان کفن پوشیده و اعلام جهاد کرد و خود در پیشاپیش سپاه سلجوقی به طرف لشکریان رومی هجوم آورد^(۵). این جنگ به شکست امپراتوری بیزانس و به اسارت در افتادن رومانوس دیوجانس، پادشاه رومیان انجامید. اما امپراتور روم با پرداخت فدییه آزادی خود را بازیافت و رفتار سلطان مسلمان نیز با او جوانمردانه گزارش شده است. گفتنی است که قبل از جنگ سلطان اهل و عیال و وزیر خود نظام‌الملک را در تبریز گذاشته و بطرف جنگ با رومیان حرکت کرده بود: «بعهد او قیصر آرمانوس با سیصد هزار سوار از روم خروج کرد به قصد دیار اسلام، سلطان چون از حال او آگاه شد در حال عنان عزیمت به صوب آذربایجان معطوف گردانید و با او زیاده لشگری نبود. ترکان خاتون و نظام‌الملک را به تبریز بگذاشت و خود با پانزده هزار سوار قصد خطه اخلاط کرد»^(۶). قبل از اتفاق افتادن جنگ ملازگرد، روزی سپاهیان دیوجانس، آلب ارسلان را با صد سوار در شکارگاهی به محاصره

- ۱- نیشابوری، ۱۳۲۲، ص ۲۱.
- ۲- غفاری کاشانی، (قزوینی، بی تا، ص ۱۳۴).
- ۳- «آلب یا الپ ارسلان» (مصاحب، ج ۱، ص ۱۹۷). «آلب به ترکی قدیم، دلیر و پهلوان» را گویند. «دهخدا»، ۱۳۲۵ حرف آ ص ۱۵۶.
- ۴- ملازگرد قصبه‌ایست از قصبه‌های ولایت موش که در مشرق آناتولی (آنادولو) واقع شده و محدود است از شمال به ارزوم، از مشرق به (وان) و از جنوب به بتلیس و از مغرب به مراد سو (فرات شرقی). نام این ناحیه از اسم پادشاه اورارتو (menuas) گرفته شده است «منبع: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۳، س ۱۹، ۱۳۴۶، مقاله دکتر حسین آلیاری. (نبرد ملازگرد).
- ۵- هیئت، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷.
- ۶- نیشابوری، همان، ص ۲۴.

گرفته و دستگیر نمودند، ولی رومیان به هویت آلپ ارسلان پی نبرده و ندانستند که همراه با سواران سلجوقی، آلپ ارسلان نیز به چنگ آنها افتاده است. وقتی این خبر را شخصی از لشکریان آلپ ارسلان به نظام الملک وزیر رساند، نظام الملک از وی خواست تا این مطلب را با کسی در میان نگذارد، و سپس شایعه کرد که آلپ ارسلان مریض شده است، در این بین رومیان سفیرانی را برای صلح پیش سلطان فرستادند، و نظام الملک در جواب گفته بود که سلطان مریض است، ولی قبل از صلح، شما باید جمعی از بندگان او را در شکارگاه به اسارت گرفته‌اید آزاد کنید. فرستادگان رومی به پیش دیوجانس برگشته و جریان را به او می‌گویند، و او نیز برای تسهیل در امر صلح، اسراء را با این فرستادگان بطرف دربار آلپ ارسلان می‌فرستد وقتی اسراء با فرستادگان دیوجانس به حضور ارکان دولت سلجوقی می‌رسند: «نظام الملک و امرا و ارکان دولت در حال استقبال نمودند و زمین بیوسیدند رومیان چون چنان دیدند، مدهوش و متغیر بماندند و بر فوات فرصت تأسف می‌خورند و سلطان بوقت آنکه به تبریز رسیده بود خواجگان درگاه را فرمود تا در خزاین بگشایند و چندانکه توانند و مقدر باشد لشکر برنشانند.»^(۱)

و بعد از این حوادث بود که جنگ ملازگرد اتفاق افتاد و رومانوس دیوجانس، پادشاه رومیان نیز به اسارت سپاهیان اسلام افتاد. گفتنی است که «الب ارسلان» [آلپ ارسلان] در مقابل گرفتن ۱۵۰۰۰۰۰ دینار او را عفو کرد و با وی صلحی به مدت ۵۰ سال منعقد نمود و رومانوس را با احترام لازم به کشور خود برگرداند.^(۲)

با استناد به مطالب فوق، می‌توان گفت که مرکز فرماندهی و جمع آوری سپاهیان آلپ ارسلان در جنگ ملازگرد، شهر تبریز بوده است و او نیروهای سلجوقی را در این شهر سر و سامان داده است. بعد از درگذشت آلپ ارسلان (۴۶۵هـ) ملکشاه به تخت سلطنت سلجوقیان نشست. در «تاریخ الکامل» در مورد سجایای اخلاقی آلپ ارسلان آمده است: «و مردی با داد و دهش و خردمند بود... ملکش جدا گسترش یافت و جهان سر بر او فرود آورد و براستی گفته شد که شاه جهان بود... مناقب او بسیار است و این کتاب بیان بیش از این را نشاید»^(۳). «پادشاهی ده ساله آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵هـ) و سلطنت بیست ساله پسرش ملکشاه اوج سلطنت سلجوقیان بزرگ را تشکیل می‌دهد.»

در طی این دهه‌ها قلمرو سلجوقیان تحت حکوت واحدی متحد گردید... در این ایام ایران از یک شکوفایی فکری و فرهنگی برخوردار بود و تجارت و کشاورزی آن رونق فراوانی

۲- مشکوتی، (از سلاجقه تا صفویه)، ۱۳۴۳، صص ۷-۸.

۱- نیشابوری، ۱۳۳۲، صص ۲۴-۲۵.

۳- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۷، صص ۵۰-۵۱.

یافت... ایندوره وحدت سی ساله را می توان عصر وزیر بزرگ نظام الملک و همانطور که ابن اثیر خصوصاً یا آور می شود «الدولة النظامیه» خواند^(۱). متأسفانه از تاریخ تبریز در ایندوره اطلاع زیادی در دست نیست. ولی به نظر می رسد که شهر به رشد و ترقی خود ادامه می داده است و یکی از مراکز مهم ایران و آذربایجان محسوب می شده است. زیرا می بینیم که بعدها در دوره اتابکان به عنوان پایتخت این سلسله انتخاب می شود و این نشان دهنده رشد و اهمیت روزافزون شهر تبریز در دوره سلجوقیان می باشد.

گفتنی است بعد از ملکشان، سلجوقیان رو به ضعف گذاشته و نشانه های زوال در سلطنت آنان پدیدار شد. یکی از علل آنرا می توان وقوع جنگهای خانگی در بین سلجوقیان، برای رسیدن به تاج و تخت ملکشاه دانست. از جمله این حوادث می توان به جنگهای سلطان برکیارق بن ملکشاه با برادرش محمد بن ملکشاه اشاره کرد، زیرا ایندو بر سر سلطنت پنج بار با هم به جنگهای خونین پرداختند. در پنجمین جنگی که میان ایندو اتفاق می افتد، برکیارق به زنجان عقب نشینی کرده و سلطان محمد که مناطقی از آذربایجان را در اختیار داشت، به تبریز آمده و ادعای پادشاهی می کند، ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۹۶ هـ به این حوادث پرداخته و می نویسد، پنجمین جنگ در دروازه خوی روی داد و برکیارق به طرف کوهی میان تبریز و مراغه که در آنجا گیاه و آب به وفور یافت می شد، پناه برد و بعد از چند روز توقف در آنجا به طرف زنجان حرکت کرد، اما سلطان محمد از آنجا به ارغیش از شهرهای ارمنستان رفت و سپس به تبریز وارد شد^(۲).

بالاخره ایندو بعد از جنگهای طاقت فرسا، به نتیجه ای نرسیده و قرار بر صلح و مدارا گذاشتند. مؤلف «الکامل» در ذکر حوادث سال ۴۹۷ هـ در «بیان صلح میان سلطان برکیارق و محمد»، می نویسد: «در ربیع الاخر این سال [۴۹۷هـ]، صلح میان دو پادشاه برکیارق و محمد فرزندان ملکشاه تحقق پیدا کرد. سبب آن اینکه جنگهایی که میان آنان رویداد به درازا کشیده شده بود، و فساد گسترش یافته، اموال غارت، خونها ریخته و بلاد ویران شده بود و سلطنت مورد مطامع و محکوم واقع شده و پادشاهان که توانا و قدرتمند بودند مقهور گردیده سلطان برکیارق قاضی ابالمظفر گرگانی حنفی و ابالفرج بن عبدالغفار همدانی معروف به صاحب قراتکین را به رسالت برای تقریر صلح نزد برادرش محمد فرستاد. سلطان محمد نزدیک مراغه اقامت داشت... رسولان چون بحضورش رسیدند رسالت خود را بیان کردند... محمد سخنانشان پذیرفت و رسولانی متقابلاً، از جانب خود فرستاد و کار میان آنان استوار گردید و هر

یک برای دیگری سوگند یاد کردند»^(۱).

طبق این صلحنامه قرار بر این شد که سلطان برکیارق، عراق، اصفهان و جبال را در دست داشته باشد و «آذربایجان از سپیدرود تا باب‌الابواب و دیار بکر و بلاد جزیره و سواحل شام بر محمد مقرر گردید و شهر تبریز نصیب وی شد»^(۲). «چون میان سلطان برکیارق و سلطان محمد در این سال صلح برقرار شد و محمد شهر اصفهان، تسلیم برکیارق کرد و برکیارق بدانجا رفت، محمد در تبریز، در آذربایجان ماند تا اینکه هواخواهان او که در اصفهان بودند به او پیوستند و همینکه به آنجا رسیدند [تبریز] سعدالملک ابالمحاسن را که حفظ اصفهان در اثر حُسن تدبیر او، بود، به وزارت خویش منصوب نمود و تا صفر این سال در تبریز اقامت داشت و از آنجا به مراغه رفت و سپس به اربیل روی آورد که می‌خواست قصد جکرمش، حکمران موصل را کرده و آنجا را بگیرد...»^(۳). گفتنی است که در در این زمان حکومت تبریز در دست امیر سقمان‌القطبی بود. او از جمله طرفداران محمد بود و در جنگ سال ۴۹۸ هـ همراه محمد به موصل برای جنگ با جکرمش رفته بود^(۴). «امیر سقمان‌القطبی که غلام قطب‌الدین اسماعیل بن یاقوتی بود پس از ملک مودود بن اسماعیل بن یاقوتی به تبریز حکومت یافت و تا سال ۵۰۴ هجری بر آن شهر و بعضی از ولایات آذربایجان فرمان می‌راند، وی در سال ۵۰۵ هـ که به یاری اتابک طغتنکین صاحب شام به جنگ فرنگیان رفته بود در نزدیکی حلب بیمار گشته در شهر بالس بمرد»^(۵). گفتنی است که «ملک مودود بن اسماعیل بن یاقوتی» حکمران بخشی از آذربایجان، پسر قطب‌الدین اسماعیل یاقوتی و دایی سلطان برکیارق بود و خواهرش نیز همسر سلطان محمد بود^(۶). و امیر سقمان‌القطبی نیز غلام این خانواده بشمار می‌رفت این شخص را موسس سلسله «شاه ارمن»، یا بنی سقمان شمرده‌اند: «سکمان که او را به مناسب نام مخدومش قطب‌الدین اسماعیل حکمران سلجوقی مرنند آذربایجان، قطبی می‌خواندند در سال ۴۹۳ هـ شهر خلاط را در ارمنیه از بنی مروان گرفت و فرزندان و ممالیک ایشان مدت یک قرن در این ناحیه حکومت می‌کردند تا آنکه ایوبیان در سال ۶۰۴ هـ ایشان را از میان برداشتند»^(۷). صاحب «الکامل فی التاریخ»، در ذکر حوادث سال ۵۰۵ هـ ق به حرکت سپاهیان سلطان محمد، به جنگ با فرنگیان اشاره می‌کند، در این سپاه سرداران معروفی مانند، امیر سکمان قطبی حاکم تبریز و قسمتی از دیار بکر و امیر احمدیل صاحب مراغه نیز حضور داشتند، در حین این جنگها و در محاصره حلب، امیر سکمان حاکم تبریز، مریض شد. و در شهر بالس درگذشت و

۱- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۷، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۲- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۱.

۳- ابن اثیر، همان، ج ۱۷، صص ۳۵۵-۳۵۶.

۴- ابن اثیر، همان، ص ۳۵۸.

۵- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۱.

۶- ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۴.

۷- لین پول، ۱۳۱۲، ص ۱۵۲.

سپاهیانش جسد او را در تابوت گذاشته و به سوی شهر خود برگشتند، در این بین نیروهای محمد متفرق شدند و امیر احمدیل نیز از فرصت استفاده کرده و کوشید تا بجای امیر سکمان قطبی، به حکومت تبریز برسد، بنابراین «تصمیم گرفت برگردد و از سلطان محمد درخواست کند تا شهرهائی را که به سکمان واگذارده، به او واگذار نماید»^(۱). اما اینکه سلطان محمد با این درخواست احمدیل موافقت کرده است یا نه، معلوم نیست^(۲).

«محمد در سال ۵۱۱ ق درگذشت و در آخرین بیماریش پسرش محمود را به جانشین خود منصوب کرد»^(۳).

«در زمان سلاجقه عراق، سلطان محمود مدتی در این شهر [تبریز] اقامت گزید، بعد از وفات محمود، مسعود برادر وی به تبریز آمد اما در نتیجه فشار داود پسر سلطان محمود، این شهر را ترک گفت و داود از این شهر به تمام آذربایجان حکومت راند»^(۴) گفتنی است که در سال ۵۱۴ شهرهای اسلامی مورد حملات گرجی ها قرار گرفته بود و گرجیان با سنگدلی شهرهای مسلمانان را ویران و مردم آنرا به قتل می‌رساندند. وقتی مردمان این مناطق از دست آنها به سلطان محمود در همدان شکایت بردند، او به جنگ با گرجیان حرکت کرد «سلطان محمود از همدان به آذربایجان رفت و ماه رمضان را در شهر تبریز گذرانید و قشونی برای سرکوبی طایفه گرجی ها اعزام داشت»^(۵).

بعد از سلطان محمود، جنگ جانشینی بین پسر او داود و برادرش مسعود در گرفت و در این بین شهر تبریز میان این دو دست به دست شد، تا اینکه داود به آذربایجان و تبریز دست یافت: «وقتی سلطان محمود، پسر سلطان محمد [بن ملکشاه] درگذشت خطبه سلطنت در شهرهای جیل و آذربایجان، به نام فرزندش ملک داود خوانده شد. ملک داود، در ماه ذی القعدة سال ۵۲۵هـ از همدان به سوی زنجان روانه گردید، در این ضمن به او خبر رسید که عم وی، سلطان مسعود، از گرگان به تبریز رفته و بر آن شهر تسلط یافته است، ملک داود، به شنیدن این خبر، عازم تبریز گردید و سلطان مسعود را در آن شهر محاصره کرد. جنگی میان این دو در گرفت که تا اول محرم سال ۵۲۶هـ ادامه داشت. بعد با یکدیگر صلح کردند. ملک داود حرکت خود را به تأخیر انداخت ولی سلطان مسعود از تبریز بیرون رفت. و رسولی را به خدمت خلیفه بغداد گسیل داشت و درخواست کرد که خطبه سلطنت به نام وی خوانده شود»^(۶). در این جنگ، آقسنقر احمدیلی، از سرداران ملک داود، کوشش های فراوانی را از خود نشان داد و ما

۱- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۸، صص ۱۳۸-۱۴۱.

۲- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۲.

۳- کمبریج، همان، ج ۵، ص ۱۲۱.

۴- کارنگ، ۱۳۷۴، ص ۴.

۵- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۸، صص ۳۰۷-۳۰۸.

۶- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۹، صص ۱۶۵-۱۶۶.

راجع به آقسنقر که ابتدا غلام احمدیل بوده و سپس به فرمانروایی قسمتهائی از آذربایجان دست یافته است. در فصل سوم، همین بخش مطالبی را ذکر کرده‌ایم.

«سرانجام به وساطت خلیفه المسترشد بالله عباسی (۵۱۲-۵۲۹ هـ) بین دو برادر صلح افتاد و قرار شد مسعود سلطان، و داود ولیعهد او باشد. چون طغرل برادر سلطان محمود در این هنگام در آذربایجان بود، مسعود و داود متفقاً در سال ۵۲۷ برای برانداختن او آهنگ آذربایجان کردند. آقسنقر نیز با ایشان بود و لشکر طغرل را شکست سختی داد،»^(۱). «و بالاخره داود تبریز را مقرر حکومت خود ساخت.»^(۲) در جامع التواریخ رشیدی (قسمت سلجوقی)، به قتل داود بن محمود بن محمد بن ملکشاه، به دست باطنیان در شهر تبریز اشاره شده است «۵۳۸ هـ» که جنازه‌اش را به شهر مرو برده و در جانب بقعه آلب ارسلان دفن کردند^(۳) در «تاریخ گزیده» در مورد کشته شدن داود آمده است: «داود تبریز را دارالملک ساخت و کار دولت او رواجی پذیرفت.. سپس جمعی را از تبریز به الحاد منسوب کردند، داود ایشان را بکشت ملاحده بدین انتقام فدائی فرستادند و او را در میدان، بر در حمام کارد زدند، بدان درگذشت»^(۴).

صاحب «روضه اطهار» قبر دو تن از پادشاهان سلجوقی را در تبریز دانسته است: «در چهار منار قریب به گنبد قبر پیر ده ده شاه، دو گنبد عالی واقع است که عوام آنها را گنبد مزار سلطان محمود و ایاز می خوانند، یکی از آن سلطان محمود بن سلطان محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی است و دیگری مزار سلطان مسعود بن قلیچ ارسلان سلجوقی است.»^(۵)

بعد از ایشان احمدیلیان حکومت تبریز را به دست گرفتند، که بعدها ایلدگزیان با کنار زدن آنها به فرمانروائی آذربایجان رسیده و تبریز را به عنوان پایتخت خود انتخاب کردند.

۲- مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۱۴.

۴- مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۴۵۵.

۱- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۳.

۳- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۴.

۵- حشری تبریزی، همان، ص ۷۶.

احمدیلیان و تبریز (آقسنقریان و تبریز)

«در زمان ضعف سلجوقیان بزرگ، اتابکان آذربایجان (از اولاد ایلدگز) و احمدیلیان در آذربایجان حکومت می‌کردند و هر کدام برای قانونی شمردن حکومت خود از نام پادشاهان ضعیف سلجوقی بهره می‌جستند...»^(۱)

«پس از استیلای سلجوقیان نخستین بار که نام یک حکمران بومی برده می‌شود در سال ۵۰۱ هـ است که ابن اثیر نام احمدیل را که نیای کلان احمدیلیان ... [است]، [احمدیل نیای این خاندان نبوده است، در ادامه توضیح آن خواهد آمد] می‌برد و او را خداوند مراغه می‌خواند... احمدیل نواده امیر وهسودان بوده و این خاندان خود بازماندگان روادیان بوده‌اند که پس از دست یافتن سلجوقیان به آذربایگان از پادشاهی آذربایگان به «خداوندی مراغه» فرود آمده‌اند... باری گمان بیشتر ما اینست که این احمدیلیان بازماندگان آن روادیان تازی بودند»^(۲).

مؤلف «سلجوقنامه»، نام احمدیل را به این صورت آورده است: «احمدیل بن ابراهیم وهسودان حاکم آذربایجان»^(۳). اما ابن اثیر نام احمدیل را در یکجا، اینچنین نوشته است: «احمدیل بن ابراهیم ابن وهسودان الروادی الکردی حاکم مراغه و بعضی دیگر از شهرهای آذربایجان»^(۴). کسروی در مورد نوشته ابن اثیر می‌آورد: «... ابن اثیر که دو خاندان روادی تازی و کردی را یکی می‌پنداشته است. می‌توان گمان کرد که او یا دیگری کلمه «کردی» را در عبارت بالابین از روی اشتباه و به گمان اینکه همه روادیان کردی بودند از خود افزوده است. آنچه این مطلب را تأیید می‌نماید آنست که تا آنجا که ما آگاهی داریم روادیان کردی که تیره‌ای از هذبانیان بودند در ارمنستان و اران نشیمن داشتند و در آذربایگان سراغی از ایشان نداریم»^(۵). با توجه به مطالب سلجوقنامه به نظر می‌رسد که استنباط کسروی در این مورد درست بوده است و احمدیل از بازماندگان روادیان از دی عرب بوده است. زیرا صاحب سلجوقنامه که معاصر با احمدیلیان بوده است، به‌گردد بودن آنها هیچ اشاره‌ای نمی‌کند^(۶). «امیر احمدیل در (۵۰۱ هـ) در جنگی که

۱- زریاب، (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی)، ۱۳۶۷، ص ۲۰۶.

۲- کسروی، شهریاران گمنام، ۱۳۷۷، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۳- نیشابوری، ۱۳۳۲، ص ۷۵. ۴- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۹۴.

۵- کسروی، همان، ص ۱۹۸. ۶- نیشابوری، ۱۳۳۲، ص ۷۵.

ملکشاه سلجوقی با صدقه بن دبیس امیر حله کرد از همراهان او بود... وی در (۵۰۵ هـ) به یاری طغتکین صاحب شام به جنگ فرنگیان صلیبی رفت»^(۱). مؤلف «الکامل» در ذکر حوادث سال ۵۱۰ هـ به کشته شدن احمدیل به دست فدائیان اسماعیلی پرداخته است. در اول محرم سال ۵۱۰ هـ سرداران و امیران مناطق مختلف و از جمله احمدیل صاحب آذربایجان، در بغداد به حضور سلطان محمد رسیده بودند. احمدیل در بغل طغتکین نشسته بود که مردی برای دادخواهی پیش او آمد و نامه در دست داشت، صاحب نامه از احمدیل خواست تا او را پیش سلطان ببرد. در این موقع احمدیل که برای گرفتن نامه قدم پیش گذاشته بود با ضربه‌های کارد او مواجه شد او هر چند توانست که فرد ضارب را به زیر کشد ولی با ضربه‌های کارد دو تن از دیگر همدستان این اسماعیلی، از پا درآمد^(۲).

بعد از احمدیل، حکومت آذربایجان و تبریز بدست غلام ترک او، آقسنقر می‌افتد که زامباور و احمد کسروی به اشتباه او را پسر احمدیل پنداشته‌اند و بدین ترتیب بسیاری از محققین و نویسندگان دیگر به اشتباه آقسنقر را فرزند احمدیل دانسته‌اند. واقعیت اینست که آقسنقر غلام احمدیل رودی بوده است و نه فرزند او، بنابراین جانشینان احمدیل یعنی غلام او آقسنقر و فرزندان آقسنقر، از نظر نسبی هیچ رابطه‌ای با احمدیل نداشته‌اند و اینکه کسروی احمدیل را نیای جانشینان او آورده^(۳)، اشتباه است. زیرا احمدیل همچنان که کسروی می‌نویسد نسب عرب داشته است، در حالیکه آقسنقر و جانشینان او نسب ترکی داشته‌اند. بهر حال، در نسب نامه خلفا و... آق سنقر پسر احمدیل نوشته شده است^(۴). و کسروی نیز در شهریاران گمنام و در قسمت احمدیلیان، آقسنقر را پسر احمدیل، دانسته است^(۵). و به تبع آندو، مؤلف «نظری به تاریخ آذربایجان» نیز آقسنقر را پسر احمدیل نوشته است^(۶). و در «تاریخ الدول و الامارات الكردیه» نیز آق سنقر پسر احمدیل خوانده شده است^(۷)، و نویسنده «تاریخ ده هزار ساله ایران» نیز آقسنقر را پسر احمدیل نوشته است^(۸). و در کتاب «مراغه، افرازه رود»^(۹) نیز آقسنقر پسر احمدیل خوانده شده است.

که همه این گفته‌ها نادرست است.

گفتنی است که مهمترین و معتبرترین منبعی که در مورد آقسنقر، اطلاعی به دست

- ۱- مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ۱۳۷۵، ص ۱۴۶.
- ۲- ابن اثیر، بی تا، ج ۱۸، صص ۱۹۴-۱۹۵.
- ۳- کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۷.
- ۴- زامباور، ۲۵۳۶، ص ۲۷۶.
- ۵- کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹.
- ۶- مشکور، ۱۳۷۵، ص ۱۴۷.
- ۷- به نقل از جاف، (مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی) ۲۵۳۵، ج ۳، ص ۵۳۶.
- ۸- رضایی، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۹۰.
- ۹- مروارید، ۱۳۷۲، ص ۲۰۴.

می دهد، «سلجوقنامه»، ظهیرالدین نیشابوری (وفات ۵۸۲ هـ) می باشد. در این منبع صریحاً تاکید شده است که آقسنقر بنده احمدیل بوده است: «اما آق سنقر = {آق سنقر}، اتابک مراغه و آذربایجان بنده احمدیلی بن ابراهیم و هسودان بودند حاکم آذربایجان، چون احمدیل کشته شد آقسنقر به رای و تدبیر، مراغه و تبریز آذربایجان برفت همواره میان او وایلدگز و جهان پهلوان منازعه و محاربه قائم بود، سلطان محمد شاه بن محمود پسر خود را بدو سپرده بود، می خواست تا او را به سلطنت نشانند، چند بار به بغداد فرستاد تا خطبه بنام او کنند میسر نشد و پسر او خاص بیک هم امیری بزرگ بود و مدتی ایالت آذربایجان و حدود مراغه به ایشان مفوض و مقرر بود»^(۱). در برهان قاطع در ذیل «آقسنقر» آمده است، «مرغی باشد شکاری از جنس شاهین... و لقب پادشاهان ترک هم بوده است»^(۲). مجتبی مینوی نیز در تعلیقات و توضیحات خود بر کتاب «سیرت جلال الدین منکبرنی، به نقل از ابن فوطی در مورد جاننشین آق سنقر یعنی پسرش ارسلان ابه می نویسد: «هم او {ابن فوطی}، در حق عزالدین ابوالحارث ارسلان ابه ابن اتابک الترمکی المراغی، صاحب مراغه آورده است که امیری عادل بود و استاد ما کمال الدین احمد بن العزیز المراغی قاضی سراب او را مدح کرده است»^(۳). که دیده می شود آنها را (ترک) مراغه خوانده است. گفتنی است که بعد از آقسنقر، پسر او نصره الدین - ارسلان آبه و سپس پسران ارسلان آبه، یعنی فلک الدین و سپس علاء الدین کرپه ارسلان، (شیر کوچک)، که از مهمترین پادشاهان این سلسله است به حکومت تبریز و مراغه و قسمتهایی از آذربایجان رسیده اند. با تعمق در اسامی فرمانروایان این سلسله، معلوم می شود که آنها نامهای اصیل ترکی نیز داشته اند، که این نیز می تواند دلیلی دیگر بر ترک بودن آنها باشد. مولف کتاب «نقش ترکان در تشکیل و توسعه دولت صفوی»، در مورد اصل و نسب احمدیلیان می نویسد: «روادیان، آذربایجان را در دست داشتند، احمدیل نیز از این خاندان در شهرهای تبریز و اردبیل حکومت می کرد. شهرهای تحت حاکمیت احمدیل، احتمالاً در اواخر قرن یازدهم میلادی به وسیله آق سنقر و فرزندانش که از غلامان ترک بودند اداره می شد.»^(۴). «احمد کسروی با نوشتن آق سنقر پسر احمدیل، اشتباه بزرگی کرده است، در حالیکه آق سنقر پسر احمدیل نبوده و یک برده ترک بوده است. بررسی مجدد آق سنقر و فرزندانش خالی از فایده نمی باشد.»^(۵)، باسورث (Bosworth) نیز در مورد بر افتادن روادیان و تاسیس سلسله احمدیلیان می نویسد: «آلب ارسلان از لشکرکشی آسیای صغیر بازگشت (۴۶۳ هـ) و ملان بن و هسودان را عزل کرد. باری، دست

۲- خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱ ص ۵۲.

۴- سومر، ۱۳۷۱، ص ۶.

۱- نیشابوری، ۱۳۳۲، صص ۷۵ - ۷۶.

۳- زیدری نسوی، ۱۳۶۵، ص ۴۰۴.

۵- سومر، همان، پاورقی ص ۶.

کم یکی دیگر از افراد خاندان روادی معروف است و آن احمدیل مراغی است که نامش را سلسله از غلامان ترک که نام وی «احمدیلی» خوانده شده‌اند و به عنوان اتابک تا آغاز قرن سیزدهم در مراغه حکومت داشتند، مخلد گردانیدند»^(۱). و همچنین می‌نویسد: «احمدیلیان مراغه نام خود را از احمد بن ابراهیم روادی صاحب تبریز گرفتند که در سال ۵۱۰ ق کشته شد. مطابق رسم رایج، آق سنقر غلام ترک وی لقب احمدیلی خانواده خداوند خود را گرفت و سلسله‌ای پی افکند که پیش از یک قرن در مراغه دوام آورد، تا اینکه مانند ایلدگزیان بر دست خوارزمشاهیان برفتاد.^(۲)» نام احمدیل را دودمانی از غلامان ترک او که پس از مرگش در سال ۵۱۰ ق در مراغه به حکومت رسیدند، جاودان ساختند.^(۳) و مؤلف کتاب «آذربایجان و نهضت ادبی» در این زمینه می‌نویسد: «نظامی گنجوی هفت پیکر را در سال ۵۹۳ به پایان برد و پس از تمام کردن، آنرا بنام علاءالدین کرپ ارسلان، از سلسله ترکان آق سنقری که در آن عهد بر قسمتی از شمال آذربایجان فرمانروایی داشتند، در آورد»^(۴). و بالاخره دانشمند فقید، عباس زریاب خویی در دایرةالمعارف اسلامی و در ذیل (آق سنقر احمدیلی) می‌نویسد: «از امیران بزرگ سلجوقی در مراغه و آذربایجان. مینورسکی (دانشنامه، ذیل احمدیلیان) او را در زمره غلامان امیر احمدیل بن ابراهیم و هسودان روادی کردی، امیر مراغه، شمرده است که پس از مرگ امیر، مراغه به اقطاع به او سپرده شد. کسروی آق سنقر را پسر احمدیل می‌داند، ولی سندی بر این مدعا ندارد...

حدس مینورسکی به حقیقت نزدیک‌تر است، زیرا در کتابهای تاریخی از او با عنوان «آق سنقر بن احمدیل» یاد نشده است و کسی تصریح نکرده است که او پسر احمدیل بوده است. «احمدیلی» برای آق سنقر مؤید این است که انتساب او بایستی غیر از پدر فرزندی باشد، زیرا معمولاً فرزند بلاواسطه با «ابن» به پدر منسوب می‌دارند، اما غلامان را با یاء نسبت به نام اربابشان می‌خوانند. وانگهی، بعید است که یک خانواده کردی یا عربی نام پسر خود را از کلمات ترکی انتخاب کند، نظامی گنجوی (۶۱۴ هـ) که هفت پیکر را به نام علاءالدین یکی از نوادگان آق سنقر سروده، او را از نسل آق سنقر می‌داند و به «احمدیل» اشاره نمی‌کند. و می‌گوید:

«نسل آق سنقر مؤید از اوست»^(۵).

به نظر می‌رسد که اطلاق نام «آق سنقریان» به این سلسله، بجای «احمدیلیان» صحیح‌تر و منطقی‌تر باشد. زیرا فرمانروایان بعدی از فرزندان و نوادگان آق سنقر ترک بوده‌اند و هیچ

۱- باسورث، سلسله‌های اسلامی، ۱۳۴۹، ص ۲۰۱۴۴-۲- کمبریج، همان، ج ۵، ص ۱۶۹.

۳- همان، ص ۴۰.

۴- فقیه، ۱۳۴۶، ص ۴۰۳.

۵- زریاب، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ج ۱، ص ۴۹۴.

نسبتی با احمدیل عرب، [و یا به نظر عده‌ای، کرد]، نداشته‌اند. صاحب «تاریخ الکامل» نیز در ذکر حوادث سال ۶۰۴ و فتح مراغه بدست نصره‌الدین ابوبکر ایلدگزی، این سلسله را به آق سنقر نسبت می‌دهد، و می‌نویسد «نصره‌الدین ابوبکر به سراسر قلمرو «آل سنقر» چیره گردید»^(۱).

«نخستین اطلاع از [آقسنقر]، حضورش در بغداد نزد سلطان محمود سلجوقی در سال ۵۱۶ هـ ق می‌باشد. سلطان دارای پسری به نام داود بود که ولیعهدش کرد و آق سنقر را به اتابکی او برگزید. محمود به سال ۵۲۵ هـ ق در همدان درگذشت و آق سنقر، داود را به جای او به تخت نشاند، ولی محمود سه برادر به نامهای طغرل، مسعود و سلجوق داشت. که ادعای شاهی داشتند. آق سنقر برای اینکه داود را در جای امنی نگاهدارد. او را به آذربایجان برد، ولی مسعود پیش از آنان به آنجا رسید، و به تبریز دست یافت. آق سنقر به جنگ او برخاست، و تبریز را محاصره کرد. ولی در آخر محرم ۵۲۶ هـ با هم صلح کردند»^(۲).

بعد از کشته شدن آق سنقر به دست اسماعیلیان (۵۲۷ هـ) پسرش نصرت الدین ارسلان آبه خاصبک به فرمانروایی رسید.

گفتنی است که تبریز در این زمان تحت کنترل جانشینان آق سنقر بود، ولی در زمان فلک‌الدین پسر دیگر آق سنقر، به دست اتابک پهلوان ایلدگزی افتاد. در مورد تصرف تبریز توسط ایلدگزیان، در کتاب الکامل و در ذکر حوادث ۵۷۰ هجری آمده است: «در این سال [۵۷۰ هـ] پهلوان بن ایلدگز بر شهر تبریز دست یافت این شهر از جمله شهرهای آقسنقر احمدیلی بود.

سبب دستیابی پهلوان به تبریز اقدامی بود که او در محاصره مراغه کرد. همینکه پسر به جای پدر نشست [فلک‌الدین]، پهلوان بن ایلدگز در اندیشه دست‌اندازی به قلمرو او افتاد و بر قلعه روئین دژ فرود آمد و آن جا را محاصره کرد ولی ساکنان قلعه به دفاع پرداختند حملات او را دفع کردند از این رو پهلوان آن جا را ترک گفت و به محاصره شهر مراغه پرداخت ضمناً برادر خود، قزل ارسلان، را نیز با قشونی به شهر تبریز فرستاد و آن جا را محاصره کرد. [بعد از جنگهایی که اتفاق می‌افتد بالاخره دو طرف به صلح رضا داده و ترک جنگ می‌کنند]...، قاضی مراغه گفت و گوی صلح را آغاز کرد بر این پایه که تبریز را به پهلوان واگذارند و او نیز در برابر این واگذاری از مراغه دست بردارد... پهلوان تبریز را تحویل گرفت و در اختیار برادر خود قزل ارسلان، گذاشت و از مراغه رفت»^(۳). از این زمان، تبریز بدست ایلدگزیان افتاد و بعنوان

۱- «ابن اثیر»، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۲۶. ۲- فائق، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۳۲۵-۳۲۶.

۳- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲۲، صص ۱۱۴-۱۱۵.

پایتخت این سلسله انتخاب شد. آخرین بازمانده احمدیلیان زنی است که فقط روئین دژ و مراغه را در اختیار داشت «به نوشته نسوی، این زن، زن اتابک خاموش پسر اتابک ازبک نوه ایلدگز بود و چون در سال ۶۲۴ او درگذشت در همان سال شرف الملک وزیر سلطان [محمد خوارزمشاه]، سپاهی فرستاد گرد روئین دژ.. مدت محاصره به درازی کشیده سرانجام آن زن راضی شد که زنی شرف الملک را پذیرفته و دژ را نیز بدو واگذارد... ولی پیش از آنکه کاری انجام یابد سلطان جلال الدین.. به آذربایگان بازگشته و کس فرستاده آن زن را به حرمسرای خود آورد.. پس از این دیگر از احمدیلیان [آقسنقریان]، خبری نیست»^(۱).

فصل چهارم

اتابکان آذربایجان و تبریز

۱- شمس الدین ایلدگز، مؤسس اتابکان آذربایجان

اتابکان امرائی بودند که تربیت شاهزادگان سلجوقی را در اختیار داشتند. ولی در مواقعی که فرصت می‌یافتند بعنوان مدعیان سلطنت نیز مطرح می‌شدند. در دایرةالمعارف مصاحب در ذیل «اتابک» آمده است: «لقب و عنوان بعضی از امرای آل سلجوق، که سلاطین مزبور، به سبب اعتماد در حق آنها تربیت و حمایت فرزندان خود را به آنها وا می‌گذاشتند. و این مقام را با خلعت و تشریف و همواره به امرای بسیار معتبر و محتشم خویش اعطا می‌کرده‌اند، بعضی اوقات نیز آنها را عزل می‌نموده‌اند. و این رسم از همان آغاز سلاجقه در بین آنها رایج بوده است.. در واقع هر یک از سلاطین که فرزندان متعدد داشته‌اند برای هر یک از فرزندان خود امیری را بعنوان اتابک انتخاب می‌نمودند، و این اتابکان بهنگام فرصت قدرت بهم رسانیده داعیه‌ی امارت و گاه سلطنت می‌یافتند»^(۱)، یکی از مهمترین این اتابکان که در تاریخ ایران از معروفیت خاصی برخوردارند، اتابکان آذربایجان می‌باشند. در مورد نفوذ و اهمیت این خاندان در «دانشنامه ایران و اسلام» آمده است: «در نیمه دوم قرن ششم بیشتر آذربایجان در دست اتابکان آذربایجان بوده و این اتابکان حتی بر فرمانروایان خود که پادشاهان سلجوقی بودند تحکم می‌کرده‌اند، و ارسال شاه سلجوقی در حقیقت آلت دست اتابک ایلدگز بوده است»^(۲). این سلسله توسط شمس الدین ایلدگز پایه‌گذاری شد و بعدها جانشینان او به فرمانروایی تبریز نیز دست یافتند. گفتنی است که کلمه ایلدگز به صورتهای دیگری نیز مطرح است مثلاً در کتاب «تاریخ دولت خوارزمشاهیان» به صورت «ایلدنیز» آمده است^(۳) و در «تورکون قیزیل کیتابی» نیز به صورت «ایلده نیز لیلر» نوشته شده است^(۴).

اما زریاب خوبی در «دانشنامه ایران و اسلام» آنرا «الدگوز» آورده است^(۵). مولف کتاب

۱- دایرةالمعارف مصاحب، ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۴۱. ۲- زریاب ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۵۶.

۳- قفس اوغلی، ۱۳۶۷، ص ۷۹. ۴- اوزده ک، ۱۳۷۲، ص ۵۵.

۵- همان، ص ۴۹.

«سلسله‌های اسلامی» در مورد شمس‌الدین ایلدگز، می‌نویسد: «ایلدگزیان سلسله‌ای از اتابکان بودند که بر شمال غربی ایران.. حکومت داشتند و این هنگامی بود که سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران و عراق رو به زوال داشت و در نتیجه نمی‌توانستند از روی کار آمدن قدرتهای محلی مستقل جلوگیری کنند. ایلدگز در اصل غلام ترک وزیر سلجوقیان «سمیرمی» بود، و پس از آن به خدمت سلطان مسعود بن محمد در آمد. ازدواج مدبرانه وی با بیوه سلطان طغرل دوم ابن محمد، به او قدرت داد که در ۵۵۶ از جانشین پسرش ارسلان دفاع کند و در دوره سلطنت او قدرت واقعی حکومت در دست خاندان ایلدگز بود. قلمرو اتابکان ایلدگزی در این دوره در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت، و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید»^(۱). از کارهای مهم ایلدگز می‌توان به جنگ او با گرجیان و شکست دادن آنها و در نتیجه تصرف قسمتهائی از اراضی آذربایجان اشاره نمود (۵۵۷ هـ). مجیرالدین بیلقانی که بنا بگفته‌ای در سال ۵۸۹ هـ قوت کرده است، از مداحان مخصوص شمس‌الدین ابوبکر ایلدگز (۵۴۱-۵۶۸ هـ ق) و دو پسرش نصره‌الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان (۵۶۸-۵۸۲ هـ ق) و مظفرالدین عثمان قزلارسلان (۵۸۲-۵۶۸ هـ ق) بوده است^(۲).

در کتاب «آذربایجان و نهضت ادبی» در مورد مجیر بیلقانی آمده است: «اختصاص وی به دربارهای اتابکان بوده و گاهی هم حشمت و مکانت یافته است [از ممدوحین او]، شمس‌الدین ایلدگز اتابک اعظم که [مجیر] در مدح او ابیاتی لطیف دارد و او را ملک شش جهت و اسکندر ثانی می‌خواند:

«ملک شش جهت اسکندر ثانی که فلک پیش قدرش سخن از جاه قدرخان نکند»
و گویا مجیر از آغاز اقتدار وی در عراق به ستایش او سرگرم بوده است.»^(۳). گفتنی است که «اثیرالدین اخسیکتی نیز از مداحان اتابک ایلدگز بوده است»^(۴).

در زمان ایلدگز، تبریز جزء متصرفات احمدیلیان مراغه بود و قسمت‌های شمالی آذربایجان در دست ایلدگز قرار داشت.

(در زمان اتابک ایلدگز (۵۴۱-۵۶۸ هـ ق)، موسس اتابکان آذربایجان، شهر تبریز بدست احمدیلیان، امیران مراغه و روئین دز اداره می‌شد آنان گاهی با او در مقام صلح و زمانی در ستیز و جدال بودند)^(۵). مولف «الکامل» در ذکر حوادث سال ۵۷۰ هـ به تصرف تبریز توسط پهلوان بن ایلدگز پرداخته و می‌نویسد: «در این سال پهلوان بن ایلدگز به شهر تبریز دست یافت. این شهر از

۱- باسورث، ۱۳۴۹، صص ۱۹۰-۱۹۱. ۲- یادگار (مجله) ۱۳۲۴، س ۲، شماره ۶، ص ۵۶.

۳- فقیه، ۱۳۴۶، ص ۳۶۵.

۴- نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۳۴۴، ص ۱۰۷.

۵- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۴۱۶.

جمله شهرهای آقسنقر احمدیلی بود»^(۱). در این سال (۵۷۰ هـ) جهان پهلوان مراغه را در محاصره گرفته و برادرش قزل ارسلان را نیز به محاصره تبریز فرستاد و فلک الدین نوه آقسنقر احمدیلی مجبور به صلح شد و تبریز را به پسران ایلدگز سپرد. محمد پهلوان نیز برادرش قزل ارسلان را به امارت تبریز منصوب کرد و تبریز از این زمان پایتخت ایلدگزیان گشت.

۲- حوادث آذربایجان و تبریز در دوره جانشینان شمس الدین ایلدگز

(نصرة الدین محمد جهان پهلوان و مظفرالدین قزل ارسلان):

«سلطان مسعود، بعد از وفات طغرل بن محمد، زن او را که مادر ارسلان بود به او [شمس الدین ایلدگز] داد. او زنرا با خود به بردع برد و ارسلان را تربیت می کرد، او را از مادر ارسلان دو پسر شدند، اتابک نصرة الدین جهان پهلوان محمد و دیگر اتابک مظفرالدین قزل ارسلان و اتابکان آذربایجان از فرزندان اتابک ابی بکر بن محمد جهان پهلوان اند»^(۲).

اتابک جهان پهلوان محمد، در زمان حیات پدرش ایلدگز، امارت آذربایجان را از طرف او، در دست داشت. او بعد از وفات پدرش (۵۶۸ هـ) به همدان رفته و به جای پدر، اداره امور سلجوقیان را در اختیار گرفت و زمامدار واقعی دستگاه سلجوقی گشت: «در عراق بعد از فوت حکمران بالفعل اتابک ایلد نیز در سال ۵۶۹ هـ ق.، پسرش محمد جهان پهلوان تحت عنوان اتابک اعظم و با همان شرایط پدر بجانشین وی منصوب گردید. اتابک جدید مخصوصاً از جمادی الاخر ۵۷۱ هـ (سال فوت سلطان ارسلان)، به مدت ده سال یعنی تا مرگ، افراطی تر از پدرش حاکم مطلق شد. زیرا حکمران جدید عراق رکن الدین طغرل بن ارسلان که از طرف وی به تخت نشانیده شد هفت سال بیشتر نداشت»^(۳).

فتح تبریز نیز در سال ۵۷۰ هـ ق. بوسیله محمد جهان پهلوان انجام گرفت، او توانست با محاصره مراغه و روئین دز، امیر مراغه فلک الدین نوه آقسنقر احمدیلی را مجبور به پذیرش صلح کرده و تبریز را در دست گیرد. و برادرش قزل ارسلان را به امارت آن منصوب گرداند. «اتابک پهلوان پسر ایلدگز تبریز را از چنگ فلک الدین نوه آق سنقر پسر احمدیل [آقسنقر پسر احمدیل نبود بلکه غلام او بوده است]، بدر آورد و حکومت آنجا را به برادر خود قزل ارسلان تفویض کرد. از زمان اتابکی قزل ارسلان تبریز برای همیشه پایتخت آذربایجان گردید»^(۴). «و قزل ارسلان عثمان به عنوان امیر تابع و فرمانبردار وی [جهان پهلوان محمد]، در تبریز حکومت

۲- نیشابوری، ۱۳۳۲، ص ۷۵.

۱- ابن اثیر، بی تا، ج ۲۲، ص ۱۱۴.

۴- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۱۴.

۳- قفس اوغلی، ۱۳۶۷، صص ۱۳۵-۱۳۶.

می‌کرد»^(۱).

در مورد نفوذ محمد جهان پهلوان در دستگاه سلجوقی، در کتاب «تاریخ سلاجقه...» و در ذکر پادشاهی طغرل بن ارسلان، پادشاه وقت سلجوقی، آمده است: «کودک بود که پدرش درگذشت و نوبت سلطنت بدو رسید، اتابک محمد بن ایلدگز [پهلوان]، حاکم کلی و جزئی مملکت او بود و جملگی امور ملک و حل و عقد اشغال ممالک، در قبضه تصرف او بود و مربی دولت او بود، چون وفات یافت اساس سلطنت منهدم گشت و حل و عقد مملکت گسسته شد و امراء و دولت بهم بر آمدند و متفرق گشتند، اتابک قزلارسلان به عراق آمد و بر تخت نشست و پنج نوبت سلطنت زد، آخرالامر شبی به دست چند فدائی ملحد کشته شد، سلطان طغرل از حشم اتابک در رنج بود»^(۲).

بعد از مرگ جهان پهلوان و قزلارسلان، اتابکان آذربایجان تضعیف شده و «طغرل سوم» پادشاه سلجوقی، توانست که از قیمومیت و سرپرستی ایلدگزیان رهائی یابد. از محمد جهان پهلوان، سوگندنامه‌ای در دست است که آنرا در برابر «امیر شرف‌الدین امیران بن ایلدغدی بن قشطغان، حاکم خوزستان و لرستان، کرده است. این عهدنامه به قلم ظهیرالدین کرجی است که در مجموعه‌ای خطی که از رسائل و منشآت به نام «المختارات من الرسائل» از کتابخانه وزیری «یزد» به دست آمده است، نوشته شده است^(۳). شرف‌الدین امیران پسر ایلدغدی یا ایدغدی بن قشطغان معروف به «شملة» است^(۴). در کاروند کسروی، این خاندان از افشارهای خوزستان معرفی شده است: «آمدن افشارها به ایران، به استناد نوشته تاریخ و صاف در اوایل قرن ششم هجرت و در زمان سلجوقیان نگاشته‌ایم.. در همان زمان امیری به نام «شملة» معروف و نیرومند گردید. کوس خودسری کوفت و چهل سال بیشتر حکومت خوزستان در دست او و پسرانش بود و با همه قدرت و استقلال حکمرانی داشتند»^(۵). پس از «شملة»، پسر او بیست سال به حکمرانی خوزستان می‌پردازد و با مرگ او در سال ۵۹۰، این خاندان تضعیف شده و خلیفه بغداد که سالها در انتظار چنین فرصتی بود، فرصت را مغتنم شمرده و با دستگیری نیرگان «شملة» و آوردن آنها به بغداد، به حکومت آنها پایان می‌دهد^(۶).

جهان پهلوان، سوگندنامه را در برابر پسر «شملة»، یعنی شرف‌الدین امیران، کرده است. در قسمتی از این سوگندنامه آمده است: «این عهد بر زبان راندم من که محمد بن ایلدگز اتابک‌ام، دل و نیت و اعتقاد ظاهر و باطن با شرف‌الدین امیران ابن ایلدغدی بن قشطغان و با فرزندان و

- ۱- کمبریج، همان، ج ۵، ص ۱۶۸.
- ۲- آقسرائی، ۱۳۶۲، ص ۲۵.
- ۳- مجله تاریخ، (عهدنامه‌ای از اتابک محمد ایلدگزی) (ایرج افشار)، ۱۳۵۶، ش ۲، ص ۸۳.
- ۴- مجله آینده، (سوگندنامه جهان پهلوان) (زریاب خوبی)، ۱۳۶۲، س ۹، ش ۸ و ۹، ص ۶۱۳...
- ۵- کسروی، ۱۳۵۲، صص ۴۷-۴۸.
- ۶- همان، ص ۴۹.

برادران او که شناسم راست و صافی و یک تا دارم. دوستان او را که شناسم و دوست من باشند، دوست باشم، و با ایشان دوستی کنم و دشمنان او را که شناسم به قصد او با ایشان در نسام و سخن ایشان به بدی در حق او قبول نکنم. و این ولایتها بر موجب این تفصیل که نبشته و مسمی کرده ملکی و اقطاعی قدیم و حدیث، با سر دسیرس و گرمسیرش و با قلعه هایش که به حکم و تصرف پدرش حسام‌الدین ایلدغدی بن قشطغان رحمة الله بود و پدرم اتابک سعید، ایلدگز قدسی الله روحه، با پدر او بدان عهد کرده بود و مقرر و مسلم داشته من که محمد بن ایلدگز اتابک‌ام، به امیر شرف‌الدین بن ایلدغدی بن قشطغان دادم»^(۱). و سپس «محمد جهان پهلوان» نام ولایت‌هایی را که در اختیار امیر خوزستان قرار داده است، ذکر می‌کند که از جمله می‌توان به ولایت لرستان، و خوزستان اشاره نمود «تاریخ، (مجله)، همان، ص ۸۶» و در آخر این سوگندنامه، محمد جهان پهلوان، پایبندی به عهد خود را گوشزد می‌کند و سوگند می‌خورد که: «اگر خلاف این عهد کنم هر مال و ملک کی مراست، سیل مسکینان مکه و مدینه کردم و ده حج پیاده بی‌زاد و راحله لازم من باشد، که محمد بن ایلدگز اتابک‌ام، اگر خلاف این عهد کنم هر غلام و کنیزک که مراست، آزاد باشد، اگر خلاف این عهد کنم از دین اسلام برگشته باشم و کیش گبرکی و ملاحده اختیار کرده... سوگند! سوگند من که محمد ابن ایلدگز اتابک‌ام. نیت، نیت،^(۲) شرف‌الدین امیران بن ایلدغدی بن قشطغان»^(۳). عباس زریاب، علت سپردن چنین سوگند نامه‌ای را از طرف شخص قدرتمندی مانند محمد جهان پهلوان به امیری ضعیف مانند شرف‌الدین بن شمله، ناشی از جنگ‌های جانشینی سلجوقیان می‌داند که چون: «اتابک پهلوان که در محرم سال ۵۷۳ از خلیفه درخواست خطبه برای طغرل [بن ارسلان] کرده و پذیرفته نشده بود، مانند پادشاهان سلجوقی مقدم، برای انتقام قصد بغداد داشته است و برای اینکار لازم بوده است که حمایت امرای محلی و از جمله شرف‌الدین امیر خوزستان را جلب کند و نگذارد امیر خوزستان به هنگام حرکت پهلوان بسوی بغداد، او را به تحریک خلیفه از پشت سر مورد حمله قرار دهد»^(۴).

با توجه به نوشته‌های بالا می‌توان به قدرت ایلدگزیان آذربایجان پی برد زیرا آنها برای به تخت نشاندن شخص مورد نظر برای سلطنت ایران در فکر لشکرکشی به بغداد و جنگ با خلیفه عباسی نیز افتاده بودند و از طرفی می‌توان به وسعت قلمرو اتابکان آذربایجان نیز پی برد زیرا: «نکته مهم که ازین عهدنامه بر می‌آید آنست که دامنه تسلط اتابکان آذربایجان

۱- تاریخ (مجله)، ۱۳۵۶، همان، ص ۸۵.

۲- ظاهراً محمد جهان پهلوان به نیت شرف‌الدین امیران حاکم خوزستان سوگند خورده است و با دوبار ذکر

کلمه «نیت» تاکید خود را نشان می‌دهد. ۳- تاریخ (مجله) همان، صص ۸۷-۸۸.

۴- آینده (مجله)، ۱۳۶۲، همان، صص ۶۱۷-۶۱۸.

(ایلدگزیان) از ناحیه جبال گذشته بود و با در برگرفتن لر کوچک و بزرگ به حدود خوزستان می‌رسیده است^(۱). و این در حالی بود که شهر تبریز در ایندوره یکی از مراکز مهم قدرت اتابکان بشمار می‌رفت و در این زمان اکثر اتفاقات و حوادث سیاسی با این شهر رابطه تنگاتنگی داشته است و می‌توان گفت که تبریز در این دوره به عنوان قطب مهم و یکی از شهرهای تأثیرگذار ایران مطرح بوده است. بهر حال «از سال ۵۷۱ هـ که سال جلوس طغرل سوم است، تا ۵۸۲ تاریخ فوت اتابک [جهان پهلوان]، زمام سلطنت آخرین پادشاه سلجوقی عراق که در هفت سالگی بجای پدر نشست در دست جهان پهلوان بود و این مرد کافی عادل ادب پرور بخوبی بلاد وسیعی را که او و پدرش تحت امر طغرل آورده بودند، اداره می‌نمود»^(۲). بعد از وفات جهان پهلوان، در سال ۵۸۲ هـ برادرش مظفرالدین قزل‌ارسلان در دستگاه سلجوقی قدرت یافت. او تا آنجا در دستگاه سلجوقی نفوذ داشت که قصد کرد با کنا رزیدن پادشاه سلجوقی [طغرل سوم]، به سلطنت سلجوقیان دست یابد. بنابراین در جنگی او را اسیر کرده و در قلعه «کهران» اطراف رود ارس، به زندان انداخت، ولی با مرگ ناگهانی قزل‌ارسلان در سال ۵۸۷ هـ به دست اسماعیلیان، این خطر بزرگ از دستگاه سلجوقی دور شد: «و اتابک مظفرالدین قزل‌ارسلان بعد وفات برادر به عراق آمد، جوانی پاک نهاد و سلیم صدر و راست خانه بود و او را گفتند که پنج نوبت بیاید زدن و بر سریر سلطنت نشست، که از اسباب پادشاهی و وفور حشم و کثرت انصار در بایستی نیستی. و او این سخن بشنید و از بهر تأکید اسباب ملک، منکوحه برادر را که «خاتون ملک» و کافله «دولت و مادر پادشازادگان بود در عقد نکاح آورد و آن وصلت سبب ثبات کار و دوام مملکت خویش دانست، بعد از چند روز شبی از شبها بر دست چند فدایی کشته شد و دشمنان آنچه هوای نفس ایشان بود در عبارت آوردند و در زبانها افتاد که این محنت از بن خانه بیرون آمد.»^(۳) «شبی از شبها قزل‌ارسلان را به رختخوابش با سر بریده یافتند. قاتل وی میان نگهبانان او بود و دانسته نشد که چه کسی بر بریدن سرش اقدام کرده است، قتل قزل‌ارسلان در ماه شعبان از سال ۵۸۷ هـ بود.»^(۴) گفتنی است که اتابکان آذربایجان، بخصوص جهان پهلوان و برادر او قزل‌ارسلان، در تاریخ ادبیات ایران از شهرت خاصی برخوردار هستند. زیرا تعدادی از بزرگترین شعرای ایران به مدح سلاطین این سلسله، بخصوص جهان پهلوان و قزل‌ارسلان پرداخته‌اند. و بدین ترتیب نام ایندو برادر را در تاریخ ایران جاویدان ساخته‌اند. که از مهمترین آن‌ها می‌توان به شعرائی مانند مجیرالدین بیلقانی، ظهیرالدین فاریابی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، و اثیرالدین اخسیکتی اشاره نمود.

۱- تاریخ (مجله) (ایرج افشار)، همان، ص ۸۸. ۲- اقبال، تاریخ مفصل ایران، ۱۳۷۵، ص ۳۸۳. ۳- جرفادقانی، ۱۳۷۴، صص ۴۲۶-۴۲۷. ۴- بنداری اصفهانی، ۲۵۳۶، ص ۳۴۳.

مؤلف «تاریخ جهان آرا»، نظامی گنجی‌بی و ظهیر فاریابی را جزء مداحان قزل‌ارسلان ذکر می‌کند^(۱). خاقانی شاعر بلند آوازه آذربایجان نیز از جمله مداحان مظفرالدین قزل‌ارسلان بشمار می‌رود: «خاقانی از تاریخ ۵۵۶ یعنی آغاز سپهسالاری او بدو پیوست و قصائد بلند و فصیح در مدح وی بسرود»^(۲). و هموست که در مدح قزل‌ارسلان می‌سراید:
 عادل‌تر خسروان عالم
 الا قزل‌ارسلان ندیدم^(۳).

خاقانی در سال ۵۹۵ ه‍.ق در تبریز وفات یافته و در مقبره‌الشعرا این شهر بخاک سپرده شد. گفتنی است که ظهیر در مدح قزل‌ارسلان شعر اغراق‌آمیزی را سروده که این شعر اعتراض سعدی شیرازی را در پی داشته است. ظهیر در مدح قزل‌ارسلان می‌سراید:

«خلقی ز تو چو پروانه سوختند کسی نیست کز حقیقت رویت نشان دهد
 فریاد من ز طارم گردون گذشت و نیست امکان آنکه زحمت آن آستان دهد
 نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل‌ارسلان دهد
 صد قرن بر جهان گذرد تا زمام ملک اقبال در کف چو تو صاحب قران دهد»^(۴)

و سعدی در اعتراض به نوشته ظهیرالدین فاریابی و در مدح! محمد بن سعد بن ابوبکر «از اتابکان فارس»، آورده است:

«چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل‌ارسلان
 مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه»^(۵)

نظامی گنجی‌بی نیز «خسرو و شیرین» را به اسم اتابک قزل‌ارسلان تمام کرده است. «قزوینی، تذکره میخانه»، ۱۳۴۰، ص ۱۳

گفتنی است که نظامی گنجی‌بی ملاقاتی نیز از نزدیک با قزل‌ارسلان داشته است: «او [نظامی] همواره شیفته زاده‌گاهش گنجه بود: تنها یک بار تقریباً در سال‌های ۱۱۸۵ - ۱۱۸۷ [۵۸۰-۵۸۲ ه‍.ق] میلادی - از این شهر بیرون رفت و درسی فرسنگی [۱۸۰ کیلومتری] آن با فرمانروای آذربایجان، قزل‌ارسلان شاه که از آنجا می‌گذشت، دیدار کرد»^(۶).

«الیاس بن یوسف نظامی از مردم گنجه آذربایجان بود که استاد زبان و شاعری بی‌رقیب به شمار می‌رفت. زیبایی و نوپردازی آفریده‌هایش چنان بود که تا آن زمان همتا نداشت»^(۷).

۱- «خفاری کاشانی قزوینی» ۱۳۴۳، ص ۱۲۵.

۲- سخن و سخنوران، ج ۲، ص ۳۴۴، به نقل از خاقانی شروانی «دیوان» به کوشش ضیاء الدین سجادی، بی تا، ص سی و نه.

۳- همان، ص ۵۱۰.

۴- ظهیرالدین فاریابی (دیوان)، همان، صص ۲۱-۲۲.

۵- سعدی (بوستان)، ۱۳۶۹، ص ۴۰.

۶- ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰، ص ۳۲۶.

۷- ریپکا و دیگران، همان، ص ۳۲۶.

او در «خسرو و شیرین» به مدح قزل ارسلان پرداخته و می آورد:

«جهانبخش آفتاب هفت کشور که دین و دولت از وی شد مظفر
شه مشرق که مغرب را پناهست قزل شه، کافرش بالای ما هست»^(۱)

بهر حال شهر تبریز پایتخت ایلدگزیان بوده و محل قدرت و مرکز تصمیم‌گیری آنان بشمار می‌رفته است، بنابراین اکثر حوادث و اتفاقات دوره اتابکان با این شهر رابطه تنگاتنگی داشته است اما متأسفانه منابع تاریخی اطلاعات جامعی از این حوادث ارائه نکرده‌اند، لذا آگاهی زیادی راجع به تاریخ تبریز در آن دوره در دست نیست، و همچنین اکثر شعرای معروف آن دوره نیز، تبریز را بعنوان محل پیشرفت و مکانی مناسب برای زندگانی خویش انتخاب کرده و سرانجام نیز در مقبره‌الشعرا این شهر مدفون گشته‌اند که از جمله این شاعران می‌توان به کسانی مانند مجیر بیلقانی، ظهیر فاریابی، خاقانی شروانی، اثیرالدین اخسیکتی و... اشاره کرد. که خود این مسئله می‌تواند نشان از رشد و رونق قابل ملاحظه تبریز در بین شهرهای آذربایجان و ایران آن روزگار بوده و همچنین ناشی از مرکزیت علمی - فرهنگی شهر تبریز در بین شهرهای آن روزگار باشد. بعد از قزل ارسلان، برادر زاده او نصره‌الدین ابوبکر بن محمد پهلوان، به امارت و حکمرانی آذربایجان رسیده و در تبریز به تخت سلطنت اتابکان نشست.

۳- سقوط اتابکان و نگاهی به وضع اقتصادی - فرهنگی تبریز در ایندوره:

با مرگ قزل ارسلان، سلسله اتابکان آذربایجان رو به ضعف و انحطاط گذاشت، زیرا جانشینان قزل ارسلان که پسران و نوادگان برادرش، محمد جهان پهلوان بودند، هیچکدام لیاقت و شایستگی پدر و عموی خود [قزل ارسلان] را نداشتند. بعد از قتل قزل ارسلان، نصره‌الدین ابوبکر بن محمد پهلوان (۵۸۷-۵۶۰۷ق)، به فرمانروایی آذربایجان رسید و برادر خود «قتلغ اینانج» را نیز به امارت عراق عجم فرستاد. ولی این برادر به فکر تصرف آذربایجان افتاده و بر علیه برادرش نصره‌الدین ابوبکر وارد جنگ شد. در تاریخ «روضه‌الصفاء» در این زمینه آمده است، «قتلغ اینانج به آذربایجان رفته با برادر خود نصرت‌الدین ابی بکر در مهم حکومت منازعت کرد و در عرض یکسال میان ایشان چهار نوبت محاربه واقع شد و چون ابی بکر غالب آمد قتلغ اینانج التجاء بدرگاه تکش خوارزمشاه برد و تکش او را به مال و لشکر مدد داده قتلغ اینانج با لشکر خوارزم روی به عراق آورد»^(۲). در جنگی که طغرل حاکم عراق با قتلغ اینانج و سپاه خوارزمیان انجام داد، لشگریان سلجوقی شکست خورده و طغرل سوم نیز به دست قتلغ اینانج به قتل رسید (۵۹۰ هـ). بعد از این فتح «آفتاب دولت سلجوقیان که مدتها در عراق

۱- نظامی (کلیات خمه)، ۱۳۶۶، ص ۱۴۸. ۲- میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۴، ص ۳۴۹.

حکومت کرده بودند به مغرب فنا متواری شد و ماه حشمت خوارمشاهیان از افق سعادت لامع گشت... امراء اتابک سلجوقی که مخالفت ولی نعمت کردند هر یک به بلا و محتتی گرفتار شدند و هم از آنجا که وسیله حشمت جستند، نکبت دیدند... از اتابکان سلجوقی که حق نعمت و نمک نگاه داشتند یکی نصره‌الدین ابوبکر بن محمد بن ایلدگز بود...^(۱). با مرگ طغرل، دولت سلجوقیان عراق منقرض شد و «قتلغ اینانج» از طرف تکش خوارزمشاه، به امارت همدان و اصفهان رسید، اما بعدها به توطئه امرای خوارزمشاهیان گرفتار شده و به قتل رسید. اما ابوبکر بن پهلوان تا سال ۶۰۷ هـ به سلطنت خود در آذربایجان ادامه داد در این دوره نیز تبریز به عنوان پایتخت اتابکان، مرکز ثقل تمام اتفاقات و حوادث منطقه بود و به عنوان مرکز تصمیم‌گیری اتابکان، جمع‌آوری سپاه و رتق و فتق امور قلمرو اتابکان، از این شهر اداره می‌شد.

از جمله حوادث دوران این پادشاه ایلدگزی می‌توان به جنگ او با گرجی‌ها اشاره نمود: «در تاریخ ۵۹۹ هـ «ایوان» و «زاخارا» دو سردار وی [تامارا، پادشاه گرجستان] با عساکر گرجی به یاری شروانشاه، بلاد شمکور، گنجه و دوین را متصرف شدند. [بدین ترتیب]، نواحی شمالی ارس را که ایلدگز و جهان پهلوان فتح کرده بودند، از دست رفت»^(۲). از حوادث دیگر دوران سلطنت ابوبکر بن پهلوان می‌توان به جنگ او با امرای آق سنقری [احمدیلی]، مراغه اشاره نمود. در «تاریخ الکامل» در این زمینه آمده است: «در این سال علاءالدین صاحب مراغه، و مظفرالدین کوکبری صاحب اربل با یکدیگر همدست شدند که به آذربایجان حمله برند و از ابوبکر بن پهلوان، صاحب آذربایجان، که شب و روز سرگرم باده‌خواری بود و به کار فرمانروائی و حفظ لشکر و مردم نمی‌رسید، آنجا را بگیرند بدین منظور صاحب اربل رهسپار مراغه گردید و با علاءالدین [کرپه ارسلان]، صاحب مراغه، ملاقات کرد، آنگاه هر دو با لشگریان خویش متوجه تبریز شدند.»^(۳). ابوبکر بن پهلوان وقتی از اتحاد ایندو و حمله آنها به تبریز آگاه شد، امیر «آید و غمش» را که از مملوکان پدرش پهلوان بن ایلدگز بود و فرمانروائی بعضی از شهرهای عراق عجم را در اختیار داشت، به یاری طلبید، با شنیدن پیام ابوبکر بن پهلوان، آید و غمش که مشغول جنگ با اسماعیلیان الموت بود و به پیروزیهای نیز دست یافته بود تا جائیکه می‌خواست «الموت را نیز محاصره کند و مردمش را از پای در آورد.»^(۴)، ترک میدان جنگ کرده و برای کمک به ابوبکر بن پهلوان، روی به تبریز گذاشت. آید و غمش به پشتیبانی از ابوبکر بن پهلوان پرداخته و در پیامی که به صاحب «اربل» می‌فرستد او را از عواقب کارش بیم داده و به ترک جنگ مجبور می‌کند. تا جائیکه او به اربل باز می‌گردد. سپس آید و غمش و ابوبکر بن

۱- همان، ص ۳۵۱.
۲- بهرامی، ۱۳۵۰، ص ۷۸۸.
۳- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۱۳۳.

۴- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۱۳۰.

پهلوان روی به مراغه آورده و آنرا در محاصره خود می‌گیرند. و در نهایت اقدام به انعقاد صلحی با حاکم مراغه می‌کنند. اما بعد از مرگ علاءالدین کرپه ارسلان صاحب مراغه، و در زمان جانشینی فرزندش؛ ابوبکر بن پهلوان موفق می‌شود که مراغه را تصاحب کرده و آنرا جزء قلمرو اتابکان آذربایجان در بیاورد (۵۶۰۵هـ). «پس از درگذشت او [علاءالدین کرپه ارسلان]، نصره‌الدین ابوبکر از تبریز به سوی مراغه روانه شد و آن جا را گرفت و بر سراسر قلمرو «آل سنقر» چیره گردید جز به قلعه روئین دز»^(۱). بعد از فتح مراغه، فقط قلعه روئین دز در اختیار خاندان آق سنقری [احمدیلی] باقی ماند.

گفتنی است که ظهیرالدین فاریابی، ابوبکر بن پهلوان را نیز مدح گفته است، در تذکره مجالس النفائس، در این زمینه آمده است: «ظهیر، بس فاضل و کامل بود، و تربیت از اتابک ابوبکر یافته...»^(۲)، «[ظهیرالدین فاریابی] بیشتر قضایدش را در مدح نصره‌الدین ابوبکر ایلدگز، اتابک آذربایجان و عراق (۶۰۷-۵۸۷ ق) سروده»^(۳).

نصره‌الدین ابوبکر بن پهلوان بعد از بیست سال فرمانروائی، در سال ۶۰۷ هـ درگذشت و بعد از او مظفرالدین اوزبک، پسر دیگر، محمد جهان پهلوان به فرمانروائی آذربایجان دست یافت (۶۰۷-۶۲۲ هـ ق). حملات پی در پی گرجیان به شهرهای آذربایجان (اردبیل، و مشگین)، استیلای مغول بر آذربایجان در سال ۶۱۷ هـ و همچنین فتح تبریز بدست جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۲ هـ، در زمان سلطنت این اتابک بوقوع پیوست. از جمله حوادث مهم زمان اتابک اوزبک، می‌توان به یورش مغولان به آذربایجان در ۶۱۷ هـ اشاره کرد اوزبک چون در خود یارای مقاومت با مغولان را نمی‌دید با صلاح‌الدین شمس‌الدین طغرای، با اعطای پول و دیگر هدایا، تبریز را در مقابل حملات مغولان از آسیب مصون نگهداشت. تا جائیکه تبریز از جمله معدودترین شهرهای بزرگ ایران بود که از آسیب حملات مغولان در امان ماند. در کاروند کسروی، در این زمینه آمده است: «شمس‌الدین در تاخت مغول قامت مردانگی برافراشته دوبار تبریز را از کشتار و تاراج نگهداشت و این کاری است که از دیگران هرگز دیده نشد»^(۴). اما در یورش دوم (۶۱۸ هـ) اتابک اوزبک از مقابل مغولان گریخته و به نخجوان متواری شد و این بار شمس‌الدین طغرای توانست که به تنهایی به نجات شهر اقدام کند. «سال بعد [۶۱۸ هـ] باز مغولها روی به تبریز آوردند، اتابک به نخجوان گریخت، اما شمس‌الدین طغرائی دلیر پایداری نمود و مغولها پس از دریافت مبلغی دیگر آنجا را ترک گفتند و ازبک دوباره به تبریز آمد»^(۵) «خداوند

۲- نوائی، ۱۳۶۳، صص ۳۳۹-۳۴۰.

۴- کسروی، همان، ص ۱۳۸.

۱- ابن اثیر، بن‌تأ، ج ۲۵، ص ۲۲۶.

۳- کمبریج، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۵۴۵.

۵- مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۱۶.

آذربایجان، اتابک اوزبک، از دیرباز خود را کنار کشیده و نزدیکی نخجوان به دزی پناهنده شده مردم را به حال خود گذارده بود شمس‌الدین خطیب تبریزی [طغرایبی]، با برادرزاده‌اش، نظام‌الدین، عنوان پیشوایی داشتند در این هنگام که شهر [تبریز] شوریده و مردم به هم آمده نمی‌دانستند چه بایستی کرد این مرد خود را کنار نکشیده به جانفشانی پرداخت و دستور داد شهر را استوار ساخته جوانان و مردان آماده کارزار شدند، ولی نگذاشت به جنگ رفته و پیشدستی نمایند»^(۱). مغولان چون از آمادگی مردم تبریز اطلاع یافتند به گرفتن هدایا بسنده نموده و به شهر نزدیک نشدند و به سمت سراب حرکت نمودند. صاحب «روضات الجنان و جنات الجنان»، در مورد مزار شمس‌الدین طغرایبی می‌نویسد: «متصل به مسجد جامع کبیر در جانب غربی گنبدی است، و در آن گنبد مزاری است. مزار شمس‌الدین عثمان طغرایبی، که وزارت و ریاست تبریز به وی متعلق بوده، عالمی بوده متبحر از بامداد تا چاشتگاه به افاده علوم اشتغال داشتی و بعد از آن تا وقت ظهر به دیوان مظالم نشستی»^(۲). از جمله حوادث دیگر دوران اتابک اوزبک می‌توان به حمله جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان و به فتح تبریز در سال ۶۲۲ هـ اشاره نمود. «اتابک اوزبک پسر اتابک محمد جهان پهلوان، دختر طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی عراق را در عقد ازدواج خود داشت و چون مردی کافی و مملکت‌دار نبود و ایام خود را به شرب شراب و فسق می‌گذراند مردم از عمال و ارباب دولت او صدمات بسیار می‌دیدند بعلاوه خیر استیلای کفار گرجی که غالباً تجدید می‌شد، راحتی را از عامه‌اهالی آن حدود سلب کرده بود بعد از آنکه اتابک اوزبک خبر آمدن جلال‌الدین را شنید تبریز را رها کرده، به گنجه گریخت و اختیار ممالک او در کف ملکه زوجه او قرار گرفت. سلطان جلال‌الدین تبریز را در محاصره گرفت و بعد از هفت روز.. اهالی تبریز امان خواستند و شهر را در ۱۷ رجب ۶۲۲ تسلیم جلال‌الدین کردند»^(۳). از این تاریخ جلال‌الدین به مدت شش سال در تبریز فرمان راند (۶۲۲ هـ-۶۲۸) (۴).

در این زمینه در تاریخ جهانگشای آمده است: «چون کار روزگار چنانک عادت اوست دولت اتابکی را به زوال رسانید و ملک او را به سلطان جلال‌الدین انتقال کرد و حشم و خدمت از جوانب روی بدو نهادند»^(۵).

جلال‌الدین خوارزمشاه بعد از ورود به تبریز، زوجه اتابک اوزبک، را با احترام به شهر خوی فرستاد و بنام خلیفه خطبه خوانده و برای جنگ با کفار گرجی به تهیه سپاه اقدام نمود.

۱- کسروی، (کاروند کسروی)، همان، ص ۱۴۰. ۲- حافظ حسین کربلانی، همان، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳- اقبال، (تاریخ مغول)، ۱۳۴۷، ص ۱۱۶. ۴- مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۱۷.

۵- جوینی، ۱۳۳۴، ج ۲، ۱۵۸.

جلال‌الدین خوارزمشاه در جنگی که با گرجیان انجام داد توانست که شکست سختی به آنها وارد کند و سرزمینهای را نیز تصاحب کند او در فکر حمله به تفلیس بود که خبر نافرمانی مردم تبریز و حمایت آنها از اوزبک به گوش او رسید. و او مجبوراً سوی تبریز بازگشت. «در برگشتن از تفلیس چون روسای تبریز با جلال‌الدین راه نفاق رفته بودند، وی ایشان را سیاست فرمود و ملکه زوجه اتابک اوزبک را تحت اختیار خود آورد [به ازدواج خود در آورد]، و اتابک از این غصه جان سپرد»^(۱).

بعد از مرگ اتابک اوزبک، تبریز تحت اختیار جلال‌الدین خوارزمشاه قرار گرفت و دست اتابکان از این شهر برای همیشه کوتاه گشت در حالیکه جلال‌الدین نیز از جانب مغولان در خطر بود. گفتنی است که بعد از درگذشت اوزبک، پسرش «اتابک خاموش قزل‌ارسلان»، قسمت‌هایی از آذربایجان را در اختیار داشت. در مورد این اتابک در کتاب «سیرت جلال‌الدین منکبرنی»، آمده است: «اتابک اوزبک را جز ملک خاموش» فرزند نبود، و او اصمّ ابکم بود، [کر و لال]، از ابتدا ولادت به استفهام^(۲) غرض او را می‌دانستند. پدرش [اوزبک]، صاحب «روئین دز» را در نکاح او آورد و آن زن از حفده^(۳) اتابک کر به [کرپه ارسلان]، صاحب مراغه بود. چون سلطان [جلال‌الدین خوارزمشاه]، در بازگشت از اخلاط به گنجه رسید ملک خاموش بخدمت آمد، «ملک خاموش» مدتی مدیدی در خدمت وی می‌بود، از عنایت بهره‌ای نیافت...»^(۴). اتابک خاموش بعد از اینکه با بی‌اعتنائی جلال‌الدین خوارزمشاه روبرو شد، مجبور به ترک آذربایجان گردیده و به قلعه الموت رفت، با مرگ او در الموت، سلسله اتابکان آذربایجان نیز منقرض شدند.

اما جلال‌الدین بعد از به اختیار گرفتن حکمروائی آذربایجان، شروع به بدرفتاری با مردم نمود. تا اینکه در سال ۶۲۸هـ با حمله ناگهانی مغولها روبرو شده و تبریز را از دست داده و به طرف دیار بکر عقب نشست.

ابن‌اثیر در ذکر حوادث سال ۶۲۸هـ به این وقایع پرداخته است. در اواخر سال ۶۲۸هـ شهرهای آذربایجان، تحت تبعیت مغولان در آمدند و به آنها اموال و هدایائی مانند جامه‌های ختائی و خوئی و عتابی و چیزهای دیگر فرستادند.

علت آن نیز، این بود که جلال‌الدین خوارزمشاه در مقابل مغولان شکست یافته و به شهر «آمد» عقب‌نشینی کرده بود و مردم آذربایجان در مقابل مغولها بی‌پناه مانده بودند در حالیکه:

۱- اقبال، تاریخ مفصل ایران، ۱۳۷۵، ص ۳۸۶. ۲- اشاره

۳- حفده: (hafad) ۱- خدمتکاران ۲- یاران، دوستان ۳- فرزندزادگان «معین»، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۳۶۲

۴- زیدری نسوی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۱.

«فرمانروایان اسلامی نیز در سوراخ‌های خویش پنهان بودند».

بنابراین مردم آذربایجان و بخصوص تبریز که مهم‌ترین شهر آذربایجان محسوب می‌شد، به اطاعت مهاجمان مغول درآمدند و پول و تحفه‌های بسیاری را به اردوی مغولان فرستادند. بدین ترتیب تبریز نیز به دست مغولها افتاد. و جزء قلمرو آنان گردید^(۱). و جلال‌الدین خوارزمشاه نیز بعد از عقب‌نشینی به کوه‌های کردستان، در آن نواحی به قتل رسید.

اما تبریز در دوره اتابکان آذربایجان به اوج ترقی و پیشرفت خود تا آنزمان دست یافته و به عنوان یکی از شهرهای مهم و تأثیرگذار ایران بشمار می‌رفت. بازار تاریخی شهر، در آندوره از رونق خاصی برخوردار بوده و مرکز مهم تجاری ایران با سایر کشورها محسوب می‌شد، تا جائیکه در زمان حمله مغول به طرف تبریز، مردمان ثروتمند و بازرگانان و بازاریان متمول این شهر با پرداخت مبالغ هنگفتی پول و پارچه و سایر اموال و اجناس، شهر خود را از هجوم مغولان در امان نگه داشتند. (۱۷هـ.ق). که این رویداد خود می‌تواند نشان از وضع خوب اقتصادی شهر تبریز در دوره اتابکان باشد. گفتنی است که بازار تبریز از قرن چهارم هجری در منابع و کتابهای تاریخی مطرح بوده است تا جائیکه می‌توان گفت «از عمر بازارهای مسقف تبریز حداقل هزار سال می‌گذرد»^(۲). هر چند که بعلت اثرات مخرب زلزله، در طی سالیان متمادی بارها تخریب و مجدداً تجدید بنا شده است، «تبریز به علت قرار گرفتن در سر راه شرق و غرب از بدو آبادی و آمدن به صورت یک شهر بزرگ، مرکز مبادله کالاهای بازرگانی کشورهای اروپائی و آسیائی بوده و خود نیز بنابه مقتضیات جغرافیائی محصولات کشاورزی و صنعتی فراوانی داشته که به اقصی نقاط دنیای آنروز صادر می‌گردیده و این معاملات ایجاب می‌کرده که بازارها و مراکزی برای مبادله و فروش کالاهای گوناگون شرقی و غربی داشته باشد.. یاقوت حموی در ۶۱۰هـ.ق از تبریز دیدن کرده و فراوانی و ارزانی میوه را در تبریز ستوده و نوشته است. انواع میوه‌ها در آن شهر فروان است.. سپس کالاهای صادراتی تبریز را چنین یاد کرده است: «در آن شهر از پارچه‌های عبائی، سقلاطون، اطلس، و سجاده زیاد به عمل می‌آید و به دیگر شهرهای شرق و غرب صادر می‌شود... زکریاء بن محمد قزوینی [نیز] وفور خیرات و امتعه صناعات تبریز را ستوده و صدور لباسها و پارچه‌های عبائی، سقلاطون، اطلس و سجاده تبریز را به تمام نقاط دنیای شناخته شده آنروز، یادآور شده است.»^(۳). دکتر محمد جواد مشکور نیز در این زمینه می‌نویسد:

«در قدیم شهر تبریز در تهیه مصنوعات دستی، شهرت جهانی داشت و از جمله

۱- ابن اثیر، بی تا، ج ۲۷، صص ۱۵۸-۱۵۹. ۲- خاماچی، بازار تبریز در گذر زمان، ۱۳۷۵، ص ۲۰. ۳- کارنگ، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۱۵-۱۶.

کارخانه‌های متعددی در آن شهر برای بافت پارچه‌های زربفت برپا بود، چنانکه در سال ۶۲۹ هجری پس از فتح تبریز بدست لشکر مغول مردم آن شهر خیمه‌گرانبهائی از اطلس و سمور و سنجاب درست کرده با جماعتی از هنرمندان به نزد اوکتای قاآن به مغولستان فرستادند»^(۱) مولف کتاب «راهنمای صنایع اسلامی» در ذکر منسوجات دوره سلجوقی می‌نویسد: «حمله ترکان سلجوقی به ایران در صنعت نساجی تأثیر فراوان کرد. در زمان سلاجقه و جانشینانشان... صنایع و حرف و فنون رونق گرفت و این مطلب از نمونه پارچه‌های ابریشمی که در مجموعه‌های مختلف است و اخیراً در ایران، بخصوص ری پیدا شده بخوبی آشکار است. [و سپس به پارچه‌های یافته شده از دوره سلجوقیان اشاره کرده و می‌نویسد]... یک قطعه [پارچه ابریشمی] سفید و سیاه با تصویر یک جفت عقاب که گفته می‌شود در تبریز پیدا شده و اکنون در برلین است ممکن است به قرن سیزدهم تعلق داشته باشد.»^(۲) که این مطلب نشان از پیشرفت صنعت نساجی در تبریز آندوره می‌تواند باشد. گفتنی است که صنعت قالی بافی نیز در تبریز آن دوره رواج داشته است: «در کتب قدیم اسلامی آذربایجان از قرن سوم هجری از بزرگ‌ترین مراکز قالی و زیلو بافی بشمار می‌رفته است. این صنعت همواره در تبریز در حال توسعه و ترقی بوده چنانکه غازان خان مسجد و شبستان گنبد خود را با قالی‌های زیبای آن شهر فرش کرده بوده است»^(۳). از جمله صنایع دیگر تبریز آندوره می‌توان به صنعت سفال اشاره کرد. مولف «تاریخ صنایع ایران» در ذکر صنعت سفال‌سازی دوره سلجوقیان می‌نویسد: «از مراکز عمده دیگر این صنعت [سفال] شهر ری بوده است و شهرهای مهم دیگر عبارت بوده‌اند از ساوه، نیشابور، شوش و تبریز»^(۴). «سفالیکه به اسم مینائی موسوم شده در تمام دنیا شهرت دارد و آن در ری، کاشان و شاید در تبریز نیز ساخته می‌شد»^(۵).

لازم به ذکر است که شهر تبریز بعلت وضع اقتصادی خوب و ثروت مردمانش در دوره اتابکان آذربایجان، از لحاظ معماری و ساخت و سازهای شهری نیز به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دست یافته و از زیباترین و آبادترین شهرهای ایران محسوب می‌شده است. مؤلف کتاب «تبریز خشتی استوار در معماری ایران»، در این زمینه می‌نویسد: «تبریز در زمان سلجوقیان زیر نفوذ آنان قرار داشت و آرامش نسبی در آنجا حکمفرما بود که موجب پیشرفت و توسعه شهر شد. از قول یاقوت حموی که گوید در سال ۵۶۱۰ ه.ق. به تبریز سفر کرده بود، نکته‌ای نقل کرده‌اند که از لحاظ تزئینات معماری جالب توجه است: ساختمانهای آن شهر با آجر سرخ

۲- دیماندا، (Dimand)، ۱۳۶۵، ص ۲۴۴.

۴- کریستی ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۱۴۴.

۱- مشکور، ۱۳۵۲، ص ۳۴۶.

۳- مشکور، تاریخ تبریز...، ص ۳۴۷.

۵- همان، ص ۱۴۴.

رنگ نقش دار و گچ و بسیار استوار ساخته شده است»^(۱). با توجه به وضع خوب اقتصادی و نیز مرکزیت سیاسی [تبریز پایتخت اتابکان آذربایجان بشمار می‌رفت]، و امتیازات دیگر آن بود که بیشتر شاعران معروف آندوره به دور این شهر زیبا و افسانه‌ای جمع شده بودند و دل از آن نمی‌کنند، تا جائیکه خاقانی شروانی، در مقابل درخواست شروانشاه برای ترک تبریز و برگشتن به شروان می‌سراید:

«حاشا که من از وصل به هجران آیم سوی سقر^(۲) از روضه رضوان آیم
بر هشت بهشت دوزخی بگزینم تبریز رها کنم به شروان آیم»^(۳)

از مسائل مهم دیگر تبریز در دوره اتابکان می‌توان به وجود کتابخانه‌ای عظیم و پربار در این شهر تاریخی - فرهنگی اشاره نمود که در عصر خود از مهمترین مراکز علمی ایران بشمار می‌رفته است. متاسفانه مورخین و نویسندگان ایرانی و خارجی تاکنون از این کتابخانه و نقش آن در رشد علم و فرهنگ در منطقه سخنی بمیان نیاورده‌اند و این مسئله بطور دقیق و جدی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. در حالیکه این کتابخانه بعنوان موسسه علمی - تحقیقاتی در زمان خود، نقش اساسی را ایفاء می‌کرده است. کسی که برای اولین بار از این مکان علمی سخنی بمیان آورده است، سعدالدین وراوینی مترجم کتاب «مرزبان نامه» از زبان طبری قدیم به زبان فارسی (۶۰۷-۶۲۲هـ) می‌باشد. او که از طرف موسس این کتابخانه یعنی ابوالقاسم ریب الدین هرون بن علی بن ظفر دندان، وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز، مأمور به ترجمه کتاب فوق شده بود در ذیل «مرزبان نامه» به این کتابخانه و هدف موسس آن اشاره کرده و می‌نویسد: «خواجه جهان ریب الدین والدین... لاجرم خالصه نیت و طویّت^(۴) بر آن گماشت که در جریده محاسن اعمال بزرگترین مبرتی و فاضل‌ترین حسنتی ثبت کند و حجت‌های آخرت بدان مسجل گرداند، آخر جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دارالکتبی در او وضع فرمود...»^(۵)، وراوینی سپس به عالمانی اشاره می‌کند که بادتور و مساعدت ریب‌الدین، مشغول نسخه‌برداری از کتب گرانبهای عصر در این مرکز علمی بوده‌اند: «ده نساخ را مؤنت^(۶) انتساخ کفایت کرد و اسباب فراغت ایشان ساخته فرمود تا بر دوام علی مرورالایام ملازم آن موضع شریف می‌باشند و از هر سواد که مسرح^(۷) نظرایشان باشد، نسخه‌ها برمی‌گیرند»^(۸). علامه

۱- سلطان زاده، ۱۳۷۶، ص ۱۶.

۲- سقر: دوزخ، جهنم: «معین»، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۸۹۳.

۳- «حشری تبریزی»، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵.

۴- طویّت: ۱- نیت، اندیشه، ضمیر،... قصد. «معین»، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۲۲۴۲.

۵- وراوینی (ترجمه مرزبان نامه)، ۱۳۶۳، ص ۶۰۲۹۷- مؤنت: یاری کردن «معین ۱۳۴۵»، ج ۳، ص ۴۲۱۸.

۷- مسرح: ۱- چراگاه ۲- تماشاخانه «معین» (فرهنگ)، ۱۳۴۵، ج ۳، ص ۴۱۱۰.

۸- همان، (مرزبان نامه) ص ۳۰۰.

قزوینی در مقدمه تصحیح خود بر ترجمه وراوینی، در مورد کتابخانه فوق و شرح حال موسس آن ریبب الدین وزیر اتابک ازبک، می‌نویسد: «خواجه ریبب الدین مذکور معاصر محمد بن احمد بن علی النسوی منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و مؤلف کتاب «سیره جلال‌الدین منکبرنی»، بوده و بسیاری از روایات و حکایات محمد نسوی مستند به همین ریبب الدین وزیر است که نسوی شفاهاً از او شنیده است، وقتی سلطان محمد خوارزمشاه در سنه ۶۱۴هـ بمراق لشکر کشید و اتابک ازبک از آذربایجان و اتابک سعدبن زنگی از فارس به محاربه او پیش آمدند و ازبک بگریخت.. از جمله اسراء یکی ابوالقاسم ریبب‌الدین وزیر بود... تا بالاخره [جلال‌الدین] ایشان را عفو نموده ببلاد خود فرستاد، بعد از استیلای سلطان جلال‌الدین منکبرنی به آذربایجان در سنه ۶۲۲ ریبب الدین از خدمت دیوان کناره کشیده در کنج عزلت به عبادت و طاعت مشغول گردید و تا سنه ۶۲۴ در قید حیات بوده است، ریبب الدین مذکور وزیری فاضل و هنر پرور و علم دوست بوده و در تبریز کتابخانه باشکوه مهمی تأسیس نمود. مشتمل بر انواع کتب در اصناف علوم و فنون از طب و تفسیر و احادیث و کلام و تاریخ و ادبیات و اسما و حکایات و غیرها...» (۱)

بنابراین، شهر تبریز با داشتن چنین مرکزی برای علم و دانش، به یقین یکی از مراکز مهم فرهنگی - علمی ایران، در دوره اتابکان آذربایجان بشمار می‌رفته است از طرفی با برآمدن مغولان در تاریخ منطقه، چون به این شهر آسیبی نرسید و بعدها به پایتختی ایلخانان مغول نیز انتخاب شد، لذا به رشد و ترقی افسانه‌ای دست یافت تا جائی که می‌توان گفت در آن دوره به یکی از بزرگترین و تأثیرگذارترین شهرهای جهان آن روز مبدل شده بود، مؤلف کتاب «تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم» در این زمینه می‌نویسد: «از جیحون تا مصر زیر فرمان تبریز بود و حکام ایالات مزبور مالیات‌ها و خراج‌های خود را به دربار تبریز می‌فرستادند» (۲).
بهر حال در دوره اتابکان نیز تبریز به آن حد از رشد و بالندگی رسیده بوده که مؤلف «معجم البلدان» که خود در سال ۶۱۰هـ وارد شهر شده بود، آن را «مشهورترین شهر آذربایجان» بداند.

«یاقوت حموی، ۱۳۸۸ هـ، ص ۱۳» و به نقل از او «بار تولد» تبریز را بعنوان «یک مرکز صنعتی مهم» معرفی کند. (۳) تا جائیکه مؤلف کتاب «الکامل» در ذکر حوادث سال ۶۲۸هـ تبریز را مهمترین شهر آذربایجان دانسته و در مورد آن می‌نویسد: «تبریز که اصل شهرهای آذربایجان به

شمار می‌رود و بازگشت همه آن استان به تبریز و مردم تبریز است.»^(۱) و مینورسکی نیز تبریز دوره اتابکان را شهری می‌داند که مورد توجه همگان قرار داشت: «در ۶۲۸ هـ جلال‌الدین آذربایجان را ترک گفت و مغول تمام آن استان و مرکزش شهر تبریز که مورد توجه همه بود، استیلا یافت»^(۲). بهر حال این پیشرفت و آبادانی مرهون تلاش اتابکان آذربایجان و زحمات طاقت‌فرسای اهالی شهر تبریز بود. شهری که زلزله ویرانگر سال ۴۳۴ هـ ق را پشت سر گذاشته و با زحمات طاقت‌فرسای اهالی اش، باز به قطب مهمی در میان شهرهای ایران تبدیل شده بود و قفقوس وار، از زیر خاکستر ویرانی خود سر بلند کرده بود تا حیات دوباره و یا چند باره خود را اعلام کند و بدین ترتیب به جوامع بشری درس ایستادگی در مقابل مصائب و مشکلات را بیاموزد و می‌توان گفت که این خصیصه شهر تبریز است که هیچوقت تسلیم مصائب طبیعی و جنگهای ویرانگر نشده و راههای ماندن، خصوصاً سرافراز ماندن را جستجو کرده است و استاد بزرگ و شهریار ملک سخن، چه خوش می‌فرماید: «شهر تبریز است و پیر روزگار / سرگذشت او بهین آموزگار»^(۳).

۲- همان، ۱۳۳۷، ص ۱۷.

۱- ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۱۵۹.

۳- شهریار، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۲۸.

نتیجه:

موقعیت جغرافیایی بی نظیر تبریز، از جمله دلایل اهمیت این شهر در بین شهرهای ایران، در طول تاریخ این مرز و بوم بوده است. این شهر در قلب آذربایجان قرار گرفته است و بعنوان یکی از شهرهای مهم آذربایجان در طول تاریخ و بعدها با افول مراغه و اردبیل، به عنوان مرکز استان آذربایجان، نقش زیادی را در توسعه و رونق تجارت ایران با کشورهای اروپایی داشته است که بازار تبریز نیز یادگاری از آن دوران‌ها می‌باشد. در مورد تاریخ بنای اولیه این شهر با توجه به منابع و اسناد تاریخی و کشفیاتی که بطور اتفاقی در سالهای اخیر از اطراف مسجد کبود بدست آمده است، باید اذعان کرد که نه تنها یکی از شهرهای متمدن قدیم ایران، بلکه از جمله قدیمی‌ترین مراکز سکونت انسانهای باستانی در ایران است که متأسفانه از تمدن آن و اقوام ساکن آن، اخبار زیادی بدست ما نرسیده است [لازم به ذکر است که طبق آخرین تحقیقات باستانشناسان، تبریز حداقل قدمت ۳۵۰۰ ساله دارد]، همچنین بنظر می‌رسد که شکل‌گیری اولیه شهر و جغرافیای تاریخی آن، مانند سایر شهرهای معروف دوره باستان، به وجود آب و شرایط مساعد زیست محیطی بستگی کاملی داشته است. بر این اساس، اطراف رود «میدان‌چای» به عنوان محور مهم برای سکونت اقوام و قبائل گوناگون از دوره باستان تا دوره اسلامی مطرح بوده است. لازم به ذکر است که محل مسجد جامع فعلی تبریز، بر روی محل باستانی شهر بوده و کشفیاتی که در سال ۱۳۵۰ در پی کنی «آلچاق مسجد» بدست آمده دلیلی بر این مدعا است. همچنانکه بعد از ظهور اسلام، اطراف مسجد جامع که بامیدان چای [مهران رود]، فاصله زیادی نیز ندارد، هسته مرکزی شهر بشمار می‌رفته است. در مورد وجه تسمیه تبریز، نظرات گوناگونی از طرف مولفان و محققان ارائه شده است که در این تحقیق بیشتر این نظرات را آورده‌ایم، ولی اینکه معنای واقعی تاروئی [تبریز] چه بوده است، نمی‌توان نظر قاطعی ارائه کرد و شاید با پیدا شدن اسناد و دلایل محکم از نظر زبان‌شناسی لغت تبریز نیز در آینده‌های نه چندان دور به طور علمی و قطعی روشن شود، گفتنی است که ریشه نام تبریز بعنوان [تب - ریز] که با افسانه زبیده خاتون رابطه دارد، و یا داوریز [این برای انتقام] که با افسانه‌های ارمنی رابطه دارد، به هیچ عنوان جنبه علمی نداشته و فاقد اعتبار است.

همچنین تاریخ تبریز در طی قرون اولیه اسلامی، زیاد روشن نمی‌باشد، تا جائیکه این مساله باعث تشکیک برخی مورخین در مورد وجود تبریز در دوره ظهور اسلام و در زمان فتوحات مسلمانان شده است. در حالیکه بنا بگفته فاستوس بیزانسی، تبریز دوره ساسانیان از مراکز مهم این امپراطوری با کاخهای شاهی و مرکز فرماندهی نظامی ساسانیان در آذربایجان بوده است. از طرف دیگر «استاد نفیسی» در ذکر فتوحات اعراب مسلمان در آذربایجان، چند

روایت را نقل می‌کند که در یکی از این روایات به تسخیر شهر تبریز توسط اعراب مسلمانان اشاره شده است. گفتنی است که حافظ حسین کربلایی در «روضات الجنان و جنات الجنان» و ملا محمد امین حسری، در «روضه اطهار» نیز به فتح تبریز توسط اعراب مسلمان اشاره کرده‌اند. ورود اعراب روآدی ازدی به تبریز همزمان با خلافت منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ ق) نقطه عطفی در تاریخ این شهر می‌باشد، نیای این خاندان رواد بن مثنی ازدی است که سه پسر او به نامهای وجنا، محمد و یحیی در این شهر به فرمانروایی می‌پردازند و در دوره این خاندان تبریز رو به توسعه و آبادانی گام می‌نهد. دستگیری یحیی بن رواد در زمان متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ) این سلسله را موقتاً از فرمانروایی آذربایجان دور می‌کند و زلزله ۲۴۴ هـ تمام زحمات آنها را نقش بر آب می‌سازد. بعد از این زلزله، علاء بن احمد به عنوان عامل خلیفه، دست به آبادانی این شهر می‌زند و سرانجام ابوالردینی عمر بن علی مری، از طرف خلیفه معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ ق) به فرمانروایی تبریز رسیده و در این شهر به جای علاء بن احمد به حکومت می‌پردازد. گفته اصطخری در مورد حکومت «بنی ردینی» که شامل تبریز، دهخوارگان و اشنه بوده است، اشاره به این مسائل دارد.

بعد از این حوادث، ساجیان اسروشنه‌ای در تاریخ منطقه ظاهر می‌شوند (۲۷۶ تا ۳۱۸ هـ) که بر خلاف گفته مینورسکی، با قدرتی که در این منطقه برای خود دست و پا کرده بودند، به نظر می‌رسد در امور تبریز نیز بی‌تاثیر نبوده‌اند. بخصوص در زمانهایی که قدرت این خاندان چنان افزایش می‌یافته که حتی در مقابل خلافت عباسی نیز ایستادگی می‌کرده‌اند. لذا به نظر می‌رسد که تبریز در این دوره از جمله شهرهایی بوده است که توسط ساجیان و یا حکام زیر دست آنها، اداره می‌شده است.

بعد از ساجیان، حکومت قسمتهایی از آذربایجان و تبریز موقتاً در اختیار ابن دیسم که دکتر زریاب او را (نیمه عرب نیمه کرد) معرفی کرده و بنا به گفته ابن خلدون نخست از خادمان ساجیان [یوسف] بود، می‌افتد اما این شخص در مقابل قدرت روزافزون مرزبان بن محمد، از امرای سالاری، تاب مقاومت نیاورده و در نهایت آذربایجان تحت نفوذ «مرزبان بن محمد کنگری» و سلسله سالاریان قرار می‌گیرد. متأسفانه اطلاع جامعی از تاریخ تبریز در این دوره نیز در دست نیست. هر چند که ابن مسکویه در ذکر حوادث سال ۳۳۰ هـ مختصراً به توصیف شهر تبریز و برج و باروی آن می‌پردازد و مردمان آن نیز با صفت همدل و نیرومند مورد تمجید قرار می‌دهد، گفتنی است که سالاریان [کنگریان] بر اساس آشنایی با علویان که از ستم خلفای عباسی به مناطق شمالی ایران پناه برده بودند، بر مذهب تشیع روی آورده بودند، بنابراین با نفوذ مرزبان بن محمد کنگری به آذربایجان، و طی حکومت سالاریان که همزمان با فرمانروایی آل

بویه در بخشهایی از ایران بود مذهب تشیع در آذربایجان نیز رونق فراوانی یافته است (۳۳۰ هـ.ق). بعد از سالاریان، شاخه دوم خاندان «روادی از دی عرب»، بوسيله «ابوالهیجاء حسین» از بازماندگان آن خاندان دوباره به حکومت تبریز و قسمتهایی از آذربایجان می‌رسند. در دوره سلطنت این خاندان، تبریز به اوج ترقی و توسعه خود تا آن زمان دست یافته و به عنوان مهمترین شهر، در میان سایر شهرهای آذربایجان معروف بوده است. از شاهان مقتدر این سلسله می‌توان به ابومنصور و هسودان و پسرش ابونصر مملان اشاره نمود که ناصر خسرو در زمان پادشاهی ابومنصور به تبریز وارد شده است. گفتنی است زلزله شدید سال ۴۳۴ هـ.ق قسمت اعظم زحمات خاندان روادی را در تبریز از بین برده است. و قطران تبریزی نیز شاعر و مداح این شاهان و فرزندان آنها بوده است.

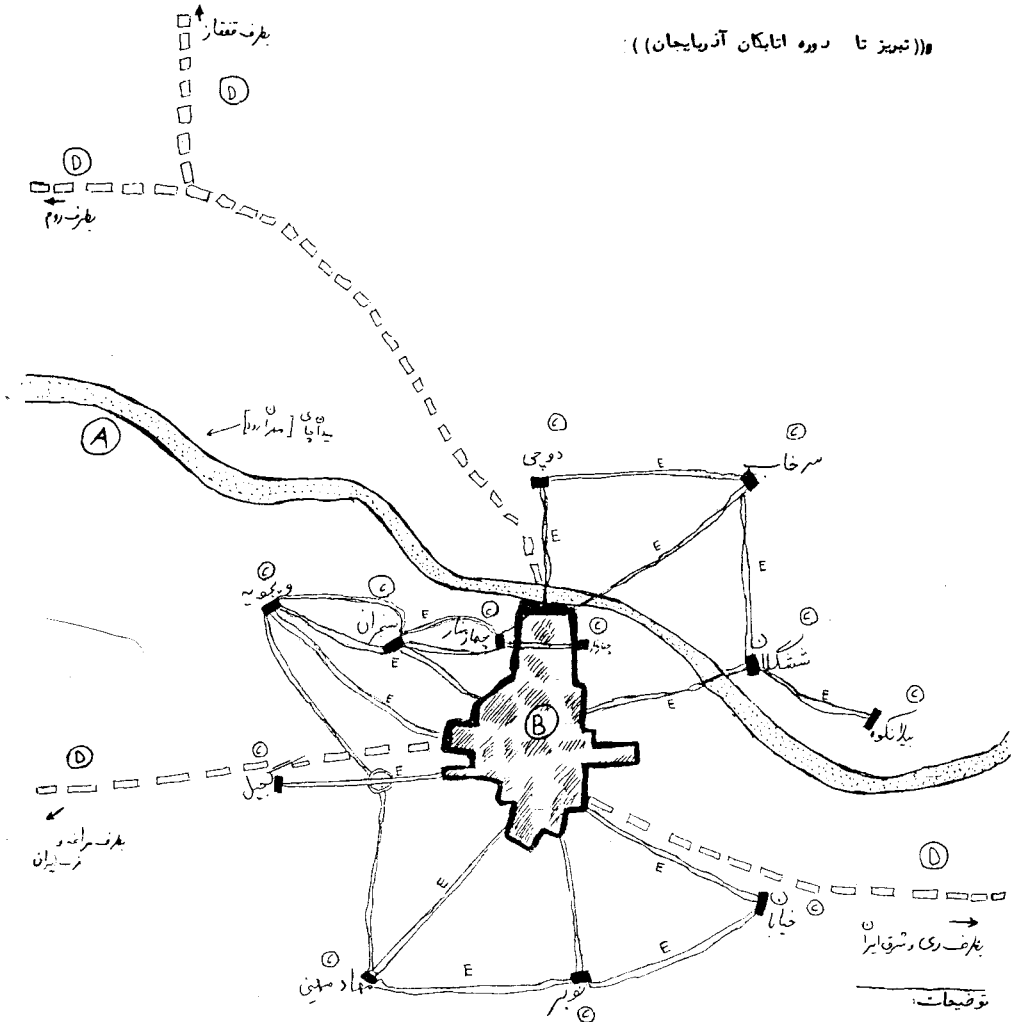
لازم به ذکر است که قسمت اعظم تاریخ این سلسله، توسط اشعار قطران، به یادگار مانده است و شاعر تبریزی از این خاندان نیکی‌های فراوانی دیده است، قبر این دو پادشاه، اکنون در تبریز و در محله چهار منار و در دربند ملا احمد و در داخل مسجد حاج کریم خانیها به یادگار مانده است، هر چند که به علت گذشت ایام و عدم توجه مسئولین امر، وضعیت این بقعه در وضع اسف باری قرار گرفته است. بعد از این سلسله، تبریز تحت اختیار سلجوقیان قرار می‌گیرد. منابع در مورد تبریز دوره سلجوقی و وضع اقتصادی - اجتماعی آن مطالب زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهند اما به نظر می‌رسد که تبریز همچنان به رشد و توسعه خود ادامه می‌داده است زیرا با تسلط اتابکان به آذربایجان، تبریز به عنوان پایتخت آن سلسله انتخاب می‌شود که این نشان از آبادانی و اهمیت شهر در سالهای قبل از اتابکان یعنی در دوره سلجوقی می‌تواند باشد.

بعد از ضعف سلجوقیان، سرانجام حکومت تبریز به دست جانشینان احمدیل، حاکمان مراغه می‌افتد، کسروی در مورد اصل و نسب ایل خاندان دچار اشتباهاتی شده است که در این تحقیق در مورد این مساله مطالبی ذکر شده است، بنابراین به نظر می‌رسد که اطلاق نام «آق سنقریان» به جای «احمدیلیان» از لحاظ واقعیات تاریخی صحیح‌تر باشد.

همچنین در زمان محمد جهان پهلوان و با تلاش او، حکومت تبریز از دست احمدیلیان [«آق سنقریان»]، خارج شده «۵۷۰ هـ» و از آن پس تبریز به عنوان پایتخت اتابکان آذربایجان و مهمترین شهر این خطه از ایران، مطرح بوده است. گفتنی است که تبریز در ایندوره یکی از پربارترین ادوار تاریخی خود را می‌گذرانید، که این مسئله از توجه شاعران بنام آندوره مانند خاقانی، مجیر بیلقانی و ظهیر فاریابی... به این شهر معلوم می‌شود. همچنین منابع از کتابخانه عظیمی در تبریز دوره اتابکان صحبت می‌کنند که تاکنون از دید محققان پنهان مانده است، این

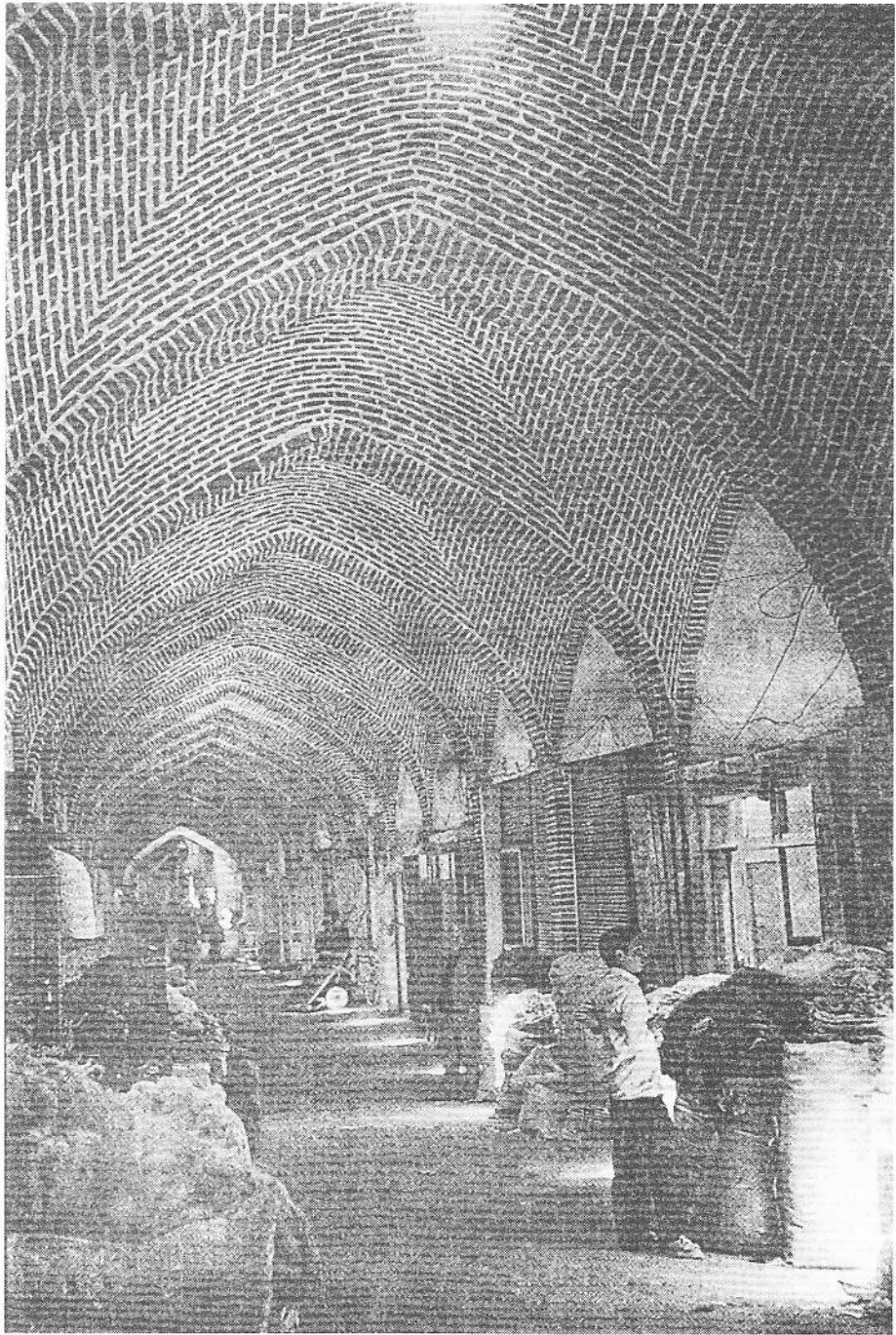
کتابخانه که به دستور ابوالقاسم رییب الدین، وزیر اتابک ازبک، در تبریز بوجود آمده بود بعنوان یک مرکز علمی و فرهنگی، در منطقه نقش مهمی را ایفا می کرده است. با مرگ محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان، سلسله اتابکان آذربایجان نیز تضعیف شد. و در مقابل حمله جلال الدین خوارزمشاه که از مقابل مغولان فراری بود، تاب مقاومت نیاورده و بدین ترتیب سلسله اتابکان، آذربایجان نیز از صحنه قدرت کنار رفت. اما برنده نهایی این تحولات، مغولان بودند، که توانستند با شکست دادن جلال الدین خوارزمشاه، شهر مهم و بزرگ تبریز را تحت فرمانروایی خود در آورند.

«(تبریز تا دوره اتابکان آذربایجان)»



- توضیحات:
- A: میدان جای
 - B: مرکز اصلی شهر شامل مراکز سیاسی، کلاه خاکسان، بازار و مسجد جامع شهر
 - C: محلات اطراف شهر
 - D: راههای قدیم تبریز
 - E: برخی راههای ارتباطی بین محلات داخل شهر و مراکز اصلی شهر

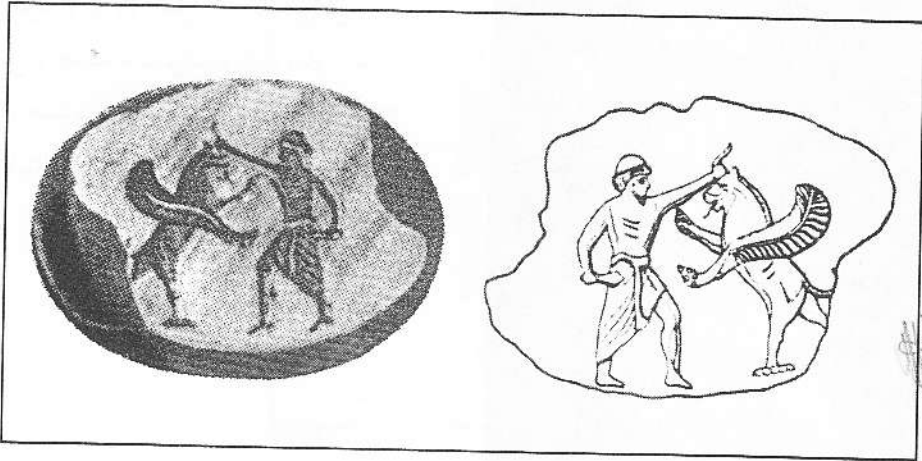
شکل (۱) گفتگو، ۱۳۷۶، ش ۱۸ و بر اساس منابع تاریخی.



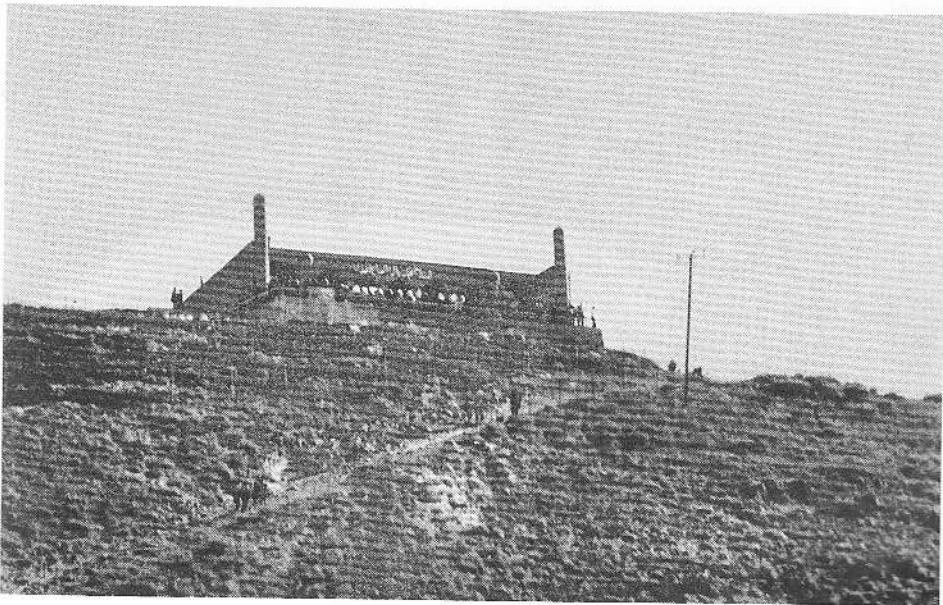
شکل ۲) قسمتی از بازار بزرگ تبریز (عکس از ناصر میزبانی)



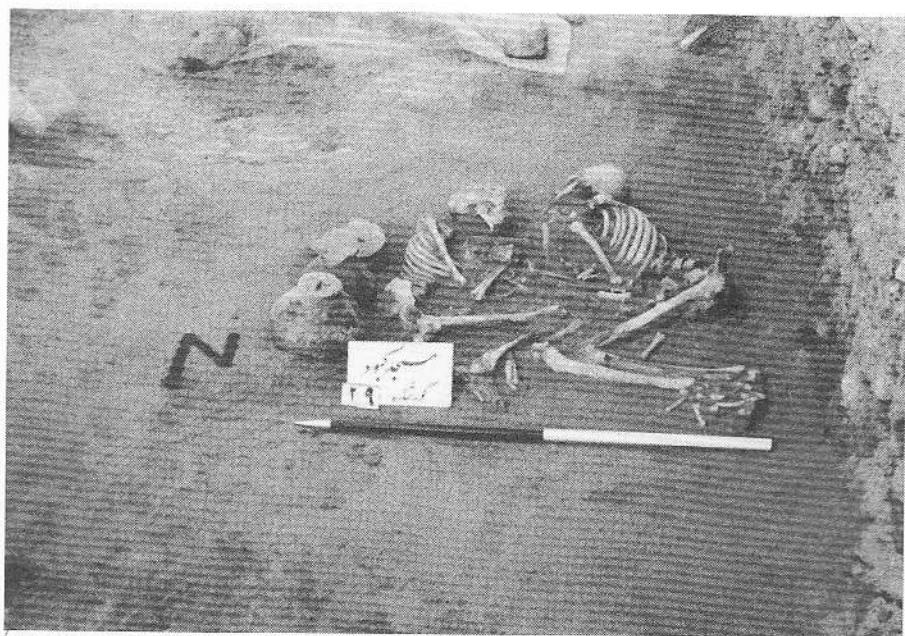
شکل ۵) سارگون دوم پادشاه آشور
از خونریزیهای خود حکایت می‌کند،
نقش برجسته مکشوف از «دورشاروکین»،
قرن هشتم پیش از میلاد، موزه «تورن»
در ایتالیا.



شکل ۶) تصویر مُهر هخامنشی، یافته شده از تبریز (سفرنامه جکسن)



شکل ۷) نمایی از عون بن علی (عینالی)



شکل ۸) گور کشف شده در مسجد کبود تبریز



شکل ۹) گوری که در حسنلو در آذربایجان غربی کشف گردید (هنر و مردم - شماره ۱۶۳).

مرحله دوم حفاری در مسجد کبود تبریز آغاز شد



شهرستانی

گروه شهرستانیها، به دنبال تحقیقات و گشایش زمین‌های سال گذشته در محوطه مسجد کبود که قدمت تاریخی تبریز را به ۳۲۵۰ سال قبل رساند، طی روزهای گذشته مرحله دوم حفاری در محوطه این اثر تاریخی بار دیگر با نظارت کارشناسان میراث فرهنگی و باستان‌شناسان آغاز شد. مسئول هیأت باستان‌شناسی و حفاری مسجد کبود در گفت‌وگو با خبرنگار شهرداری تبریز با اشاره به هیأت باستان‌شناسی از حفاریهای سال گذشته، تفاوت در سازه گورها و اشیای به دست آمده را از نظر علمی در این محل قابل مقایسه دانست و گفت: با وجود وسعت و گسترده‌گی محوطه مدفونی، قاعدتا باید نشانه‌هایی از سکونت هم در محوطه مسجد کبود پیدا شود که هیأت باستان‌شناسی در جستجوی یافتن پاسخی برای این سوال مهم است.

دکتر علیرضا بوبری استاد دانشگاه و باستان‌شناس در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به ابتدایی و مقدماتی بودن این کاوشها افزود: یک گروه

تحقیقاتی متشکل از حدود ۲۰ دانشجو رشته باستان‌شناسی در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، حفاری در این محل را آغاز کرده‌اند و کار آنها تا دستیابی به



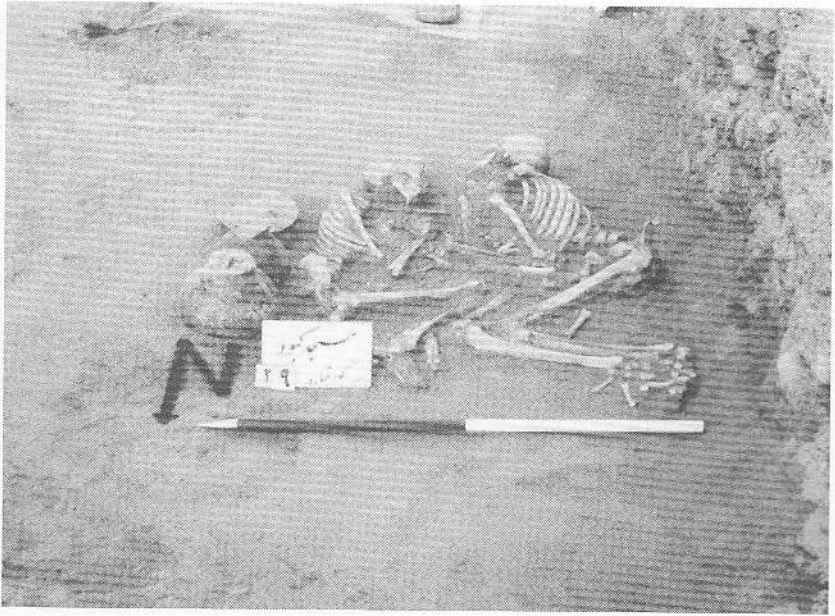
کبود تبریز به دست آمد. به اعتقاد باستان‌شناسان، طرز قرار گرفتن اجساد به شکل چسبیده‌ای یا نحوه استقرار جنین در شکم مادر، حاکی از آن است که ساکنان صدها سال پیش تبریز، معتقد به حیات مجدد پس از مرگ بوده‌اند. ظروف همراه با غذا در گور که در کنار این اسکلتها دیده می‌شود به این اظهار نظر قوت می‌بخشد. به گفته کارشناسان این زن و مرد دو یک سائنه کشته شده‌اند و به همین دلیل در یک گور آریبله‌اند.

کاربردهای علمی و کارشناسی بعدی از آن استفاده شود.

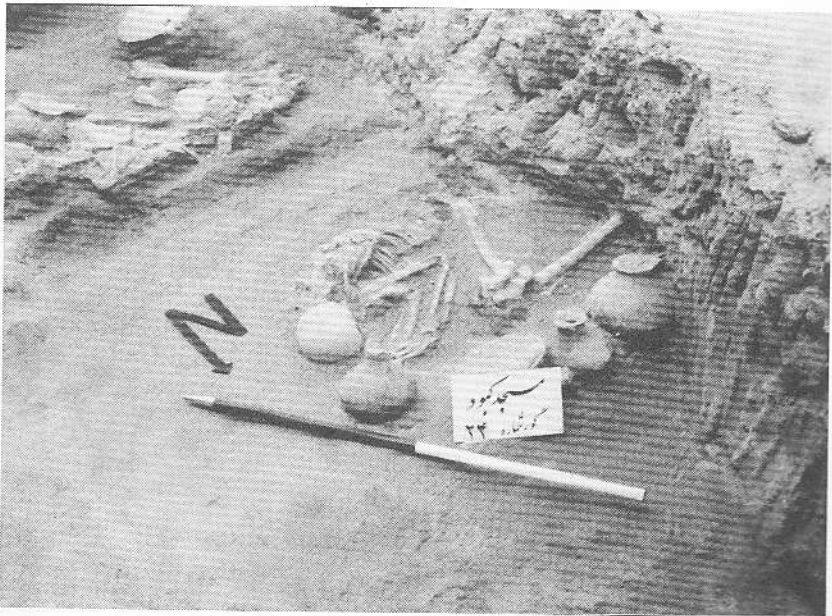
دکتر بوبری همچنین با تشریح ویژگیهای تمدن‌های شمال خاکیستی و نخبونی، به کاروشهای مونتگادانه محققان مسجد کبود اشاره کرد و گفت: ابعاد است با تحقیق و بررسی لایه‌های مختلف خاک، کشف نحوه ارتباط و تطبیق ارقامی تمدنهای هم‌رنگ و در در سطح پایین‌تری از خاک، آثار مربوط به دوره مفرغ در این محل کشف شود.

به گفته وی در صورتی که پیش‌بینی‌ها و گشایش‌های اخیر باستان‌شناسان در مسجد کبود به نتیجه برسد و آثار مربوط به اواخر دوره دوم از لایه‌های تحقیقاتی دوران مفرغ به دست آید، بر قدمت تاریخی و سابقه سکونت در تبریز افزوده خواهد شد.

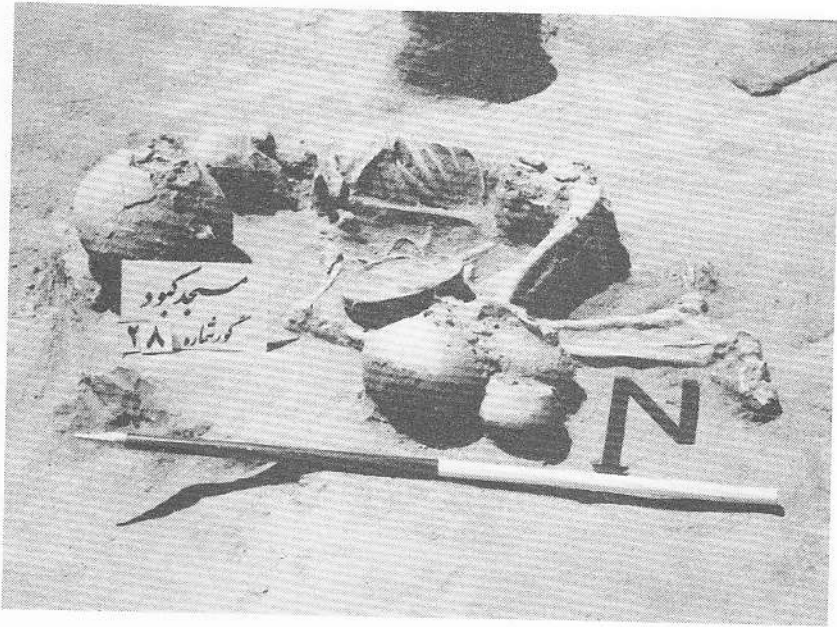
اشاره می‌شود این طرح در چارچوب نظامنامه معتقد شده میان سازمان میراث فرهنگی کشور و دانشگاه تربیت مدرس به مرحله اجرا در می‌آید.



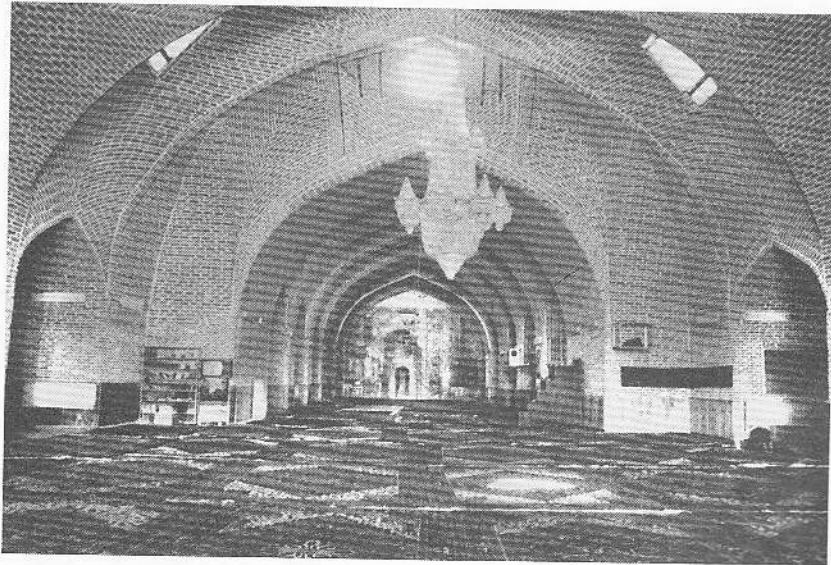
شکل ۱۰) حفريات گوی مسجد (مسجد کبود).
عکس از آرشیو میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی.



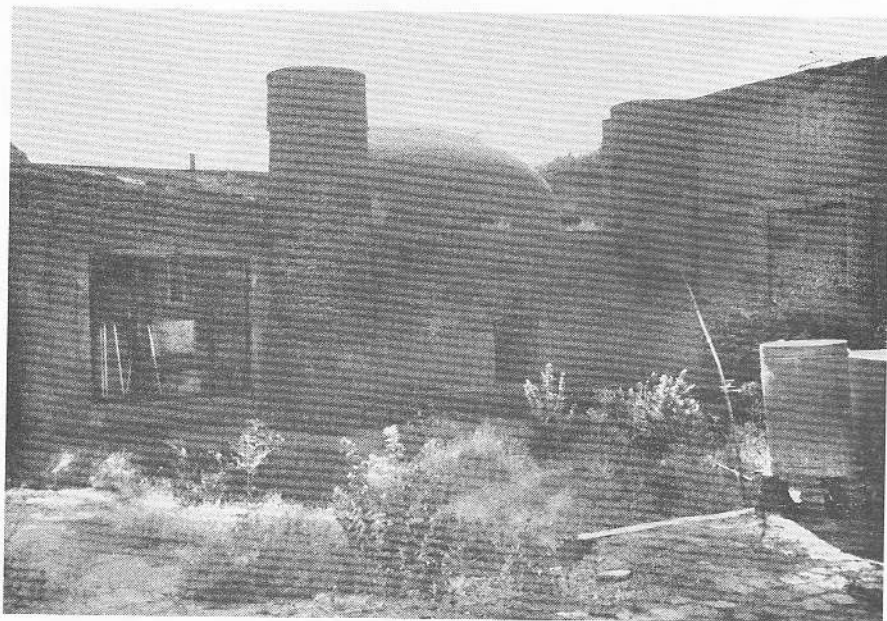
شکل ۱۱) حفريات گوی مسجد (مسجد کبود).
عکس از آرشیو میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی.



شکل ۱۲) حفریات گوی مسجد (مسجد کبود).
عکس از آرشیو میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی.



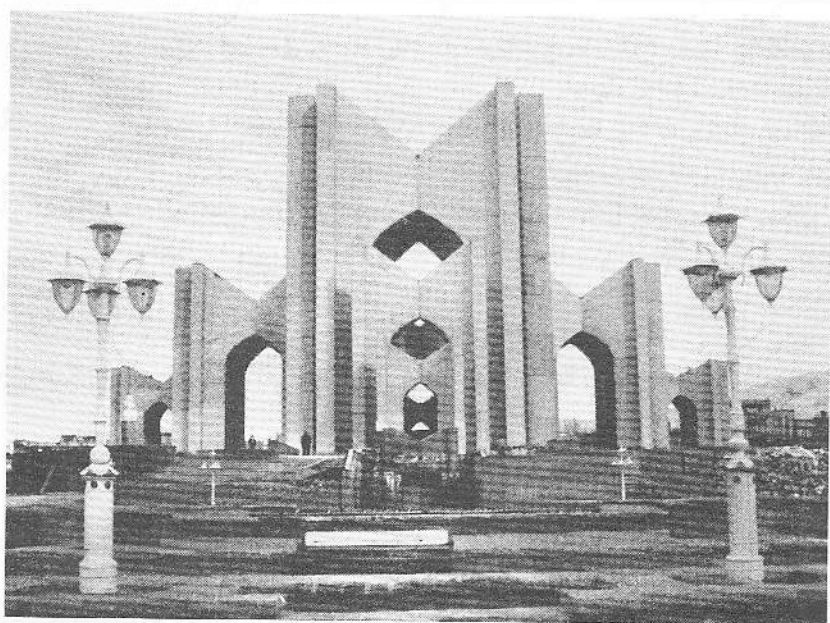
شکل ۱۳) نمایی از مسجد جامع تبریز، عکس از احمد نامدار



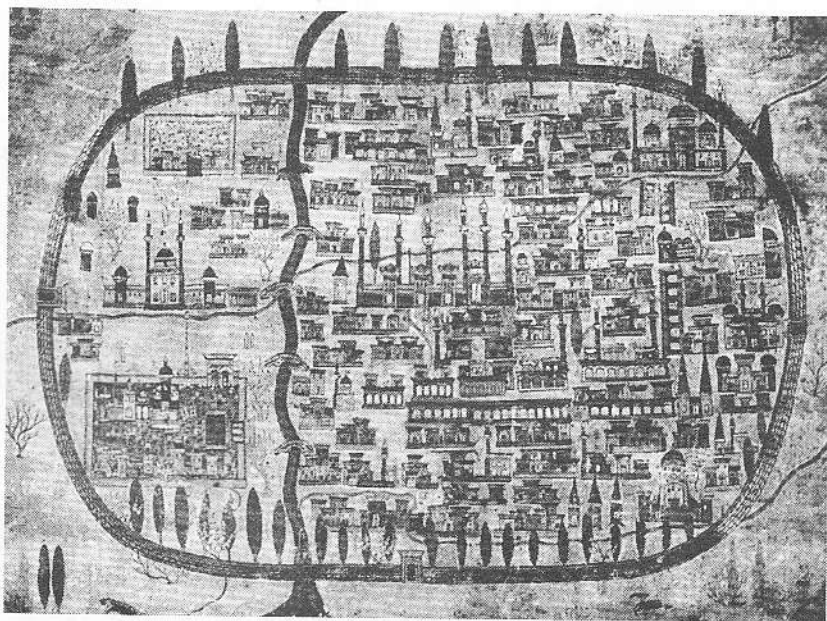
شکل ۱۴) قبر پادشاهان روادی در تبریز



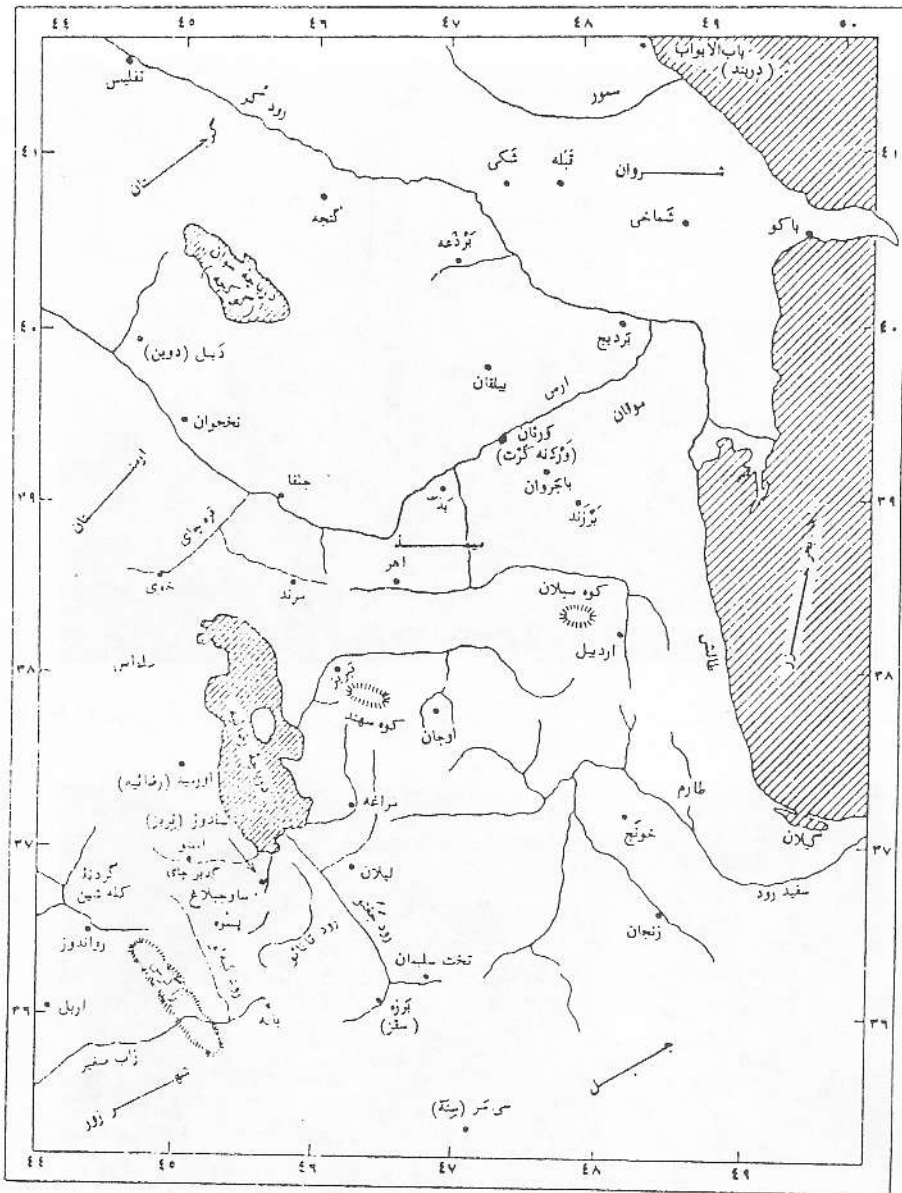
شکل ۱۵) قطران تبریزی (دیوان قطران تبریزی، نسخه محمد نخجوانی)



شکل ۱۶) نمایی از مقبرة الشعراى تبریز، در خاک پاک سرخاب . عکس از حسین صدرى



شکل ۱۷) تبریز قدیم، نصوص مطراق چى (۹۴۰ هـ.ق.)، دكتر مجید زاهدی



شکل ۱۸) آذربایجان.

منبع: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، تهران، ذیل ماده آذربایجان.

منابع:

- ۱- آقسرائی، محمودبن محمد، ۱۳۶۲، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار یا مسایرة الاخيار، ج ۲، به اهتمام دکتر عثمان توران، انتشارات اساطير، بی جا.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۱، ۱۲، ۱۴، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح دکتر مهیار خلیلی، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
- ۳- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، ۱۷، ترجمه علی هاشمی حائری، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
- ۴- ابن اثیر، عزالدین علی، بی تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ترجمه ابوالقاسم حالت شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
- ۵- ابن الندیم، محمدبن اسحاق، ۱۳۴۶، الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد، ج ۲، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، تهران.
- ۶- ابن حوقل، ۱۳۴۵، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار (دکتر)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۷- ابن خرداد به، ۱۳۷۱، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، ج ۱، میراث ملل، تهران.
- ۸- ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۳، العیتر، ج ۱، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۹- ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۴، العیتر، ج ۲، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۱۰- ابن قتیبه، ابوبکر احمدبن اسحاق همدانی، ۱۳۴۹، ترجمه مختصرالبلدان، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۱- ابن العبری، ۱۳۷۷، مختصرالدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۲- ابن مسکویه، ۱۳۷۶، تجارب الامم، ج ۶، ترجمه علینقی منزوی، انتشارات توس، تهران.
- ۱۳- ابن مسکویه، (ابوعلی مسکویه رازی)، ۱۳۶۹، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران.
- ۱۴- ابودلف، ۱۳۵۴، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، کتابفروشی زوار، تهران.
- ۱۵- ادواردز، سیسل، ۱۳۶۸، قالی ایران، ج ۲، ترجمه مهین دخت صبا. انتشارات فرهنگسرا، تهران.
- ۱۶- اسدی طوسی، ابومنصور احمدبن علی، ۱۳۶۵، لغت فرس، تصحیح فتح الله مجتبائی، علی اشرف صادقی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۱۷- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۸- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۱، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۹- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۷۳، مسالک و ممالک، ترجمه محمدبن اسمعذ بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، موقوفات دکتر افشار، تهران.
- ۲۰- اصفهانی، حمزه بن حسن، ۱۳۴۶، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جمعفر شعار (دکتر)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

- ۲۱- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۶۹، نگاهی به آذربایجانشرقی، ج ۱، رایزن، تهران.
- ۲۲- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۷، تاریخ مغول، ج ۳، امیرکبیر، تهران.
- ۲۳- اقبال آشتیانی، عباس، پیرنیا، حسن، ۱۳۷۵، تاریخ مفصل ایران، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۷، انتشارات کتابخانه خیام، تهران.
- ۲۴- الله‌داد، فیضی سرهندی، ۱۳۳۷، مدار الافاضل، ج ۱، به اهتمام محمدباقر (دکتر)، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاهور.
- ۲۵- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین، ۱۳۵۹، فرهنگ جهانگیری، ج ۱، رحیم عفیفی، ج ۲، دانشگاه مشهد، مشهد.
- ۲۶- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین، ۱۳۵۱، فرهنگ جهانگیری، ج ۲، رحیم عفیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد.
- ۲۷- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۵۷، نخبة‌الدهر فی عجائب البرّ والبحر، ترجمه سیدحمید طیبیان، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران.
- ۲۸- اوین، اوژن، ۱۳۶۲، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، ج ۱، کتابفروشی زوار، تهران.
- ۲۹- اوژن فلاندن، ۲۵۳۶، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسن نور صادقی، ج ۳، انتشارات اشراقی، تهران.
- ۳۰- اولتاریوس، آدام، ۱۳۶۳، (سفرنامه آدام الثاریوس)، ترجمه احمد بهپور، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، تهران.
- ۳۱- بار تولد، و.، ۱۳۷۲، تذکره جغرافیایی ایران، ترجمه حمزه سردادور، ج ۳، انتشارات توسل، تهران.
- ۳۲- باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۴۹، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات فرهنگ ایران، تهران.
- ۳۳- باکیخانف، عباسقلی آقا، ۱۹۷۰م / گلستان ارم، (به زبان فارسی)، انتشارات علم، باکو.
- ۳۴- براون، ادوارد، ۱۳۵۵، تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا جامی)، نیمه نخست، ترجمه فتح‌الله مجتبائی، ج ۲، انتشارات مروارید، تهران.
- ۳۵- بلاذری، احمدبن یحیی، ۱۳۶۷، فتوح‌البلدان، ترجمه محمدتوکل (دکتر)، نشر نقره، تهران.
- ۳۶- بلعمی، ۱۳۷۴، تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به یلمعی) ج ۱، تصحیح محمد روشن، سروش، تهران.
- ۳۷- بنداری اصفهانی، ۲۵۳۶، تاریخ سلسله سلجوقی (زُبدة الثُصرة و نُخبَة العُصرة)، ترجمه محمدحسین خلیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۳۸- بهرامی، اکرم، ۲۵۳۶، تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، انتشارات وحید، تهران.
- ۳۹- بیات، نادر، ۱۳۶۷، تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام، ج ۱، نشر ایران‌شهر، بی‌جا.
- ۴۰- پاسدردماجیان، هرانند، ۱۳۶۹، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، ج ۲، انتشارات زرین، تهران.
- ۴۱- پرویز، عباس، ۱۳۳۶، تاریخ دیالمه و غزنویان، موسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران.
- ۴۲- پرویز، عباس، ۱۳۵۱، تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
- ۴۳- پورمحمدعلی شوشتری (مهرین)، عباس، ۱۳۲۱، ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، ج ۲، تهران.
- ۴۴- پیرنیا، حسن - (اقبال، عباس)، ۱۳۷۵، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، ج ۷، انتشارات خیام، تهران.
- ۴۵- تابانی، حبیب‌الله، ۱۳۷۹، تبریز از نگاهی دیگر، ج ۱، تبریز.
- ۴۶- تاریخ بناکتی، ۱۳۴۸، به کوشش جعفر شعار (دکتر)، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.
- ۴۷- تاریخ و صاف، ۱۳۴۶، به قلم عبدالمحمد آیتی، انتشارات فرهنگ ایران، تهران.
- ۴۸- تاورنیه، ۱۳۶۳، (سفرنامه تاورنیه)، تصحیح حمید شیرانی (دکتر)، ج ۳، انتشارات کتابخانه خیام و تأیید اصفهان، بی‌جا.

- ۴۹- تربیت، محمدعلی، ۱۳۱۴ ش، دانشمندان آذربایجان، مطبعه مجلس، تهران.
- ۵۰- تقی‌زاده، حسن (سید)، ۱۳۴۹، از پرویز تا چنگیز، کتابفروشی فروغی، تهران.
- ۵۱- توکلی مقدم، حسین، ۱۳۷۵، وجه تسمیه شعرهای ایران، ج ۱، نشر میعاد، تهران.
- ۵۲- جرفا دقانی، ابوشرف ناصر بن ظفر، ۱۳۷۴، ترجمه تاریخ یمینی، جعفر شعار (دکتر)، ج ۳، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۵۳- جکسن، ابرام و. ویلیامز، ۱۳۵۳، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری. فریدون بدره‌ای، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۵۴- جوادی، شفیق، ۱۳۵۰، تبریز و پیرامون، تبریز.
- ۵۵- جوینی، علاء‌الدین عظاملک، ۱۳۳۴، تاریخ جهانگشای (جوینی)، ج ۲، به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مطبعه بریل در لیدن، هلند.
- ۵۶- حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲، به کوشش منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران.
- ۵۷- حسین ابن اسعد دهستانی، ۱۳۶۳، فرج بعد از شدت، ج ۲، به اهتمام اسماعیل حاکمی (دکتر)، ج ۲، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ۵۸- حشری تبریزی، ملامحمد امین، ۱۳۷۱، روضه اطهار، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، ستوده، تبریز.
- ۵۹- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۶۳، تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان)، ج ۲، آفتاب حقیقت تهران.
- ۶۰- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۷۶، فرهنگ تاریخ و جغرافیائی شهرستانهای ایران، انتشارات کوشش، تهران.
- ۶۱- خاقانی شروانی (دیوان)، بی‌تا، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی (دکتر)، انتشارات کتابفروشی زوّار، تهران.
- ۶۲- خاماچی، بهروز، ۱۳۷۵، بازار تبریز در گذر زمان، انتشارات اطاق بازرگانی و صنایع و معادن تبریز، تبریز.
- ۶۳- خاماچی، بهروز، ۱۳۷۰، فرهنگ جغرافیای آذربایجانشرقی، سروش، تهران.
- ۶۴- خانلو، منصور، ۱۳۶۴، تبریز قدیم از کهن‌ترین ایام تا کنون، ج ۱، تلاش، تبریز.
- ۶۵- خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۶۱، برهان قاطع، ج ۱، به اهتمام محمد معین، ج ۴، امیرکبیر، تهران.
- ۶۶- خوانی، فصیح‌الدین احمد، ۱۳۴۱، مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرّخ، مشهد.
- ۶۷- دایرة‌المعارف تشیع، ۱۳۷۵، زیر نظر صدرحاج سیدجوادی و دیگران، ج ۱، نشر شهید سعید محبی، ج ۳، تهران.
- ۶۸- دایرة‌المعارف مصاحب، ۱۳۴۵، زیر نظر غلامحسین مصاحب، ج ۱، موسسه انتشارات فرانکلین، تهران.
- ۶۹- دمرگان، ژاک، ۱۳۳۸، هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)، ج ۱، ترجمه کاظم ودیعی (دکتر)، انتشارات چهر، تبریز.
- ۷۰- دولیه دلدن، آندره، ۲۵۳۵، زیباییهای ایران، ترجمه محسن صبا (دکتر)، انجمن دوستداران کتاب، تهران.
- ۷۱- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۵، لغت‌نامه دهخدا، (حرف ت، تاجور)، چاپخانه مجلس، تهران. (و جلد‌های مختلف).
- ۷۲- دیاکونف، ا.م، ۱۳۴۵، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۷۳- دیباج، اسماعیل، ۱۳۴۵، آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، تهران.
- ۷۴- دیماند، س. م، ۱۳۶۵، راهنمای صنایع اسلامی، ج ۲، ترجمه عبدالله فریار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۷۵- ذکاء، یحیی، ۱۳۶۸، زمین‌لرزه‌های تبریز، ج ۱، کتاب‌سرا، تهران.
- ۷۶- ذکاء، یحیی، ۱۳۷۹، جستارهایی درباره زبان مردم آذربایجان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
- ۷۷- رازی، امین احمد، بی‌تا، هفت اقلیم، ج ۳، به تصحیح جواد فاضل، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران،

تهران.

۷۸- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، ۱۳۶۴، راحة الصدور و رواية السرور در تاریخ آل سلجوق، ج ۲، تصحیح محمد اقبال، با حواشی و فهارس مجتبی مینوی، امیرکبیر، تهران.

۷۹- رامپوری، غیاث‌الدین محمد، ۱۳۶۳، غیاث‌اللغات، ج ۱، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران.

۸۰- رحمانی‌فر، محمد، ۱۳۷۹، نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترکهای ایران، نشر اختر، تبریز.

۸۱- رضا، عنایت‌الله، ۱۳۷۲، آذربایجان واران (آلبانیای قفقاز)، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.

۸۲- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۷۵، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۳، ج ۷، انتشارات اقبال، تهران.

۸۳- رپیکاو دیگران، ۱۳۷۰، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتمبرگ و جاویدان خرد، تهران.

۸۴- رئیس‌نیا، رحیم، ۱۳۷۰، آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ج ۱، ۲، انتشارات نیا(نیما)، ج ۲، تبریز.

۸۵- زامباور، ۲۵۳۶، نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور (دکتر)، کتابفروشی خیام، تهران.

۸۶- زریاب (خویی)، عباس (دکتر)، ۱۳۵۴، دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، زیر نظر احسان یار شاطر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران.

۸۷- زریاب (خویی)، عباس (دکتر)، ۱۳۶۷، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران.

۸۸- زرین‌کوب، عبدالحسین (دکتر)، ۱۳۵۴، تاریخ در ترازو، ج ۱، امیرکبیر، تهران.

۸۹- زرین‌کوب، عبدالحسین (دکتر)، ۱۳۷۸، دو قرن سکوت، ج ۹، انتشارات سخن، تهران.

۹۰- زرین‌کوب، عبدالحسین (دکتر)، ۱۳۶۷، تاریخ مردم ایران (کشمکش یا قدرتها)، امیرکبیر، تهران.

۹۱- زهتابی، محمدتقی (دکتر)، ۱۳۷۰، زبان آذری ادبی معاصر، انتشارات نوبل، تبریز.

۹۲- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرنذزی، ۱۳۶۵، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، ج ۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

۹۳- سعدی، (مصلح‌الدین)، ۱۳۶۹، بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسعی، ج ۴، شرکت انتشارات خوارزمی، تهران.

۹۴- سمیدیان، عبدالحسین، ۱۳۶۹، سرزمین و مردم ایران، ج ۷، انتشارات علم و زندگی، تهران.

۹۵- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ترجمه دکتر منوچهر امیری، ج ۱، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.

۹۶- سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۷۶، تبریز خشتی استوار در معماری ایران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ایران.

۹۷- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، نقش ترکان در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی (دکتر) - امامی، محمدتقی (دکتر)، ج ۱، نشر گستره، تهران.

۹۸- سیاهپوش، محمدتقی (دکتر)، ۱۳۷۰، پیدایش تمدن در آذربایجان، نشر قومس، تهران.

۹۹- شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، (سیاحتنامه شاردن)، ترجمه محمدعباسی، امیرکبیر، تهران.

۱۰۰- شهریار، محمدحسین (سید)، ۱۳۷۱، کلیات دیوان شهریار، ج ۱، ج ۱۲، انتشارات زرین و انتشارات نگاه، تهران.

۱۰۱- شیروانی، حاج زین‌العابدین، بی‌تا، بستان‌السیاحه، کتابفروشی سنائی - محمودی، بی‌جا.

۱۰۲- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هـ)، ج ۲، انتشارات فردوس،

چ ۷، تهران.

- ۱۰۳- صفی‌زاده، فاروق، ۱۳۷۸، تاریخ کرد و کردستان، نشر آتیه، تهران.
- ۱۰۴- طاهرزاده بهزاد، کریم (مهندس)، ۱۳۶۳، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، چ ۲، انتشارات اقبال، بی‌جا.
- ۱۰۵- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۲، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ۲، ۵، ۱۳، ۱۵، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۰۶- ظهیر فاریابی (دیوان)، بی‌تا، (دیوان ظهیر فاریابی)، به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه، تهران.
- ۱۰۷- علیزاده، جمشید، ۱۳۷۴، به همین سادگی و زیبایی (یادنامه شهریار)، نشر مرکز، تهران.
- ۱۰۸- عوفی، محمد، ۱۳۳۵، لباب‌الالباب، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی ابن‌سینا، تهران.
- ۱۰۹- غفاری قزوینی (کاشانی)، قاضی احمد، ۱۳۴۳، تاریخ جهان‌آرا، کتابفروشی حافظ، تهران.
- ۱۱۰- فائقی، ابراهیم، ۱۳۷۵، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، ج ۱، انتشارات یاران، تبریز.
- ۱۱۱- فرای، ریچارد. ن.، ۱۳۶۸، میراث باستانی ایران، چ ۳، ترجمه مسعود رجب‌نیا، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

تهران.

- ۱۱۲- فرای، ریچارد. ن.، ۱۳۵۸، عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب‌نیا، سروش، تهران.
- ۱۱۳- فرزانه، م.ع. (محمدعلی)، ۱۳۵۷، مبانی دستور زبان آذربایجان، چ ۲، انتشارات فرزانه، تهران.
- ۱۱۴- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۰، سخن و سخنوران. چ ۲، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۱۱۵- فره‌وش، بهرام، ۱۳۷۴، ایران‌ویچ، چ ۴، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۱۶- فضل‌الله همدانی، خواجه رشیدالدین، ۱۳۷۳، جامع‌التواریخ. ج ۱، به تصحیح محمدروشن - مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران.
- ۱۱۷- فقیه بلخی، ابوالمعالی محمدبن نعمت علوی، ۱۳۷۶، بیان‌الادیان، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران.
- ۱۱۸- فقیه، جمال‌الدین، ۱۳۴۶، آتورپاتکان (آذربایجان و نهضت ادبی)، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
- ۱۱۹- قزوینی، ملا عبدالنبی فخرالزمانی، ۱۳۴۰، تذکره میخانه، به اهتمام گلچین معانی، اقبال و شرکاء. تهران.
- ۱۲۰- قزوینی، زکریا بن محمدبن محمود، ۱۳۷۳، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران.
- ۱۲۱- قطران تبریزی، ۱۳۶۲، (دیوان قطران تبریزی)، از روی نسخه محمد نخجوانی، انتشارات ققنوس، تهران.
- ۱۲۲- قفس اوغلی، ابراهیم، ۱۳۶۷، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه استاد دکتر داود اصفهانیان، نشر گستره، تهران.
- ۱۲۳- کاتب خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف، ۱۳۴۷، مفاتیح‌العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۲۴- کاتبی، حسینقلی، ۱۳۶۹، زبانهای باستانی آذربایجان، چ ۱، پازنگ، تهران.
- ۱۲۵- کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۳۲، تاتی و هرزنی «دو لهجه از زبان باستان آذربایجان»، واعظ‌پور، تبریز.
- ۱۲۶- کارنگ عبدالعلی، ۱۳۷۴، آثار باستانی آذربایجان (شهرستان تبریز)، ج ۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۲، تهران.

تهران.

- ۱۲۷- کارری، جملی، ۱۳۴۸، (سفرنامه کارری)، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، اداره کل فرهنگ و هنر

- ۱۲۸- کربلای تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۴۴، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، به تصحیح میرزا جعفر آقا سلطان القرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۲۹- کربلای تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۴۹، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، به تصحیح میرزا جعفر آقا سلطان القرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۳۰- کرزن، جورج، (ن)، ۱۳۴۹، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه غ (غلامرضا)، وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۳۱- کریستی ویلسن، ج، ۱۳۶۶، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، ج ۲، انتشارات فرهنگسرا، تهران.
- ۱۳۲- کریمی، م، ۱۳۷۸، مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، انتشارات زنگان، زنجان.
- ۱۳۳- کسروی، سیداحمد، ۱۳۷۷، شهریاران گمنام، ج ۶، جامی، تهران.
- ۱۳۴- کسروی، سیداحمد، ۱۳۵۲، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، ج ۱، شرکت سهامی کتابهای جیبی و انتشارات فرانکلین، تهران.
- ۱۳۵- کسکین، رضا، ۱۳۷۸، هویت ایرانی و زبان ترکی، امید زنجان (ویژه‌نامه)، بی‌جا.
- ۱۳۶- کمبریج، ۱۳۷۲، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ۴، گردآورنده ر.ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران.
- ۱۳۷- کمبریج، ۱۳۷۱، تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ج ۵، گردآورنده جی. آ بویل، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران.
- ۱۳۸- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۷۴، پایتخت‌های ایران، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.
- ۱۳۹- گرانوسکی، آ. و دیگران، ۱۳۵۹، تاریخ ایران (از زمان باستان تا امروز)، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، تهران.
- ۱۴۰- گروه، هوگو، ۱۳۶۹، سفرنامه گروه، ترجمه مجید جلیلود، نشر مرکز، تهران.
- ۱۴۱- گیرشمن، ر، ۱۳۷۲، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ج ۱۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۴۲- لسترنج، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج ۳، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۴۳- لمبتون، آن.ک.س، ۱۳۶۳، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران.
- ۱۴۴- لین پول، استانلی، ۱۳۱۲، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، کتابفروشی مهر، تهران.
- ۱۴۵- مارکام، کلمنت، ۱۳۶۴، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، نشر فرهنگ ایران، تهران.
- ۱۴۶- محمدحسن، زکی، ۱۳۶۶، تاریخ صنایع ایران، (بعد از اسلام)، ترجمه محمدعلی خلیلی، اقبال، تهران.
- ۱۴۷- محمد پادشاه (شاد)، ۱۳۳۵، فرهنگ آنندراج، ج ۱، کتابفروشی خیام، تهران.
- ۱۴۸- مرتضوی، منوچهر (دکتر)، ۱۳۵۳، چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، انتشارات دانشگاه آذربادگان، تبریز.
- ۱۴۹- مرتضوی، منوچهر (دکتر)، ۱۳۶۰، زبان دیرین آذربایجان، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران.
- ۱۵۰- مروارید، یونس، ۱۳۷۲، مراغه یا افزه رود، ج ۲، علمی، بی‌جا.
- ۱۵۱- مرعشی، سیدظهورالدین، ۱۳۳۲، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به تصحیح عباس شایان، تهران.
- ۱۵۲- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، نزهة القلوب، به اهتمام گای لیسترانج، دنیای کتاب، تهران.
- ۱۵۳- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، ج ۳، امیرکبیر، تهران.
- ۱۵۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۴۴، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه

و نشر کتاب، تهران.

۱۵۵- مشکور، محمدجواد (دکتر)، ۱۳۵۲، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.

۱۵۶- مشکور، محمد جواد (دکتر)، ۱۳۵۹، خلاصه‌الادیان، (در تاریخ دینهای بزرگ)، انتشارات شرق، تهران.

۱۵۷- مشکوتی، نصرت‌الله، ۱۳۴۳، از سلاجقه تا صفویه، کتابخانه ابن سینا، تهران.

۱۵۸- معین، محمد (دکتر)، ۱۳۴۳، (فرهنگ معین)، ج ۲، امیرکبیر، تهران. [و جلدهای دیگر].

۱۵۹- مقدسی، ابوعبدالله بن محمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی (دکتر)، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران.

۱۶۰- موتاب، احمد، ۱۳۷۷، آئین فتوت و جوانمردی و پهلوانان آذربایجان، روان پویا، تبریز.

۱۶۱- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۱۳۷۹، مثنوی معنوی، رینولد نیکلسون، ج ۳، نشر پیمان، تهران.

۱۶۲- میرخواند، میرمحمد بن سیدبرهان‌الدین، ۱۳۳۹، روضة‌الصفاء، ج ۴، انتشارات کتابفروشیهای مرکز - خیام، تهران.

۱۶۳- مینورسکی، ولادیمیر، ۱۳۳۷، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز.

۱۶۴- نادر میرزا، ۱۳۷۳، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۱، انتشارات ستوده، تهران.

۱۶۵- ناصرخسرو (قبادیانی مروزی)، ۱۳۵۴، سفرنامه ناصرخسرو، با حواشی محمد دبیر سیاقی (دکتر)، انجمن آثار ملی، تهران.

۱۶۶- ناطق، ناصح، ۱۳۵۸، زبان آذربایجان وحدت ملی ایران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران.

۱۶۷- نبشی، ابوالفضل (دکتر)، ۱۳۶۵، تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.

۱۶۸- نخجوانی، حسین (حاجی)، ۱۳۴۲، چهل مقاله، به کوشش یوسف خادم هاشمی‌نسب، تبریز.

۱۶۹- نظامی گنجوی، ۱۳۶۶، (کلیات خمسة حکیم نظامی گنجوی)، مقدمه پروفیسور شبلی نعمانی، به اهتمام م. درویش، انتشارات جاویدان، تهران.

۱۷۰- نفیسی، سعید، ۱۳۴۲، تاریخ اجتماعی ایران (در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ)، دانشگاه تهران، تهران.

۱۷۱- نفیسی، سعید، ۱۳۴۲، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، تهران.

۱۷۲- نولدکه، تئودور، بی‌تا، تاریخ ایرانیان و هریها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.

۱۷۳- نیشابوری، ظهیرالدین، ۱۳۳۲، سلجوقنامه، به کوشش محمد رضائی، کلاله خاور، تهران.

۱۷۴- نیکنام لاله، ذوقی، ۱۳۷۴، تبریز در گذر تاریخ، ج ۱، انتشارات یاران، تبریز.

۱۷۵- وارسته، حمید (دکتر)، ۱۳۷۰، تبریز و خاطره‌ها، انتشارات ارک، تبریز.

۱۷۶- وراوینی، سعدالدین، ۱۳۶۳، مرزبان‌نامه، (ترجمه کتاب مرزبان بن رستم بن شروین) ج ۲، به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، کتابفروشی فروغی، تهران.

۱۷۷- وکیلی، سیداسماعیل، ۱۳۶۲، آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، بی‌جا.

۱۷۸- هدایت، رضاقلیخان، بی‌تا، فرهنگ انجمن آرای ناصری، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران.

۱۷۹- یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب اصفهانی، ۲۵۳۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی (دکتر)، ج ۲، ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱۸۰- یکرنگیان، دولت، ۱۳۷۷، تبریز در عهد محمود غازان (۷۰۳-۶۹۴). پایاننامه ارشد تاریخ، دانشکده علوم انسانی

و اجتماعی دانشگاه تبریز.

۱۸۱- هرن، پاول، ۱۳۴۹، تاریخ مختصر ایران، ترجمه رضازاده شفق (دکتر)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱۸۲- هینت، جواد (دکتر)، ۱۳۶۵، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر نو، تهران.

منابع ترکی: (کتب و مجلات)

۱۸۳- اوزده‌ک، رفیق، ۱۳۷۲، تورکون قیزیل کیتابی، باقرطحان شیزری، بی‌جا.

۱۸۴- زهتایی، محمدتقی (کیروشچی)، ۱۳۷۷، ایران تورکلرنین اسکی تاریخی، بیرینجی ج، (ان قدیم دوردن اسکندره قدر تبریز).

۱۸۵- فرزانه، محمدعلی (دکتر)، ۱۳۷۹، «نگاهی به جریان گسترش و رواج زبان فارسی دری و ترکی آذری» وارلیق (مجله)، ۲۲ جی ایل، یازویای، سای ۲-۱۱۷، ۱-۱۱۶.

۱۸۶- سامی، شمس‌الدین، ۱۳۰۶ هـ.ق، قاموس اعلام، ج ۱، مهران، استانبول.

۱۸۷- سامی، شمس‌الدین، ۱۳۰۸ هـ.ق، قاموس اعلام، ج ۳، مهران، استانبول.

۱۸۸- هینت، جواد (دکتر)، ۱۳۵۸، آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر باخیش، ج ۱، تهران.

۱۸۹- هینت، جواد (دکتر)، ۱۳۷۷، تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، ج ۲، مجله وارلیق، تهران.

۱۹۰- احمدی آذ مقدم، نقی، ۱۳۷۰، مقاله: «تبریز سوزونون کؤکو، مجله یول، سای ۱۷، ص ۲۱».

۱۹۱- بیگدلی، غلامحسین، مهر و آبان، ۱۳۶۴، مقاله: «قطران و آذربایجان»، وارلیق (مجله)، یشدینجی ایل، سای ۷ و ۸، صص ۳۰-۳۷.

کتاب عربی:

۱۹۲- یاقوت حموی، ۱۳۸۸ هـ.ق، معجم البلدان، المجلد ثانی، بیروت.

مجلات و روزنامه‌های فارسی:

۱۹۳- ارک (روزنامه)، دوشنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۹ «حفظ و حراست آثار باستانی مکشوفه مسجد کبود دقت و سرعت بیشتری می‌طلبند»، س ۱۱، ش ۳۳۵، صص ۱-۴.

۱۹۴- (اصفهانیان، داود) (دکتر)، ۱۳۵۲، (تشکیلات نظامی سلجوقیان)، بررسی‌های تاریخی (مجله) ش ۵، س ۸، صص ۵۹-۷۲.

۱۹۵- اطلاعات (روزنامه)، دوشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۹، (کشف میراث فرهنگی «عصر آهن» در مرکز تبریز)، ش ۲۲۰۵۳، ص ۵.

۱۹۶- افشار، ایرج، ۱۳۵۶، (عهدنامه‌ای از اتابک محمد ایلدگزی)، تاریخ (مجله)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۲، دانشگاه تهران، صص ۸۲-۹۰.

۱۹۷- اقبال، عباس، ۱۳۲۴، ش، (زبان ترکی در آذربایجان) یادگار (مجله)، س ۲، ش ۳، صص ۱-۱۲.

۱۹۸- باستانی راد، حسین، ۱۳۲۴، حبسیه مجیر بیلقانی، س ۲، شماره ۶، صص ۵۵-۵۸.

۱۹۹- بهرامی، اکرم، ۱۳۵۱، (تحقیقی در احوال امرای بنی ساج)، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش محمد روشن، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، بی‌جا.

۲۰۰- ترابی طباطبایی، جمال (سید)، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۸، (تعیین سابقه تاریخی شهر تبریز، تازگی ندارد)، مهد آزادی (روزنامه)، ش ۱۸۱۱، صص ۱-۲.

۲۰۱- پیام‌نو (روزنامه هفتگی)، چهارشنبه ۶ مهر ۱۳۷۹، «گزارش اختصاصی از دور جدید حفاری در محوطه مسجد

- کیبود تبریز»، س ۳، ش ۱۰۸، ص ۲.
- ۲۰۲- جاف، حسن، ۲۵۳۵، (روادیان فرمانروایان آذربایجان، مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۳، به کوشش رسول دریگشت، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران، صص ۵۱۷-۵۳۶.
- ۲۰۳- رسالت (روزنامه)، ۱ خرداد ۱۳۷۸، (گزارشی از یافته‌های جدید در اطراف مسجد کیبود)، س ۴، ش ۳۸۶۳، (ویژه‌نامه استانهای سمنان، آذربایجانشرقی...»، ص ۳.
- ۲۰۴- زریاب، عباس، ۱۳۶۲، (سوگندنامه جهان‌پهلوان)، آینده (مجله)، س ۹، ش ۸ و ۹، صص ۶۱۳-۶۱۷.
- ۲۰۵- صفامنش، منادی‌زاده، رشتچیان، ۱۳۷۶، گفتگو (فصلنامه)، (ساختار کالبدی شهر تبریز و تحولات آن در دو سده اخیر). ش ۱۸، صص ۳۲-۵۲.
- ۲۰۶- طبیعت. (نشریه اکوتوریسم ایران)، ۱۳۷۸، (آدم‌ع) در ایران فرود آمده است) ش ۱۰، صص ۱۸-۲۵.
- ۲۰۷- عمادی، عبدالرحمان، ۱۳۵۷، «تبریز، نام و لغت ایرانی و قدیم دیگری از تبریز»، ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۳، دانشگاه آذربایجان، تبریز، صص ۱۲۲-۱۵۷.
- ۲۰۸- کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۴۵، «قدیمیترین مأخذ که نام تبریز در آن برده شده»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۲، س ۱۸، صص ۱۷۲-۱۷۴.
- ۲۰۹- کیهان فرهنگی، خرداد ۱۳۷۸، «تبریز سه هزار ساله شد» س ۱۶، ش ۱۵۲، ص ۵۵.
- ۲۱۰- کسروی، احمد، ۱۳۱۰، (قطران شاعر آذربایجان، ارمغان (مجله)، ش ۱، س ۱۲، صص ۴۵-۵۱.
- ۲۱۱- محمدزاده، رحمت، صفا (مجله)، ۱۳۷۸، افزایش بی‌رویه وسایط نقلیه موتوری شهر تبریز و اثرات محیطی آن (مقاله رحمت محمدزاده)، س ۹، ش ۲۹، دانشگاه شهیدبهشتی تهران، ص ۷۵.
- ۲۱۲- معصومی، غلامرضا. ۲۵۳۵، (معرفی دهکده باستانی حسنلو و کاوش در تپه حسنلو، هنر و مردم (مجله)، ش ۱۶۳، ص ۴۹.
- ۲۱۳- مهد آزادی (روزنامه)، دوشنبه ۹ آبان ۱۳۷۹، «مسجد کیبود به موزه تاریخ شمالغرب کشور تبدیل می‌شود»، ش ۲۲۳۵، صص ۸-۱ و مهد آزادی (روزنامه)، ۵ خرداد ۱۳۷۸، ش ۱۸۱۸، صص ۸-۱.
- ۲۱۴- فجر آذربایجان (روزنامه هفتگی)، شنبه ۱۶ مهر ۱۳۷۹، «کشف نمونه‌های تازه از تمدن هزاره دوم پیش از میلاد در مسجد کیبود، س ۱۰، ش ۲۲۱۵.
- ۲۱۵- ندای آذربایجان (روزنامه هفتگی)، چهارشنبه ۲۰ مهر ۱۳۷۹، س ۲، ص ۳.
- ۲۱۶- نخجوانی، حسین‌آقا (حاجی)، ۱۳۳۸، «ترجمه و تلخیص سیاحتنامه اولیاء چلبی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز (فصلنامه)، س ۱۱، ش ۳.
- ۲۱۷- همشهری (روزنامه - یومیه صبح)، دوشنبه ۲۵ مهر ۱۳۷۹، س ۸، ش ۲۲۴۴.
- ۲۱۸- همشهری (روزنامه - یومیه صبح)، ۱۲ مهر ۱۳۷۹، «مرحله دوم حفاری در مسجد کیبود تبریز آغاز شد»، س ۸، ش ۲۲۳۴.
- ۲۱۹- هنر و مردم (مجله - ماهانه)، خرداد ۱۳۵۰، (سکه نشان قومیت و آزادگی)، [گفتگو با دکتر شمس‌الدین جزایری]، ش ۱۰۴، ص ۲۷.

فهرست اعلام اشخاص

- «آ»
- آدام الثاریوس: ۴۸، ۲۸، ۱۴
 آسوغیک داروینچی: ۱۰۵
 آسولیک: ۳۴، ۲۸
 آشوت اول: ۸۲
 آقسرائی: ۱۵۴، ۱۲۴
 آقسنقر احمدیلی: ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳
 آلب ارسلان: ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۵، ۱۴۷
 آلیاری، حسین (دکتر): ۱۲۸
 آمبرزیو کنتارینی: ۳۸، ۱۱
 آنانی: ۴۹، ۴۸
 آیتون: ۵۰
 آیدغمش: ۱۵۹
- «الف»
- ابالفرج بن عبدالغفار: ۱۳۰
 ابالمظفر گرگانی: ۱۳۰
 ابراهیم بن مرزبان: ۱۰۵، ۹۵
 ابن اثیر (عزالدین علی): ۹۰، ۸۱، ۷۸، ۲۴، ۱۱۴، ۱۱۱
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۵
 ابن الجوزی: ۲۴، ۳۱
 ابن الندیم: ۷۴، ۷۱
 ابن بطوطه: ۲۸
 ابن حوقل: ۱۰۴، ۷۹
 ابن خردادبه: ۸۶، ۷۵
 ابن خلدون: ۹۸، ۴۷، ۴۶
 ابن دوله: ۸۸، ۸۷
 ابن دیسم: ۹۶، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۷
 ۹۸
 ابن فقیه: ۷۳
 ابن مسکویه: ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۸۹، ۸۸، ۲۰
 ۱۴۰
- ابوالردینی عمر بن علی: ۱۶۹، ۸۴، ۷۸
 ابوالساج: ۸۱، ۸۰
 ابوالقاسم عبدالله: ۱۱۶، ۱۱۵
 ابوالقاسم علی بن جعفر: ۹۶، ۹۰، ۸۹، ۸۸
 ابوالمسافر فتح: ۸۳
 ابوالهیجاء حسین: ۷، ۷۵، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۷۰
 ابوالهیجاء ربیب الدوله: ۱۰۱
 ابوالهیجاء منوچهر: ۱۱۵
 ابوالنصر حسن بیگ آق قوینلو: ۱۹
 ابوالیسر سپهدار: ۱۲۰
 ابویکر بن پهلوان: ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۳
 ابوتمام: ۱۰۱
 ابودلف: ۱۰۱
 ابوطاهر شیرازی (منجم): ۱۱۱
 ابوطاهر قرمطی: ۸۳
 ابو عبدالله حسین (حمدان): ۹۴
 ابو عبدالله نعیمی: ۹۵
 ابوعلی ایوبان: ۱۱۲
 ابومنصور وهسودان روادی: ۲۴، ۲۲، ۷
 ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۷۰
 ابونصر حسین: ۱۰۷، ۱۰۶
 ابونصر میلان: ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۲۲
 ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۷۰
 اتلاس: ۴۹
 اتوم: ۸۸
 اثیرالدین اخسیکتی: ۱۵۸، ۱۵۲
 احمدی آذر، نقی: ۳۸
 احمدیل: ۱۴۵، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۷
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۰
 ادواردز: ۱۵
 ارسلان: ۱۲۵

براون، ادوارد: ۱۱۸
برکیارق: ۱۳۰، ۱۳۱
بظلمیوس: ۴۸، ۵۰
بعیث بن حلبس: ۷۲
بلاذری: ۲۰، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۸۶

بلاش: ۵۳
بلعمی: ۱۴۰
بوقا: ۸۱
بهرامی، اکرم: ۲۹، ۳۸، ۴۸، ۸۰، ۸۳، ۱۵۹

بیات، عزیزالله: ۱۲۵
بیگدلی، غلامحسین (دکتر): ۱۲۱

«پ»

پاسدرماجیان: ۸۲
پرویز، عباس: ۱۰۰
پوله: ۴۸
پهلوان بن ایلدگز: ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱
پیرنیا: حسن: ۴۷

«ت»

تابانی: ۶۱
تامارا: ۱۵۹
تاورنیه: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۴۸

تربیت، محمد علی: ۱۱۲، ۱۱۹
تراپی طباطبایی، سید جمال: ۱۸، ۱۹
تراپی، علی اکبر: ۱۳۴
تقی زاده، سید حسن: ۵۳، ۱۱۸
تکش خوارزمشاه: ۱۵۸
تویان مراغه‌ای: ۹۴
توکللی مقدم: ۲۸، ۲۹
تی کسرا: ۴۸، ۴۹، ۵۰

ارگین، م: ۱۳۹
ازبک (اتابک): ۱۵۰، ۱۶۱
اسدی طوسی: ۱۲۲
اسماعیلی: ۶۰، ۶۳
اشپولر: ۲۴، ۷۱، ۱۱۳
اشعیاء: ۴۶

اصطخری: ۷۸، ۸۶
اصفهانیان، داود (دکتر): ۱۲۶
اصلاشف: ۱۴۲
افشار: ۱۱۶

افشار، ایرج: ۱۵۴، ۱۵۶
افشین: ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۸۱
اقبال، عباس: ۱۲۶، ۱۶۲

القائم بامرالله عباسی: ۱۱۲، ۱۱۷
الله داد فیضی سرهندی: ۳۹
المکتفی: ۸۳

امیر شرف الدین قشطغان: ۱۵۴، ۱۵۵
امیر محمد قماج: ۱۲۲
انجو شیرازی: ۱۱، ۳۹، ۵۴، ۱۰۶

انصاری دمشقی: ۱۵
اوبن: ۳۲
اورتلیوس: ۴۸، ۴۹
اوزدهک: ۱۵۱

اوژن فلاندن: ۲۹، ۳۶، ۷۰
اولو سونو: ۴۵
اولیاء چلبی: ۲۸، ۲۹، ۳۲

«ب»

بابک: ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۰
بارتولد: ۱۳۹، ۱۶۶
باسورث: ۹۲، ۱۲۴، ۱۴۸
باکیخانف: ۳۳
باگراتید: ۸۲

باله خلیل صوفیانی: ۱۱۲
بتولومه: ۲۹
بنداری اصفهانی: ۱۵۶

برادران شکوهی، سیروس (دکتر): ۷۰، ۱۱۰

«د»

دایر: ۴۸
 دانا: ۱۰۹
 داود بن محمود سلجوقی: ۱۳۳
 دراپیرون: ۵۳
 درفشی، مصطفی: ۳۷
 دلاواله: ۴۸
 دمرگان، ژاک: ۱۴۲، ۱۰۸
 دمیرچی زاده: ۱۴۲
 دولت آبادی، عزیز: ۱۰۱
 دولیه دلند: ۴۸
 دهخدا، علی اکبر: ۲۳، ۱۲
 دیاکونف: ۱۷، ۱۸، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۱۳۹
 دیباج، اسماعیل: ۲۲
 دیماند: ۱۶۴
 دیوداد: ۸۳

«ذ»

ذکاء، یحیی: ۳۰، ۳۶، ۵۳، ۵۵، ۶۹، ۷۸
 ذوقی: ۵۳

«و»

رازی: ۱۲۰
 رامپوری: ۳۹
 راولنسن: ۵۶
 راوندی: ۱۲۴
 ربیب الدین هرون: ۱۶۵، ۱۶۶
 رحمانی فر: ۱۳۹
 رحیملو، یوسف (دکتر): ۱۲۷
 رشتچیان: ۵۵
 رضا، عنایت الله: ۱۳۶
 رکن الدوله: ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۵
 رؤاد ازدی: ۷، ۲۰، ۲۱، ۷۱، ۷۲، ۷۷
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۹، ۱۷۰
 رول، دیوید: ۴۲
 ریپکا: ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۷
 رئیس نیا، رحیم: ۱۰، ۱۳، ۲۹، ۳۴، ۳۶

«ج»

ج.ک. مایلز: ۸۰
 جاماسب: ۵۳
 جستان: ۹۴
 جستان بن مرزبان: ۹۵
 جکسن: ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۴
 جلال الدین منکبرنی: ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱
 جوادی، شفیع: ۶۴

«چ»

چغری داود: ۱۲۵

«ح»

حاجیق پسر دیرانی: ۸۹
 حذیفة بن یمان: ۶۷
 حزقیاهو: ۴۶
 حسین بن عمرواردبیلی: ۶۷
 حسینقلی خان دنبلی: ۲۱
 حشری تبریزی: ۴۴، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۱۱۶
 حقیقت: ۴۹
 حمدویة بن علی: ۷۶
 حمزه اصفهانی: ۱۴۰

«خ»

خاص بیگ: ۱۴۷
 خاقانی: ۳۱، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۰
 خاماچی، بهروز: ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۴، ۴۳، ۱۶۳
 خانلو، منصور: ۱۸، ۲۹
 خراسویه: ۹۴
 خزیمه بن خازم: ۷۳
 خسرو پرویز: ۵۳
 خلف تبریزی: ۲۹، ۳۹، ۵۴، ۱۴۱، ۱۴۷
 خیبر پادشاه: ۱۱۶

شعیب بن صالح: ۱۱۲
 شمیرین عطاق: ۱۴۰
 شمس الدین طفرایی: ۱۶۰، ۱۶۱
 شمله: ۱۵۴
 شهریار، محمد حسین: ۱۶۷
 شیروانی: ۳۸
 شیرویه: ۵۳

«ص»

صدقه بن علی: ۷۲، ۷۳، ۱۰۴
 صفا، ذبیح الله: ۱۰۳
 صفامنش: ۲۵، ۵۵
 صفر بن لیث عتبی: ۷۱
 صفی زاده: ۱۰۱

«ط»

طباطبایی، محمدرضا (سید): ۲۱، ۵۵
 طبری، محمد بن جریر: ۴۶، ۶۷، ۷۴، ۷۵
 ۸۱، ۸۲، ۱۴۰، ۱۴۱
 طرخان: ۱۴۰، ۱۴۱
 طفتکینی: ۱۳۱، ۱۴۶
 طغرل سلجوقی: ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸

«ظ»

ظهیرالدین فاریابی: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
 ۱۷۰
 ظهیرالدین کرجی: ۱۵۴

«ع»

عبدالله بن سبیل احمسی: ۶۹
 عبدالله بن عامر: ۲۱، ۷۰
 عبدالله پسر عبدالرحمن: ۸۱
 عبدالله عمر: ۷۰
 عبید بن شریة: ۱۴۰
 عتبه بن فرقد: ۶۷، ۶۹
 عثمان بن افکل: ۷۵

۳۷، ۵۱، ۵۲، ۹۲، ۱۳۴، ۱۴۰

«ز»

زامبور: ۱۰۲، ۱۴۶
 زبیده خاتون: ۱۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 ۶۸، ۱۶۸
 زریاب خویی، عباس: ۲۰، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۱، ۱۰۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵
 ۱۶۹
 زرین کوب، عبدالحسین: ۶۰، ۶۶، ۸۱، ۱۱۵
 زهتابی، محمدتقی (دکتر): ۲۹، ۳۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲

«ژ»

ژوو: ۵۰

«س»

سارگن دوم: ۷، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۳۵، ۳۷
 ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۱۳۹
 سعدالدین وراوینی: ۱۶۵
 سعیدیان: ۳۷
 سلجوق: ۱۲۴
 سلطان زاده: ۱۶۵
 سلیمان الاعسر: ۴۶
 سمباط اول: ۸۲، ۸۳
 سناخریب: ۲۹، ۴۶
 سوخرا: ۵۳
 سومر، فاروق: ۱۴۷

«ش»

شاردن: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۴۸
 ۵۰
 شاه اسماعیل: ۱۹
 شاه سلیمان صفوی: ۱۳
 شاه طهماسب: ۱۹
 شرف الملک: ۱۵۰

۱۱۸، ۱۲۲

قفس اوغلی ابراهیم: ۱۵۱، ۱۵۳
قندگر: ۵۸

«ک»

کاتب خوارزمی: ۱۳۶
کاتبی، حسینقلی: ۱۸، ۲۶
کاری، جملی: ۱۳، ۴۹
کارنگ، عبدالملی: ۱۹، ۲۱، ۳۷، ۴۵، ۵۶
۸۶، ۹۸، ۱۱۶، ۱۳۷
کامرون، جرج: ۱۳۹
کربلایی تبریزی: ۲۲، ۵۵، ۶۹، ۷۷
۱۱۱، ۱۱۷، ۱۶۱، ۱۶۸

کرزن: ۱۶، ۳۴، ۳۶

کرزوس: ۵۱

کریمی، م: ۱۴۱، ۱۴۳

کسروی، احمد: ۳۰، ۳۵، ۴۰، ۴۹، ۷۴، ۷۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۵

کسگین، رضا: ۱۴۰

کمال خجندی: ۴۴

کوروش: ۳۸، ۴۶، ۵۱، ۶۰، ۱۳۸

کینیر: ۳۴

«گ»

گاراژیان، عمران: ۶۳

گراتووسکی: ۶۳

گروت: ۲۹، ۳۲، ۴۸

گوکاسیان: ۱۴۲

گوکناش: ۱۰۹

گول نیتس: ۴۸

گیریشمن: ۶۰

«ل»

لاواله: ۴۸، ۴۹

لشگری بن مردی: ۸۷، ۸۸

لمبتن: ۱۲۷

علاءالدوله: ۱۰۸

علاءالدین کریمه ارسلان: ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰

علاءبن احمد: ۲۰، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۶۹

علی بن ابی طالب (ع): ۱۱۷

علی بن مر: ۷۵، ۷۶

علیزاده، جمشید: ۱۴۳

علیف: ۳۷، ۲۹

عمادی، عبدالرحمن: ۳۹

عمیدالملک: ۱۲۷

عوفی: ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۴۰

عیسکویه: ۸۹

«غ»

غیب الله اوف: ۱۴۲

«ف»

فاوست بیزانس: ۲۸، ۴۶، ۵۳، ۶۸، ۸۴، ۱۶۸

فائقی، ابراهیم: ۱۴۹

فرای، ریچارد: ۸۶، ۱۳۸، ۱۴۲

فرزانه، محمدعلی: ۱۴۱، ۱۴۴

فروزانفر: ۱۲۲

فروه وش: ۱۸

فضل الله رشیدی: ۱۲۴

فضلون بن ابی السوار: ۱۲۰

فقیه، جمال الدین: ۸۰، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۵۲

فقیه بلخی: ۷۵

«ق»

قباد: ۵۳

قتلیغ اینانج: ۱۵۸

قزل ارسلان: ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱

قطب الدین اسماعیل: ۱۳۱

قطران تبریزی: ۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶

معتصم: ۸۱
 معتضد: ۸۲
 معتمدی: ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲
 معزالدوله دیلمی: ۹۱، ۱۲۶
 معین، محمد: ۱۲۷
 مفلح یوسفی: ۸۳
 مقدسی: ۲۰، ۲۱
 ملک رحیم دیلمی: ۱۲۶
 ملک شاه: ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
 ملک مودود بن اسماعیل: ۱۳۱
 ممدوف، م، آ: ۱۳۷
 مملان: ۱۰۶، ۱۰۷
 منادی زاده: ۵۵
 منصور خلیفه عباسی: ۷، ۱۴، ۳۳، ۷۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳
 موتاب، احمد (مهندس): ۵۶
 مولوی: ۶، ۳۰
 موله: ۴۸
 مهیا شاه: ۱۱۶
 مینورسکی: ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۶۷، ۶۸، ۷۸، ۹۷، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۹

«ن»

نادر میرزا: ۱۰، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۳۱، ۳۲
 ۴۷، ۵۰، ۷۰، ۱۰۲، ۱۱۷
 ناصر خسرو قبادیانی: ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸
 ناطق، ناصح: ۱۳۷
 نخجوانی، حاج حسین: ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۷۰
 نخجوانی، محمد: ۱۱۹
 نصره الدین ابوبکر: ۱۴۹
 نظام الملک: ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 نظامی گنجوی: ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸

لوگوز، لابلوی: ۲۹، ۴۷
 لونکلاویوس: ۵۰
 لیسترنج: ۲، ۹۹
 لین پول: ۸۱، ۱۳۱

«م»

مارتین، پیتر: ۴۲، ۴۳
 مارکام، کلمنت: ۵۱
 مأمون: ۷۵، ۷۶
 متوکل: ۳۲، ۷۶، ۷۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۹
 مجیرالدین بیلقانی: ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۰
 محمد بن ابی الساج: ۸۲، ۸۳، ۸۴
 محمد بن بعیث: ۷۴، ۷۶
 محمد بن حجاج: ۷۵
 محمد بن حمید: ۷۵
 محمد بن رواد ازدی: ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶

۱۰۴

محمد بن عتاب: ۷۵
 محمد بن مسافر: ۹۲، ۹۴
 محمد بن ملکشاه: ۱۳۰
 محمد زاده، رحمت: ۱۱

محمود غزنوی: ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵

محمود کاشغری: ۱۲۸

مرین علی طائی: ۷۱

مرتضوی، منوچهر: ۳۵، ۳۶، ۵۲، ۹۹
 ۱۳۶

مرزبان بن محمد: ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۶۹

مرعشی: ظهیرالدین: ۵۳، ۵۴

مستوفی: ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۷۷

مسعود غزنوی: ۱۲۵، ۱۲۶

مسعودی: ۹۳

مشکور: ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۳۵

۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۶۷، ۱۰۰، ۱۶۳